


قدرت گرفتن جوش آنهاست مانند آتش در دلايات محکم است بنا بر این ترس نیست که ما نورین
 این خدمت تربیت با دشمنان در درجه مبارکه و آنها که چند مرتبه بمعرض امتحان آمده اند باشند
 باز آنها کسی بفرمانستان خواهند یا از اطباء و فرنگی که بسته باشند دولت علیه باشد
 اما تصفایک باید در هر یک از آنها باشد و اولاً است که باید تشخیص نماید که عالم و حافظ و در علم

 شماره ثبت کتاب ۷۳۶۸۱	کتابخانه مجلس شورای ملی
	کتاب: کامل المقبر
	مؤلف: _____ موضوع: _____ شماره قفسه: _____

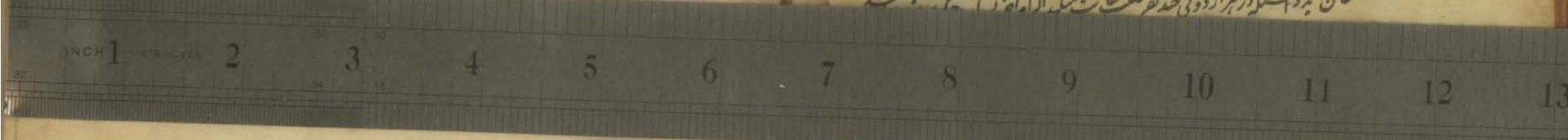
مریضخانه بماند که آنها را طبیب و جراح مریضخانه میکنند و چون معلیم تربیت یافته و در مدرسه
 دارایی هر دو فن یعنی طبیب و جراح است لهذا کالیف مخصوصه بر جرحه اذکر عنینا ایم
 فرقه اول باید جوانان شجاع با قوت باشند فرقه ثانی آنها خاص سالخورده و بچه ای و بوی باشند
 حال باید در پیشگاه در هر از دو فن خدمت مکنند اگر امانه را بکار آورند

۱۱۶
 ۴۶۹



برای


در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۱۴
 در عصر چهارم عصر در مدرسه
 عودیم و از مدرسه عودیم
 بنظر شدیم که در عصر چهارم
 بنظر این که در عصر چهارم
 در عصر چهارم در عصر چهارم
 در عصر چهارم در عصر چهارم



بن بر بزرگده ماسور حدسین صاحب بر این

ت
 ۴۹۷

قدرت گرفتن عرض آنهاست مانند آنکه در ولایات ممکن است بنا بر این ترتیب که مأمورین
این خدمت ترتیب با دشمنان در درجه مبارکه و آنها که چند مرتبه بر بعضی امتحان آمده اند باشند
باز آنها که بفرماندهان قدما و از اطباق و فرنگی که بسته باشند دولت علیه
آنها صفاتی که باید در هر یک از آنها باشد و آنها که است که باید آنچه در عالم و حافظ و در عالم

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۷۳۴۸۱
کتاب کامل التقریر		
مؤلف		
موضوع	شماره قفسه	

مریضخانه بنامند که آنها را طبیب و جراح مریضخانه میگویند و چون معلیم ترتیب یافته در مدرسه
دارای هر دو فن یعنی طبیب و جراح است لهذا کتابی مخصوص به جراح و ذکر مریضانی
فرقه اول باید جوانان شجاع با قوت باشند فرقه ثانی اشخاص سالخورده و بچه امورش
حال باید در دستش که در هر از دو فن چند نفر طبیب کتابت میکند اگر امراض بسیار و جنگ شدید باشد
باید هر پانصد نفر از لشکر را طبیب همراه نمایند ولی بکلیه هر هزار نفر لشکر دو نفر کتابت میکند که یکی در
مریضخانه مانده و دیگری با لشکر حرکت کند اما کتابت اطباق و فرج اولاً باید که طبیب فرج جان کند
که همان مأمور خدمت است بل باید بداند که مأمور خدمت جمع جمعیست و هر یک از اینها

ثبت
۲۹۷

۱۱۶
۴۶۹



برای

در تاریخ ۹ امرداد ۱۳۱۴
رسیده و در هر یک از اینها
بودیم و از سر سران و
بعضی شدم و بعضی دیگر
بعضی از اینها و بعضی دیگر
بعضی از اینها و بعضی دیگر
بعضی از اینها و بعضی دیگر

التعريف هذا كتاب كامل

بسم الله الرحمن الرحيم
سپاسش خدای که واحد و صمد و ابد است و مالک و احد و اول و آخر و باطل را در
دقائق خلق و عالم و مایه و شغل و سیر و محرم و اهل عالم و تعب و مانند سایر ارباب
ظاهر است باطن است اول است آخر است درود و تحیات و تحمید و ان شاء الله تعالی
علیه و آله السلام انما بعد جبر و بدیدنی ابو الفضل جبر و بدیدنی
التعریف که چون انصاف صحیح الا بدان بهر را خیر شروع کردم در کتب اهل بصره که
بقاری ساختند بودند کتاب افع بناختم چنانکه هر خواننده از قول استاد این علم کج
و بر همان بیان کرده باشند بدیدم که معتقد باشند در این علم جهل کردم در هیچ
خادم تا این کتاب ساختم از بعضی طایفه از علمای بایون سلطان معظم خاقان عظم سلطان
سلاطین العرب العجم مالک دنیا و الدین ابو الفتح قزل اسلان این
مصدق این ناصر الدین طالع الله بقاءه و بدین شرحی که تاویل و تالیفات فارسی واضح
آوردم از کتب معتبره که در این علم نفیس معرفی اند چون کتاب اصول اینان و کتاب
تغییر و امام جعفر صادق علیه السلام و کتاب جوامع محمد بن سیرین و کتاب شواهد
که ما این کتاب را شاد جابر مغیره و کتاب تغیر اسمعیل بن اصف و کتاب کز و ناما و
و کتاب تغیر بن تغیر و در کتب غیر احاط این سخن و کتاب حمل لکه این کتاب افع

التعریف که کتاب کافی و اول کتاب تغیر معرف و طایفه و کتاب مفرج الریاء و کتاب تحفه
الملوک و کتاب منهاج التعریف و الاصف و کتاب مقدمه التعریف و کتاب حقایق الریاء و کتاب جبر
محمد باهونه و کتاب معتقدان و کلمات هر کس که در این علم تصدیق کرده اند این اخبار کلام این جمع
یاد کرده شد و نام این کتاب کامل التعریف و بدیدم که در این عالم او این کامل تر بقاری
ناخندند این اخبار است محمد کریم این کتاب این اخبار است از قول استاد این بر صفت اقول
شکر کردیم که هر یک از این استادان در عصر خویش بکلمه و حکیم بودند اقول
و اینان که در عصر غنا الفیض بوده و قول امام جواد امام جعفر صادق است محمد بن
چهار ابراهیم که کتاب جبر و ششم معتدل است و یکران را قول بعضی از ایشان بقدر
اختیار یاد شد و بحث چیزهایی که از پی این بوده از دانش آن که هر یک در رشته
فصل اول این کتاب یاد کردم و هر چیز را در موضع خویش ترتیب نهادم تا خواننده
اسان باشد هیچ دقیق اند تا بقوی پیوسته نماید ان شاء الله تعالی فصل اول
اند شناختن در ارجح خواب فصل اول و اند فقه خواب عجايب فصل اول در بیان
کردن نفس و روح و جهل در معرفت و سستی خوابها فصل اول در معرفت خوابها
و دروغ فصل اول در دانستن خواب تفاوت فصل اول در فرق میان خوابها فصل اول
هشتم در دانستن علم جزو فال فصل اول در معرفت خوابها و شوش شده فصل اول
در گذاشتن خواب بقول جهل فصل اول در معرفت از حال بکشتن خواب فصل اول
در معرفت از این شرایط تاویل فصل اول در نگاه داشتن معرفت تاویل فصل اول
در معرفت از خواب و چند وی بود فصل اول در دانستن آنکه تعبیر مغلوب
بود فصل اول در هر دو تاویل بدین فرشتگان و پیغمبران بر تپ یاد کرده ایم این علم
تاویل خوابها بنق در نظام هر چه در اول حرف و ثانی کرده ایم یعنی اگر اول آن خواب
الف با بود در حرف اول الف با آن را بگوید اگر حرف اول آن خواب الف با بود با

وهم باين ترتيب از اول حروف تا آخر حروف اول حرف و هم نگاه بداد متناهی است
خوابها و روی اسان بود که استخرج این نظر تو سخت است و بر هیچ دانا این نظر نرسیده
ماند چون در این کتاب بنا و دلیل نگاه کند و از این در تعالی توفیق یاری خواهم تمام
کردن این کتاب ثواب و حجابم دارم از دین لاریا باری الله اعلم بالصواب گفت
در فضیلت این علم بدانکه علم تغییر علی شریف بزرگ است حقیقتا این علم را یوسف
صدیق بود و در وی منتها دینا آنکه در کلام مجید فرموده است و کذلک کان یوسف
فی الارض لنعلم من تأویل الاحادیث بن عباس گفت که اول چیزی از این است که این
تعالی هر پیغمبری نمود این بود که فرشته مقرب را در خواب گفتی که ای محمد بشارت
بدار که حق تعالی از جمله انبیاء برگزیده ترا و اختیار نمود و خاتم انبیاء گردانید و حق تعالی
لیکن رسول الله و خاتم النبیین چون حضرت پیغمبر بسیار کردید این خواب را با حدیث
بگفت خدیجه گفت که دل خوش دار که از این خواب خبر اقبال بابی بعد از شب هجرت
خوابی بگردید چنانکه این در تفسیر خود و قول تعالی قد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق
لقد خلت المجرى الحکم انشاء الله امین تا اینجا که فرمود قتیلا در تفسیر هم گفت
تعالی فی اری فی المنام انی اذبحک فانظر فاد اری تا اینجا که فرمود قد صدق الله فی الرؤیا انما
کذلک یخبر فی المحبین و فی من جبر جبر امد است که این علم معجز بود و یوسف بود و علی معجز
پیغمبران بود و یقین که علم شریف بزرگ بود و بعضی از انبیاء که مرسل نموده اند این را از
خواب کرامت گشته و هشام بن عروث انید خوابی درایت میکند که او گفت و یقین
این که هر که حقیقتا در قرآن مجید یاد کرد است قول تعالی لهم البشیر فی الخوة الدنیا
حق تعالی بدین روی خواب صالحان خواسته که مردی صاحب خویش را خواب بیند و در
تصدیق یاران و انجانبی امد است که اگر جمله را یاد کنیم کتاب دراز کرد و در رجلی است
بود و در پیغمبر فرمود که الرؤیا الصالحة جزء من ستة وربعین جزء من النبوة یعنی بدین

خواب مرد صالح جن نبی است چنانکه پیغمبر و در خبر است عبد الله بن عباس و از اسما
که فرمود خواب با است حق است خدا تعالی خبر بدست مؤمنی که او را از خبر شری که بدو خواهد
رسید آگاهی دهد پس از آنکه خبر را بشنید رسد تا رسد بدین پیغمبر نشود و از امر
که کار غافل نماند و ابو ذرره گفت که چون پیغمبر بار کردید با دانش نیز او آمدند
عنه الله و گفتند با رسول الله که تو از اسما و حجابی و یومار از کارها خبر دای تا عجا
با الله اگر اجل تر از رسد که ما را خبر دهد بی اخبار کارهای دین چگونه دایم پیغمبر
فرمودند که ای یاران بعد از من فی تقطع الوحي و لا یقطع البشر یعنی بعد از زمان من
وحي منقطع شود و بشرات منقطع نگردد ایشان عرض کردند یا رسول الله بشرات چه باشد
پیغمبر فرمود الرؤیا الصالحة فیها المرء الصالح ویرها المرء البعید بدین خواب صالح
پسندید بود که مرد پسندید بدین یا کسی دیگر بدین از خبری در اسلام مردی که گفت
از رسول خدا شنیدم که یا یاران خود همه گفت که چون کس از شما خواب پسندید بدین
باید که خدا تعالی را سپاس داری کند یا در دنیا و مؤمنان همی گوید که خواب با است
پسندید مرد مصلح بود چند مرتبه بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و از شر دیویشا
حق تعالی و با هیچ کس خواب نکوبد تا از هیچ مضرت که ندوی رسد و در خبر است
از امیر المؤمنین که فرمود چون مؤمنی خواب بیند واجب کند تعبیر آنرا تا از
خواب بهره بگوشاید بر کبر و از خواب بد حد کند یعنی بد عار عیان صدق و او را
مشغول کرد این سیرن گوید که هر که مرتبت این علم بر کرد علمها را دانست و اگر هر علمی را
طلب کند اصلش مختلف نگردد و قیاسش تغییر نپذیرد و طریق او بنوعی و در خبر است
علی بطریق بود مگر این علم که اصل یکر در احوال مردم بر هیئت صناعت قدر در
دیانت و کمال و ارادت زیرا که بر اختلاف تمهاهی کرد و در آنکه وقتی تعبیر مثل با بیک
باید کردن و ایضا وقتی از خبر مردم بود و وقتی برای من و وقتی اضغاث حلالم بود و

خوابهای شفته بدانند هر عالمی که عالمی داند مستغنی بود از علم دیگر الا معتبر که بایستد
 بضرورت علم تعبیر آن داند و اخبار حضرت مصطفی و امثال عرب و عجم و اشعرا
 و نوادر و اشفاق لغت و الفاظ متداول یعنی آن دیگر را گرفتار نبیند باینکه در هر
 لطیف عادت بود و شایب احوال مردم مان را بنویسد بیستاد اصول را بنویسد
 و با اینهمه مستغنی نباشد اما از توفیق خدا تعالی از کم و زهر با حق ماه نماید و بر
 زبانش ثواب صلاح بابد و ازینم عزوجل این امرها را انکس دهد که طبعش پاک بود از
 لغت حرام خوردن و از گفتن سخنهای ناپسند و در بود و از کاهان و معصیتها پاک بود
 پس چون بدین پیرتها بود توفیق خدا او را توفیق بود و اندر این معنی او را در توفیق
 سازد پس چون تعبیر چند کمال و فضیلت دارد و بر خود مندر و اجابت که این عالم فیض
 بنک بیاموزد و بداند که از دانش علم تعبیر و دانستن ازین دین حاصل کرد
 و هر اگر عالم و حاصل خاص عام بدین علم حاجت بود مگر اینقوم را که ازین تعبیر
 دو شان ایشان گفت قوله تعالی اولئک کمال انعام بل هم اضل سبیلا و اولئک هم الضالون
فصل اول اندک شناختن مخرج خواب اندر هر فصل بیان کنیم که چند خواب مزاج
 چیست تا این عذر بر خواننده و اموزانده کتاب ما پوشیده نباشد انشاء الله تعالی
 بدانند که از قول حکما سبب جو خواب از بخارها و معتدل که از تن بسوی دماغ بالا
 شود بعد از خوردن طعام و از بخارها و گوشت منفعت اندر تن موجود کرد یکی که جلد
 اندامها و حواس بیارامد اسانی بابد و بیم آنکه طعامها خورده هیضه کرد و از این
 تن بخت کرد و این چنین خواب را مغیران خواب طبیعی گویند و بعضی از حکما گویند که
 خواب گذاشت روح بود استعمال حواس را و بعضی گفته اند که خواب فعلی است از افعال
 دماغ و از اندامهای دیگر نیست و فعل طبیعی است بر آنکه از قوای ماده دماغ است یعنی
 قوت تحیل و قوت فکر و قوت دیگر نیز از آن در راحت است و این قوتها که یاد کرده شد
 حرکتهای روح نفسانی اند و موضع ایشان دماغ بود و اسایش ایشان بخواب مزاج
 نفسانی آید کرد و دلیل بر این است که چون کسی بتعلیم علوم مشغول گردد و در تحصیل

کری خشکی مزاج دماغ او غالب کرد پس روح نقشا را از بسای حرکت کردن
 سست صغیف کرد و از آن پس مردم را ریخ و بیماری حاصل کرد و در معالجایش
 باید کرد به چیزهای سرد و تر چون روغن بنفشه و روغن نیلوفر و آنچه بدین مانند بدانند
 از قول حکما خواب از سه کانه بود یکی از خواب طبیعی خوانند یکی از خواب غیر طبیعی و سیم
 خواب بعینه گویند چنانکه حکمای سلف گفته اند التوم اع من العینه و الطبعه و غیر
 طبعه اما خواب طبیعی قوت طبیعی اندر دماغ است که حرارت غریزی را از درین محقق
 کرد اند یعنی گرمی اصل تن را از اندرون تن بیک نگاه دارد پس از این سبب قوت طبیعی
 قوی کرد و چون درینا خست قوت نقشا را سست کرد اند بسبب آنکه قوی سردی بسیار
 خیر کرد و مستوی از اینجهان بود که کدشهای روح نقشا از اندامها بسته کرد و در
 جوهر روح انسانی از تنه که قوی نفسانی تر کرد و بیکر با نیک ریخ تن را زایل کرد و اندک
 فصلهای که اندر تن حاصل مد باشد جمله را بر قوای اندامهای تن دفع کند و خوابی که غیر
 طبیعی بود از سه کانه بود یکی از خواب مزاج روح از اندامها اندکی داشت و بعضی از خواب
 سابق یعنی خون و صفراء و بلغم و سودا ستم از خوردن غذاهای غلیظ و زیاده کار بود
 و بدانکه مزاج خواب سرد و تر است بر آنکه ماده او از سردی و قوی دماغ ظاهر کرد و دلیل
 بر این است که چون بود دماغ کو کری خشکی غالب کرد و البته اسایش نباید و اگر سردی و تری
 غالب بود بسبب خستید از خواب سرد کرد پس اگر کوا غلظت کند و گوید بجزدالتی که خواب
 فعلی است از افعال مغز سرد و او را چر قوت تحیل و قوت فکر و عقل اندر تن خوابی است که
 باز از انتم از خفتن هر سه قوت ضعف خلل یافته پس از عقل بدانند که همی آنکه پست او نیست
 است و خفتن را سایش دلیل است و اسایش قوتها دماغ است پس بدین سبب هر درشت
 شد که خواب فعلی است از افعال مغز سرد و شرخ خواب طبیعی و غیر طبیعی و ضعف قوت تحیل و
 قوت فکر و قوت کرد از اینجهان از احوال حکمای قدیم در کتاب آنکه نامش را کتاب الطیب
 مضامین و جمله را بیک از آن بیان کردیم چنانکه خواننده و اموزانده نیکو فهم کند اما در
 کتاب بیشتر از اینجهان از آن نمودن احتمال نکرد و تا خواننده را ملال نباشد و فصل اول و هشتم

و زان بود چنانکه بیداری آن را درست بخواند و غرقم حاصل بود بلکه در خواب چنان
باز گفت بگویند چنانکه هیچ عارضه ای نتواند گفت و چون بیدار کرد و انچه
باز گوید از قوت خدا بخواهد که بگوید از خواب بیدار شد که در خواب بیدار
عزیم بگویند نفس بران بکشد به بیداری از آن هیچ نداند که مانی گوید که از عجب
خواب یکی است که مردم در خواب چیزی بینند که وی را باشد و تا بیدار شود که در خواب
دید و آن فرزند وی را بود یا برادر وی را چنانکه یکی در خواب دید که ابو جهمل را
شدن خواب به پیری که در سید و پسرش در خواب دید که اسید میر که مسلمان
شد به پیری عتاب سید سید و پسرش بود که چون کودکی خواب بیند تا بیدار شود
و بیدار شود و پسرش بود که در خواب بیند تا ویش خاچان را بود و از این عجب
در خواب بیند است که اگر چه را یاد کند که کتاب را در خواب خواند و مال را فراموش
فصل پنجم در بیان کردن نفس و روح بدانکه خدای عزوجل در قرآن مجید میفرماید الله
یتوکل الانفس حین توکلوا التوکل متی فنامها فعمک التوکل علیها الموت و فی السیل
الاخری الی اجل سنی انهم تعالی جبر کرده ما را که نفس را با خود پیش کرد و در بیداری
ما را گذارد و آن مرد را باز نگذاشت و معنی توفی در اینجا است بجا بود و معنی بیدار
در میان علما و حکما در نفس و روح خلافت بعضی از معتبران گفته اند که هر دو یک
چیزند بعضی نفس و روح چنانست بر این دلیل دارند گویند که نفس در کلام عرب هشت
معنی دارد از آنجه یکی نفس است بود و دوم جان بود سیم خون چهارم آب پنجم برادر و ششم
شتر هفتم هسته هشتم چشم نهم گویند که روح در کلام عرب دو واژه معنی
دارد از آنجه یکی جان بود و دوم جسم یا دسم کلام خداست چهارم جبر پنجم رخنه
خداست ششم روح هفتم رخی هشتم افون که کسی خواند نم عیسای دم زندگانی که
در او مرگ نباشد باز دم فرشته که او پیش خویش یک صفت دارد و هر فرشتگان یک
صفت دارند و دم دیدن بود که گویند که بینند خواب چنانست که از تن بهر دواید و به
آسمان رود و بفرمان خداست و هر چه دید است باشد یا دهمی دارد و باز درین یک

در بیان

در بیان قول چنانست از خبر سنت از پیغمبر چون بر طهارت بودند و ذکر خدا
بر زبان دارد و بر این صفت بچند جان او را برسانند و بعضی گفته اند که این صفت
درست نباشد از این سبب که اگر جان از تن بیرون رفتی خفته را حرکت و دم زدن نبودی
پس این صفت در خفته است لیل کند که جان از تن بیرون رود و بعضی گفته اند از حکما که
روح چهارم جان بود و نفس روان جان در تن خفته بود اما روان از تنش بیرون آید
و که عالم بگردد و دیگر باره باز در تن آید و آنچه دید جان را خجسته در این قول لیل
ارند و گویند مثل جان چون ثوابت و مثل روان روشنی ثواب اگر چه در اوقات
در قلم خویش باشد و روشنی او در هر جهان گسترده است و بعضی از فلاسفه گفته اند
که جان در روان از اصل یک است و از هر دو در نفس نیست مثلاً ایشان زیر که صفاتشان
بنفس عاقل چون پنج از او است از این پنج و بدانکه نفس نیز به واسطه طالع است
اول است او نیز در کفر و شر و غیره روح است و صفت نفس و روح از اقوال حکما و فلاسفه
در کلمات که نامش غار اشیاء است مشروح تواند این بیان کرده شد تا اینقدر معلوم بود
اما نیز یک اهل اسلام روح امریست از امرها باری تعالی چنانکه در کلام مجید آمده و فرموده
و یسلو تک علی الروح قل الروح من امر ربی یعنی میگوید سوال میکنند از جان بگو که جان
از امر خداست و ما را بپیدا کرد و المنة اعننا و بقول باری تعالی انما یعلم الغیبه اما ان
گفته اند پیش از این یاد کرد شد مقصود آن بود که کتاب قول حکمای قدیم خالی نباشد
اینم تعالی ما را بطریق شرع و سنت پیغمبر و کلام اهل بیت نگاه دارد و موقوف بر طاعت
ما را که امت کند عین و فضل و فضل چنانست که در معرفت و سستی و اوها بعد از اینها که
که در هر که خواهد که در سستی خواب خود را بدلیل علامت نیک بداند باید که عمل کند که
با طهارت بر پهلوی راست بخوابد و هنگام خفتن خدا را بخارا یاد کند و طعام کسب بخورد
زیرا که هر که طعام بسیار خورد و معده اش پر کرد در بخار طعام بر مغز می شود و در آن
هنگام عقل از این بخار تخلل آید پس از این نسبت خوابها استغنی بیدار بر اگر چون طبع
غذا نباشد ضعیف است که در پیش باید که مردم هنگام خفتن در سستی بود و در کسب و خوابی

که چند

و چون کسی بود و این خواب را اصل باشد و خواب بعد از آنکه گریه بودی و این خواب
چون بیدار شود چاره خود چسبیده بدید پس آن گریه و بیداری و این خواب
اگر کسی بدید که از غلظت می آید و در اندام وی فشاره بودی و غلظت می آید
چون بیدار شود بدن در دو عذاب و غلظت می بود اگر کسی بدید که در میان بول می گریه
چون بیدار شود بول می گریه و چسبیده بود و این خواب اصل باشد و خواب های
جنس اینها را حلام باشند و فصل ششم در بیان تفاوت میان خوابها و فصل خواب که
کوبیده که این خواب است که بیدار شود و در حال بیداری نیست با مومن است و کافر و اصل
و سبزه و نوع است از خوابها و این خواب است که خواب حلال چهار خواب است
پنج خواب است که در خواب هر آن معنی خواب نام است خواب مشورت خواب
فاسقان و هم خواب توانگران و از هم خواب درویشان و از هم خواب بالغان و از هم
نابالغان اما خوابی که اصل است از خواب که در خواب و عیال و اضاف نظر کردن
در کار خاص عام و گذاردن کارها از قاضی بود و خواب غلبه با اصول فقر و حله و سقا
از خوابی است که حرام از ایشان نتوان داشت و خواب از آن اصل است
خواب بیدارگان از بیداری که امر به تعالی ایشان شرف است و خواب عیال را
فصل است از بیداری که خدا تعالی ایشان را توفیق داده و خلق را بر ما عادت زد و بطاعت
و جبر است و عین می تابند و از معصیت دور میکنند و خواب حلاوت و از معصیت دور
و بیداری از آنند که ضعیف بیدار و چون خواب از آن بود و خواب را
و اصل است از خواب نام از بیداری که امر به تعالی ایشان شرف است و خواب عیال را
هزاره پیغمبر مر آن بودند و مردان را بر آن اخبار کرد و قوله تعالی الرجال و امون علی
النساء بافضل الله بعضهم علی بعض و در جاد بگویم و فلان که مثل خط الاشب
و جای دیگر فرمود و من اجل امران من ترخصون من الشهداء و جان و دن که از عز و جل
صریح خود در این مامور است و نیز که شجاعت است و در خضار و بارش و عدالت و اخ
بدن مانند بیداری است و آن مذکور کرده است خواب نام نبرد بکس بجز از بیدارگان

و چون کسی بود و این خواب را اصل باشد و خواب بعد از آنکه گریه بودی و این خواب
کشد و از معصیت دور باشند و خواب فاسقان در دو قیامین و این خواب
میانند و توان و نیز که فاسق و معصیت می گریه کند و در خواب بیدار شود
تواند که اصل است از خواب و در خواب که صفت در غلظت می گریه و غلظت
در ماط و مانند ایشان و معصیت در غلظت می گریه و غلظت می گریه و غلظت
هست است از دست خاسته و خواب در دو سائر اصل است از خواب و در خواب
دل مشغول باشد از غم و اندیشه و اندیشه عیال و فرزندان خود و در خواب
بیدار شود و در خواب بیدار شود و در خواب بیدار شود و در خواب بیدار شود
تفاوت خواب و خواب که در خواب نام است خواب مشورت خواب
فاسقان و هم خواب توانگران و از هم خواب درویشان و از هم خواب بالغان و از هم
نابالغان اما خوابی که اصل است از خواب که در خواب و عیال و اضاف نظر کردن
در کار خاص عام و گذاردن کارها از قاضی بود و خواب غلبه با اصول فقر و حله و سقا
از خوابی است که حرام از ایشان نتوان داشت و خواب از آن اصل است
خواب بیدارگان از بیداری که امر به تعالی ایشان شرف است و خواب عیال را
فصل است از بیداری که خدا تعالی ایشان را توفیق داده و خلق را بر ما عادت زد و بطاعت
و جبر است و عین می تابند و از معصیت دور میکنند و خواب حلاوت و از معصیت دور
و بیداری از آنند که ضعیف بیدار و چون خواب از آن بود و خواب را
و اصل است از خواب نام از بیداری که امر به تعالی ایشان شرف است و خواب عیال را
هزاره پیغمبر مر آن بودند و مردان را بر آن اخبار کرد و قوله تعالی الرجال و امون علی
النساء بافضل الله بعضهم علی بعض و در جاد بگویم و فلان که مثل خط الاشب
و جای دیگر فرمود و من اجل امران من ترخصون من الشهداء و جان و دن که از عز و جل
صریح خود در این مامور است و نیز که شجاعت است و در خضار و بارش و عدالت و اخ
بدن مانند بیداری است و آن مذکور کرده است خواب نام نبرد بکس بجز از بیدارگان

که باقی کوید خواب مسلمانان غیر در استمر از خواب کافران بود و خواب کافران هر دو است
از خواب جوان بود و خواب صاحب طبع از خواب فاسق بود و خواب نیکو در بخت در استمر
از خواب بد بود و خواب فاسق از خواب نیکو است و خواب نیکو از خواب فاسق است و خواب نیکو
و خواب فاسق از خواب نیکو است و خواب نیکو از خواب فاسق است و خواب نیکو از خواب فاسق است
جوان بود و خواب جوان غیر در استمر از خواب کافران بود و خواب کافران هر دو است
خواب سوال و انظار یک است و خواب در انظار یک است و خواب در انظار یک است و خواب در انظار یک است
و با خبر بود و انظار آخر و انظار اول و در انظار یک است و خواب در انظار یک است و خواب در انظار یک است
با سوال همان لفظ تعبیر کند تا جوان و زن کلام و انکار داشته باشد تا ویرا غلط باشد
و آنچه کوید در استمر خواب کوید اگر علمای فقه و شافعیان بدانند که نیکو است و خواب
کشتی صواب است و است حکایت چنین گوید که می از این سیرین و آل که
که خواب دیدم که بانگ نماز می شنیدم این سیرین گفت که حق و هم اند و وقت مردی بود
پیش می آمد و گفت که بانگ نماز می شنیدم این سیرین گفت که نیکو است و خواب نیکو است
شاگردان گفتند که بانگ نماز می شنیدم یک نفری که می شنیدم و دیگری می شنیدم و
و صورت هر دو خواب یک بود و چون بود این سیرین گفت که نیکو است و خواب نیکو است
دیدم که کفاری گفت و از آن شافعی با تو که رجاء و بران دیگری می شنیدم و
گفتم که نیکو است و از آن شافعی با تو که رجاء و بران دیگری می شنیدم و
و زمانه خوابی که بر من بیفتد که حکم و تاویل آن در چند روز پیش و خوابی که اندک
بیفتد تا وایل آن بر شما بود و در تراکیبا باشد که تا بیست سال چنانکه خواب بود
بعد از بیست سال و در استمر از خواب نیکو است و خواب نیکو از خواب فاسق است
اسام حسی و آن چنان بود که در خواب نیکو است و خواب نیکو از خواب فاسق است
چهل سال بدیدم که در خواب نیکو است و خواب نیکو از خواب فاسق است
و در خواب نیکو است و خواب نیکو از خواب فاسق است و خواب نیکو از خواب فاسق است
اشغال بود و خوابی که نیکو است و خواب نیکو از خواب فاسق است و خواب نیکو از خواب فاسق است

تاویل و غیره و در استمر از خواب نیکو است و خواب نیکو از خواب فاسق است
گاه فرشته مقر باز لوح محفوظ بمحم تاویل یک بیان سبب و دلیل و است بود
این سیرین گوید که خوابی که در اول شب بیفتد حکم تا ویش چهل سال تمام کرد و در وقت
اشفت گوید که در خواب نیکو است که تا ویش در بخت و در استمر از خواب نیکو است
حکم تا ویش در بخت سال ظاهر کرد و اگر حکم بیست حکم آن ده و در ظاهر کرد و در علی
الجمله هر چند خواب بود و نیکو است و دلیل که تا ویش در بخت و در استمر از خواب نیکو است
فصل در تاویل در فاعل و خبر تا ویش در بخت و دلیل که تا ویش در بخت و در استمر از خواب نیکو است
که تعبیر کند تا ویش در بخت و دلیل که تا ویش در بخت و در استمر از خواب نیکو است
اندا ترا نیک بدانند چنانکه اگر کسی از خواب بگوید که تا ویش در بخت و در استمر از خواب نیکو است
دلیل بر خبر کند چون احادیث و علی حسن و حسن و نفع و فضل و سهل و بشیر
حکایت محبت و نفع و فرج و صلاح و مانند این بدانند که اینچنین دلیل بر خبر نیکو است
که بدانند نیکو است و اگر تا ویش در بخت بود دلیل بود بر شرف و واند و و که بد و در استمر
و چون شانل از وی تعبیر خواب می پرسد و معتقد در آن زمان از پیش خود است و استمر
یا خبر بیفتد دلیل کند که خواب نیکو است و دلیل که تا ویش در بخت و در استمر از خواب نیکو است
و استمر تا ویش در بخت و دلیل که تا ویش در بخت و در استمر از خواب نیکو است
از وی تعبیر پرسد و در آن زمان کلاغ بانگ کند دلیل بر خبر نیکو است و دلیل که تا ویش در بخت
و اگر کلاغ دو بار بانگ کند دلیل بر شرف و واند و و که بد و در استمر از خواب نیکو است
دیدم بود از عبد الله عباس تعبیر پرسید و در آن وقت کلاغی بیامد و در بخت و در استمر از خواب نیکو است
بیفتد و دو بار بانگ کرد و بر عبد الله عباس گفت که خواب نیکو است و دلیل که تا ویش در بخت
است که تا ویش در بخت و در آن حشر در بخت و در آن حشر در بخت و در آن حشر در بخت
بیر عبد الله یارانش را گفت که من شمارا گفت که چون کسی تعبیر خواب را پرسد و کلاغ
دو بار بانگ کند دلیل بر شرف و واند و و که بد و در استمر از خواب نیکو است
بر خبر نیکو بود اگر کسی تا ویش در بخت و دلیل که تا ویش در بخت و در استمر از خواب نیکو است

در خواب دیدم که بر سر من کوبیدند و زخمی شد و زخم آنکه اگر کلاغ با ناله زد کند بوی بکار باشد
 با این بوی که در اینجمله دلیل بر بکوفی کند و علامت آن بود که بمقتضی و مراد رسد بدانکه
 حکم و دلیل خوابها و در این فصل ضعیف تر از آن باشد که در میان و قیاسات است
 معلوم بود حضرت صارتی میفرماید که خواب ناخالی در ذکر و است این قال چنان بود که
 مردی بر پیش خیمه خوابید و خواب دید که احوال نیک بدان را بداند اگر در خواب کوفتند یا
 برها است مانند این چیزها بیدار که او کوفت او هم خود را بیدار بود و علامت
 آن بود که مراد او حاصل کرد و اگر در خواب شتر و مار و کرم و سگ و موش دیدند
 این جمله بد بود و علامت آن بود که کارش بر نیاید و اگر دید که در می بسته از بهر می
 کشاد که بدید و یا طعام شیرین یافت و از آن بخورد دلیل بر مرادی حاصل کرد
 و بکام دل برسد اگر خلاف این بیدار بود و فصلی از آن دانستی خواب که
 فراموش کرده باشد حضرت صاف میفرماید که چون کسی خوابی دیده بود و فراموش کرده
 و خواهد که خوابی را بداند طریقی است که قاضی بر سر هر حرفی نامش را بشمارد
 و جمع کند و از آن پس بر نه طرح کند و باقی نگاه بداند که چند باقی مانده است
 اگر نه مانده بود بخواب بر هر چه بود و تا و بلیس دلیل بر نماند کند قوله تعالى کان فی
 المذنبه شجرة یصلون فی الارض لا یصلون و اگر هست باقی بماند در خواب خبر
 با تیر چ دید بود قوله تعالى ثانی حج فان اتممتهم فلیفرعنک و اگر هست بماند دلیل
 بر دشمنان یا سگان بود قوله تعالى و یهوونک سبعه و ناکلهم و اگر کاوان یا خوشها دید
 باشد قوله تعالى سبع فیلان یا کلبین سبع عفاف و اگر شتر مانده بود و خداوند خواب صالح و
 مستور بود دلیل بر دشمنان مردمان صالح دید بود و نا و بلیس شامی شغل او بود قوله تعالى
 حی الی الله و فی الارض سبعة ايام اسوی علی العرش و اگر پنج دید بود بخواب بخواب و سلا
 بود فی الارض سبعة ايام سلا و اگر سبانه بود یا کسی که زکوی یا کسی را زکوی بدیده
 نماند که از من بخوبی نشانه الهی بود و اگر سبانه بود یا کسی که زکوی یا کسی را زکوی بدیده
 بود یا کسی بداند که او را بدید و بنام منفعت بود قوله تعالى ان سیر ان بها العاد

و نه باشد و اگر
 چنان باشد است
 و سلا

ناله

ناله یا شتر است که زانچه بر سر من کرد و اینچامیدارد بدید و سلا اگر یکی مانند دلیل
 کند بر مردی زکوار یا با دشمنی که بدید بود قوله تعالى یبشی هو الله الواحد
 القهار و تا و بلیس است که حاجتهای او و اگر در و از پنج و شش یا پنج یا شش
 مقصود است این سیرین کوبید که چون کسی خوابی دیده و فراموش کرده و معتبر بود
 که خوابی را بداند طریقی است که خداوند خواب را کوبید که دست بر اندام بخواب
 گذارد اگر بر سر خند معتبر کوبید بغیر از کوه دید و اگر دست بر پیشانی خند بداند که
 بخواب تلخ بیند و اگر دست بر چشم گذارد بداند که چشمه آب شیرین دید و اگر دست
 بر پیشانی گذارد بداند که دامن کوه دید و اگر دست بر خااره نهاد بداند که مرغ از دست
 و اگر دست بر همان نهاد بداند که چشمه آب شیرین دید و اگر دست بر گوش نهاد بداند
 که مغال کوه دید و اگر دست بر پیش رسیست نه بداند که نهانان و گیاه را دید
 و اگر دست بر کله نهاد بداند که کار بر پا نیفتد بداند که دست بر سینه و زانچه
 بداند که سینه یا صومعه یا بنار نگاه دید و اگر دست بر شکم نهاد بداند که در واد دید
 و اگر دست بر زان گذارد بداند که مغال زین دید و اگر دست بر عورت نهاد بداند
 که مصطفی دید و اگر دست بر دوش نهاد بداند که کوشاک یا منظر بخواب دید و اگر
 دست بر ساعد نهاد بداند که هم در خنده دید و اگر دست بر انگشتان نهاد بداند که هم
 در خنده دید و اگر دست بر پشت نهاد بداند که سیاهان دید و اگر دست بر
 چلو نهاد بداند که جایگاه خواب دید و اگر دست بر مقلع نهاد بداند که مقلع دید
 و اگر دست بر هر دو نهاد بداند که ستونی سبز یا درختی نرنگ دید مانند درخت
 خرما و سرو و مانند آن اگر دست بر زان نهاد بداند که کوبید دید و اگر دست بر ساق
 نهاد بداند که درخت بی بر دید یا ستون چنان و اینچامیدارد بداند که دست بر کعبه
 بداند که تلخ خورد دید و اگر دست بر انگشت پای نهاد بداند که دست خورد دید
 پس بر این قیاس که یاد کرد شد معتبر خواب سایل و اگر فراموش کرده باشد بتواند
 یافتن و تا و بلیس کردن و آسان کوبید چون کسی خوابی بدید و فراموش کرد و اینجا

چیز بود یکی از بسیاری گاه و معصیت و هم از کرم و نفاق و خلیف و هم از ضعف و نیت و طعنه
چهارم از اختلاف طبع بود که طبع از حال اعتدال کشد بود که اگر در خواب و خواب و خواب و خواب
کند فضل و هم در گذاردن خواب بقول جاهلان که نهانی گوید بنزد مردم مانع از بعضی
چنان است که هر که خوابی را ندیده کند بنادق تعبیر علی بن همان بود که وی گفت
بود این حال بود و غلط و هیچ اصغر از دیگر حکما از طریق قال و انداختند که
کسی خواب پیش نماند از گویند و خواب چون بر نماند و نماند و غش بود بقول نادان حق
باطل کرده باشد و خون بندد که خرق و نیت است مباح عالم و جاهل چنانکه خواب
فرمود در کلام مجید قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و نیز یقین فرمود
لا یستوی العالم و جاهل پس حقیقت باید دانست که در خواب که فرشته نمود از لوح
محفوظ برگرفته بود اگر بدین بند از خواب چیزی بماند رسد و خواهد شد که
عالم جمع شوند تا خواب حق تمام باطل کنند نتوانند و هر چه رسد و بماند بماند
و از آن توان داشت مگر قضایا معقول بود بدعا و صد بگردان و قول مجرب چنانکه
پیش از آن یاد کرده شد و دلیل بر آن است که چون ملک زبان خواب بدید چنانکه
قرآن مجید فرموده قول تعالی ای سبیح بقرات سلمان با کلهن سبع عجا و سبع سنبل
خضر و لغز با بسا آن ملک قوم و خویشان خود را بخواند و برسد از خواب قوله
تعالی یا ایها الملأ افنونی و وای آن کنم لکن با تعجب و بعضی ای بر کوا و آن فرمود کنند
مراد از خواب اگر هستند تعبیر کنندگان قوله قم قالوا اضغاث احلام تا آخر بیهوشی
و غماخ خوابها است ممانعت و بتا و دلیل بر خوابها و انانیا چون برسد از خواب
یوسف خواب را چنانکه در قرآن مجید فرموده است بعد از آنکه در خواب سال بدید
بدانستیم که هر چند جاهلان عبارات کنند خواب حق باطل نکند و خواب باطل حق باطل
و عبارات آن بود که ظالم نادانند نه جاهل هم چنانکه تعبیر آن بود که یوسف خواب را کرد که
معبران از خواب ضغاث احلام گفتند یا البقر معلوم نباشد فضل از فهم و معرفت
از حال یکیش خواب حقیقت است که تعبیرهای خواب بوقتها نیز یکو و چنانکه اگر

کسی

کسی در خواب بیند که بر پیل رفته بود و دلیل که شغل مردم بیا بیکه وی را اندر
منفعت باشد اگر این خواب را در خواب بیند دلیل کند که در رطل و در دین و در سب
اندر حکم کرد اگر بیند که مرغ سنگینان کوفت دلیل کند که مرغی کاری اندک و اگر این
خواب را در خواب بیند که در حضور صادق قهرمان که خواب نیز از اصل بگرد و بوقتها
در خواب بیند که هفتان مردمان و یک کرد و نشان تا آنکه خواب مردی را در خواب بود
دیگر بر این خواب عذاب بود و سختی و زنجیر و ناله و غلغله و غلغله و غلغله و غلغله
قالوا و چون این خواب را مردی صلیح بیند دلیل کند که در سفر کار ناست و سفر را زارد
چنانکه خود بر عمر و زاهد کرده از عبد الرحمن سلمی که مصطفی قبا ابوبکر و سلمان را
برادر می دهد سلمان خوابی بدید که با یکدیگر خواب را در خواب و در خواب یکیش
ابوبکر گفت ای برادر چرا اینک داشتی سلمان گفت که خواب دیدم که دست تو بعل
یکرون باز شد بودی ابوبکر گفت ای سلمان که دست تو را در خواب دیدم که دست تو بعل
سلمان مصطفی را از خواب خبر داد و از آن خبر که ابوبکر گفت بود و ابوبکر را در خواب
که از عطار خواب که از گفت محمد بن سیرین تاویل آنکه که خوابی در خواب دیدم که اگر اهل
صلاح بودی گفتی که در خواب دیدم که اگر اهل صلاح بودی گفتی که در خواب دیدم که اگر اهل
سعد و ولایت کرد و ابوبکر را در خواب دیدم که در خواب دیدم که اگر اهل صلاح بودی
سقف خانه شکست فرمود و شوهر را از سفر باز آمد و در خواب دیدم که اگر اهل صلاح بودی
مصطفی نشسته بود و ابوبکر در پیش وی بود خواب گفت تعبیر من پسند ابوبکر
گفت شوهر من در خواب یکی بود تاویل یکیش از اختلاف وقت و از آنکه در خواب دیدم
ابو حاتم را و ابوبکر را در خواب دیدم که گفت ای شیخ بر سب که خواب دیدم که اگر اهل
فرختم شمع گفت حفر و بفران قبی بدید که و گندم و جوار اصل را در خواب دیدم که اگر اهل
مان مرد و اگر یکی از اصحاب همین خواب بیند امید واد و بیکو بود اما در خواب دیدم که اگر اهل
ناجیه بود و خوشی که در فضل تاویل بیهوشی حکم و او بلس در خواب دیدم که اگر اهل
بیند تاویل ابوبکر را و اگر در فصل بخوان بیند تاویل بیهوشی حکم و او بلس در خواب دیدم که اگر اهل

داد باشد و هیچ سخن زیاده و نقصان نداشته باشد و خواب خوشتر از
زبان از و هم در حد کمال غلبه کرده و اگر کسی خواب ببیند و از آن خواب و هم
باشد و بترسد یا بداند و شربان را بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
موسیقی و غیره و هم می بیند و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید
و معنیش عز چارک و جل شاک و لا اله الا الله و اگر بعد از آن نماز کند و صدقه
دهد و دعا کند خدا تعالی شران خواب از وی بگرداند جایزه بگوید که ای پسر
خوابها اعتراض کند و خوبت تو را بدهد چه چیزها مانند کند که خدای عزوجل
تغییران و امامان و فرشتگان و ماه و افلاک و ستارگان و فرشتگان عظیم که حجتها
برای صلاح خلق فرموده است و بر قول پیغمبر باید چه چیزها که برادر گویم و صدقه بپرداز
خوبت را نتواند بخورد و اگر در قدرت بودی خود را بصورت پیغمبر می نمودی و
بسیار وقت افکندی و بنگارند که خدا که کام بصورت پیغمبر خودی گفته مرا خوشتر
نوم چه خواب می بیند که من از خواب که در خوابم که همان ترا عفو کردم دل
تاریخ دار و چه چیزها گفتی که آن بنده گمراه شدی و در دل او نشان ایمان از وی
جدا کردی پس این دعا را در این قدر بخوان که از این چیزها نتواند خود را مثل کند
حضرت صادق علیه السلام فرمایند که هرگاه قصد کند خود را بصورت پیغمبر نماید ان شاء الله تعالی
فرموده و در این صورت که هرگاه در خواب ببیند بود که در خواب و در خواب
از است برود بود ایمان و شکی از بدید و ان شاء الله تعالی بداند بعضی گفته اند که خواب که
مومن بخندد شمشیر است که این و الهام از تعالی با او بود فضل سیزدهم در
ادب نگاه داشتن سائل معجزه بگوید که ادب نگاه داشتن خواب بود که صبر و صبر
و بر بار و داشتند و هشیایی که در وقت سوال کردن خوابهای بشود و در خواب
و بر اندک بر آتش است یا صبر چنانکه گفته شد و برین و مدتی عمل معجزه می
و اقیقت کرد و در این نگاه سخن او را نشان است و بر چنانچه خشنود و بر خورد و یا دلش
تاریخ با عجز به مشغول ادب سائل این بود که خدای عزوجل را یاد کند بوقت سوال را و

سائل

استعانت خواهد خواب است گوید چنانکه دیده بود که در آیان کسب اند صدقه
الرویا اصدق حکم حدیث یعنی هر که راست گوید خواب در آنست و حجت صادق فرمود
که مردم عالم را واجب بود که با طهارت حین بر شکام خصل از تعالی بیاید کنند
این دعا در وقت خفتن بخوانند اللهم انی الیک اسلک فنی و وجهی الیک فی نوبت
امری الیک لا ملجأ ولا منجی الا الیک تبارک و تعالی ان شاء الله تعالی و بخوانند
الیک استغفر و اتوب الیک یا ربنا یا هاروب لنا اللهم اولی در قیام صادق فرمود
کاذب صاحب خیر کار هفت سوره عتق و عتق بفاعت عتق خواجه و بدست راست تحسین
پیچ اند روی تحسین و چون بیدار شود از خواب و حال بیاید کند و اگر خواب بنگو
دید باشد شکر کند و صدقه دهد و اگر خواب خواب دیده باشد بخوابد و الله من
الشیطان الرجیم بگوید و شوق فل هو الله احد بخواند و با هر چه خود را مدد بگوید
یا رب تو را می من دانم تو خیر بخیر ایا منی مسلمانان برسان و اگر بداند که من از همه
مسلمانان دورم یا از همه از احب من یا بحب عو المصطفی و باید که بوقت خفتن و
برخاستن و استیجاب که می گردن این دعا بخواند بسم الله الذی یصرف اسم شیء فی الارض
و لا فی السماء و هو المصعب العظیم و چون بیدار شود و در خوابش بخواند
خواب و دعوات آنکه بخیزد و نیز بیدار معجزه و شاد و خندان و غنائ و مستند
باید که بوقت بیدار شدن و خواب خود را سوال کند و باده و نقصان بگوید معجزه
قول خدا تعالی بخیرین رسول سائل را تمام بشود و آنکه چنانکه واجب کند خواب و الله
سیرین گوید که بر معجزه و اخیال شک بر هر کس که بگوید و در خواب و از فشار و حرم
نگاه دارد و خوش طبع و لطیف در غریب در پیش بخت نگاه کند و در خواب و قرآن
تفسیر کند و اندک مطالعه کرد که با تفسیر جمیع کند و بوسیله طهارت بود و از
همه و دست و روغ بگوید و در خواب خواب خلاف نکند آنکه باشد تفسیر کند و با
مردمان نگاه دارد و چون معجزه در استن بقدر صفات ایمان بنگین و محبوب
بود یا بر هر کس که بگوید و خواب بگوید بوقت بیدار شدن بگوید یا رب

سائل

در اوقات نقصان نمک و بیدار خواب است جز در وقت اول و چهل و شش و پنجاه چنانکه در
اول کتاب باقی نمودیم و در خبر است در سوره که خواب است میباید بیدار و از آنجا
تعالی پس هر که که در پیش گوید بیکر که حالش چگونه است و نیز گفت که خواب مانع از
میان خدا و بندش هر که خواب دروغ و سازد امانت را جانشان کرد و باشد در
فرمود که هر که بر من که رسول دروغ گوید چنانست که در شب خویش را میباید و کلام
بناهی بر خود میدهند پس هر که دروغ گوید از بهر غفلت جان خود را از قول پیغمبر بوی
بهشت بنیاید پس این دلیل است بر آن خواب که وی را دروغ و غفلت است این شرط
اند نگاه داشتن معنی که بطریق اختصاص بیان کرد شد فصل چهارم اندک غیر
از چند روزی بود این سخن گوید که معتبر چنان باید که تحت این نام و مقدار و مرتبه
معتدب سیرت و عقل و فهم و علم و ادب سابل بدانند و وقت خواب بیدار وی که اندک
روز بیدار بود با اندک شب و وقت سوال کردن را نگاه کنند که سابل چو بدین حکام
سوال و فصل سابل فارسی و در زمانه تازی بدانند که آنچه بخواهند بیدار باشند بیدار
جابر گوید چون کسی از معتبر خواب پرسد باید که نام وی نام پدرش پرسد اگر نامش
از جمله نام پیغمبر باشد لیل کند که از طریق و خواله خبر بشارت و خبری اگر
او بر خلاف این نام بود چون ابو جهم و ابولهب ابو الحکم و مانند این دلیل بر شهرت منتهی
و هم او گوید که بیشتر خواب که در روز و شب اول و در پرسند زیرا که اول ساعت
روز و شب نهان باشد و اگر اول روز و شب پرسند لیل بجز بیدار نیست لیل اول
و در یکشنبه انخاب بود و اگر اول روز و شب پرسند لیل بجز بیدار نیست
بروزی براد حاصل کرد زیرا که اول روز و شب پرسند و اگر اول روز و شب
شنبه پرسند لیل رفته و غم و اندوه بود زیرا که اول ساعت روز و شب منتهی
بود و اگر اول روز و چهارشنبه پرسند لیل انهم بیکر که در سبب آنکه از تعالی
صود صاحب لیس نموده و اول روز و چهارشنبه هلاک کرد و حکما این روز را
بقای نکرند و اول ساعت و در چهارشنبه عطار و را بود و اگر اول روز و چهارشنبه

برسد

برسد لیل به تعان بکونی بود و نیز خبری لیل کند زیرا که اول ساعت از روز و شب
مشتی میباید و اگر اول روز و شب پرسند لیل بر سعادتی بود و از آنست که در
از بهر روز و را بود جابر گوید که معتبر باید که بجز در انخاب چنانکه طبع در
بیماران تا هان را بجز بیدار بیدار کند حکما است مهدی بر من و در شب خواب بیدار
روزی و شب باشد بود چون بیدار شد از آن خواب پرسد معتبر از تعبیر و در
مانند و تعبیر او انداختند و بر آن گفتند که اگر همین بن عبد الله که باقی است او را از
ما است و بر حاضر فرمای تا انخاب تعبیر کند اگر همین را حاضر کرد ندید که خواب
از او سوال کرد اگر همین گفت که معتبر ای دل معتبر گفت که حق او گفت که حق
تعالی که فرموده و از ابشر احدی بالانی ظل وجهه مسودا و هو کظم یوم و در روز اند
دختری مدلس میگردد و در روز و شب و بانشید معتبر درم و بیکر که در انخاب
نوال شد با و بانشید حکایت جلال معتبر گوید که شخصی خواب دید که در خواب
او را بیدار بودند بیدار معتبر شد خواب خویش را پرسید که در خواب گفت که در خواب
و کردی گفت که از اهل بیت جدا کرد و کردی گفت که در خواب و معتبر از انخاب
کردی گفت که لیل او بیدار و معتبر کرد کردی گفت که در خواب و اطلاق دهد کردی
گفتند که ما از زندگانی و سپهر کردی در کار و بیدار که پیش از اطلاق داد
در زندان و بیکر که در معتبر را و کافی معتبر کردی چون گفت که در خواب و انخاب
و کشتی با غرق کرد و در زندگانی هلاک شدند و خود و مال غرق شد و ماهی کوچک
ذکر و خادان را بخورد و معتبر خواب چنان شد و نیز و پیش نان و گوشت بیکر
و در شبان نیز سابل باید که در وقت سوال است گوید از انساب معتبر خواب
چنان تعبیر کند که شنود زیرا که یاران بوسف در زندان اندی خواب پرسیدند
چون بوسف تعبیر کرد یکی با بیدار مدبر و که خواب پرسید بودند است اما چنانکه
بوسف تعبیر کرد بود یکی با بیدار و یکی را شراب از حضرت صا و در بیدار
هر چند خواب بقول جاهلان و نادانان اصل نکرده خداوند خواب را چهار کرد

و عند بنده لیل کند که انچه بود و تر افتد اگر بید که اسرافیل بخیر بوی نکاه کرد و دلیل
کند که باد شام اند بار بر در چشم کرد که اسرافیل با اندک کین بین که صوم
هیچ مید چنانکه او تصور می شود و دلیل که در آینه بین که بید بود اگر بید که اسرافیل
صور می داشت لیل کند که در آینه بین عدل و داد و ایمنی بود و ظالمان هلاک کردند
اگر بید که اسرافیل کشاد روی بود و شادمان روی نکاه کرد و دلیل کند که از جانب
پادشاه خبر ایمنی بود اگر بید که اسرافیل او را ناله می کرد و داد و دلیل کند که اجل وی
نزدیک بود اگر بید که اسرافیل او را بانال میزد و ناله می کرد و دلیل کند که او را پادشاه دنیا
و مضریت رسد ملک الموت بر سرین گوید اگر کسی ملک الموت بخواب بیند چنانکه در
اسمان او را بید و خوشتر اند و من بید لیل که بهر کار می رود از آن مغیر که در او ملک
الموت داد و زمین نزد آن خوشتر بود لیل که اجل او زود و فراموش ملک الموت مرا
شادمان بیند دلیل که شهید کرد اگر بید که با ملک الموت کشته گرفت و او را بید داشت
دلیل که زود از دنیا رحلت کند و بید که در ملک الموت و بید که لیل
که بهار کرد و مجال مرگ بعد از آن شفا باید جابر گوید که هر که ملک الموت را شادمان بیند
و لیل که زندگانی او را در کرد اگر بید که ملک الموت بروی سلام کرد و دلیل که اجازت یافت
بود و خاتمه او بر شهادت بود اگر بید که ملک الموت بروی بخیر نکاه کرد و دلیل که حال ایمنی
مخاطره بود اگر بید که ملک الموت را چیزی شپهرین داد و دلیل که جان کند بروی دنیا
کرد اگر بید که بد و چیزی تلخ داد و دلیل که جان کند بروی شاد کرد اگر بید که ملک
الموت او را عدل و عزت و تنگوار داد و دلیل که تاویل همان بود اگر بید که دی با آخر کرد و ملک
ملک الموت رفیق نهج است و او را زود روی نکاه کرد و دلیل که او را پادشاه دنیا
کار افتاد اگر بید که ملک الموت را بکشت دلیل که دشمن خان کرد و حمله العرش بداند حمله
العرش ان فرشتگان تنه عرش را با هم از بتارند و تعالی بر او شادماند اگر ایشان را بخت
بیند دلیل بود که با پادشاه بر کواری بودند و از او انصاف باید کرد که با اهل دنیا
و بهر اوستی بود و طاعت حج و خیرات کند و تعالی ملائکه عافین من حول

العرش است و بخت بزم اگر بید که ان فرشتگان را و را بنواختند و دلیل که اجل او نزد ملک
آمد یا شد که ام الکاتبین بدانند که ام الکاتبین فرشتگان ملک هر مردمان و ملکند
کرد و انچه انک بدرد مان نبودند با بر سرین گوید اگر یکی کرام الکاتبین را و خواب
بیند لیل که اهل صلاح بود و او صلاح در جهان باید کرد از اهل فساد بود و در حق و
اندر بد و ساد بر سرین گوید اگر بید که با فرشتگان جنگ نبرد و دلیل که در کار
کار و عاصی بود و مستوجب عذاب حق تعالی بود اگر بید که فرشتگان غنائم و منفعت
بودند لیل که در حق و نعت بد و ساد که بید که فرشتگان و مرا بشارت او داده لیل که
او را فرزند می صاحب و پسندید و آید و قوله تعالی انما یفرق بغلام سمیع بید که فرشتگان
ایستاد بودند و طبع با بر سرین گرفت و مستطاب بودند لیل که او را بشارت شپهرین
رود اگر بید که فرشته چیزی را و بید دلیل که مال و نعمت او زوال کرد اگر بید
که فرشتگان را موضوعی ایستاد بودند و ایشان همی فرسید لیل که در احوال وضع
جانی کار و از او افتاد اگر بید که فرشتگان بحرب مشغولند لیل که بر وجهی ظاهر باید کرد
بید که فرشتگان دور کوخ و بخت و لیل که احوال او مستقیم کرد اگر بید که فرشتگان
بصورت دانسته لیل که بید خواب و وع گوید بر خدای عز و جل چنانکه در قرآن مجید
فرمود و فاصفکم و یکو بالین و انحن من الملائکه انا انما انکم لقولون و تعالی ان بید
که با فرشتگان میباید لیل که اجلس نزد ملک الله باشد و دنیا با تو بیرون شود
اگر بید که در دوزخ فرشتگان میگردند و نزد ایشان نتوانست فتن دلیل که او راه صیبه
رسد و قوله تعالی یوم یروى الملائکه لا شیء یومئذ للمجرمین اگر بید که با فرشتگان از انک
و فراد می باشند لیل که در خانه و مشکی و خراب کرد اگر بید که فرشتگان او را
اطلاع فرمودند لیل که او را اهل صلاح بود شادی و خرمی بیند و اگر او اهل شرم
و نادم بود او را در حق و غیر رسد چنانکه در کلام مجید یاد کرد و شده اقر اکابر که بید
الیوم حلیل حسبنا اگر بید که فرشتگان بر روی سلام کرد و بخت خرمی و در دنیا
کردند لیل که حقیقت او را بر شمشان ظفر هدایت عافیت او را شایسته بود اگر بید که

فرشتگان هم در مقامی فرو دامند و لیل که اهل اند با از غمنا فرج بایند و شنبه
فجر کنند و بر آنکه فرشتگان بنصرتی بفرستند بر من که خانی گوید که در بد فرشتگان
و در خوار بشارت بود و از آنحضرتی اگر بیند که فرشته او را وصیت کند بایند و لیل
که از دنیا شهادت بیرون رود و اگر فرشتگان معترفند در خوابگاه بایند و لیل که اهل
اسلام را با کافران جنات و عمارت و حقایق اهل اسلام بر ایشان ظفر و نصرت دهد
و اگر در خارج و بیخ و بیخ بود خدا بفرستد و بیخ و بیخ را اهل انموضع قابل گرداند
اگر بیند که خود فرشته کشت و با ایشان با اشتیاق بکشد که در دنیا زهد و ورع
اختیار کند و دست از این جهان بدارد و از آخرت پیش گیرد و اگر بیند که با ایشان
رفت و از این دنیا بماند و لیل کند که در دنیا زهد و ورع اختیار کند و دست از این
منتشر کرد و جایر گوید که فرشته معترف بر او شاد و شادمانی چشم خرم نگاه کرد
و لیل که عدل و در بیند و از پس پیادگی تنید و سق نماید از ترس و بیم این بود
خبر فرزان بیند و فرزند او خوشتر را بصورت بیند و لیل کند که اگر غنائی بود فرج
ناید و اگر وام داد بود و اصل گمارده شود و اگر در بیم و ترس بود این کرد و اگر توان
بود مال لغت بفرستد حضرت شایسته فرمایند که بیند که فرشته و بر آنکه خبر
داد و لیل کند که بر رنج و بر از شغلی باز دارد و اگر بیند که فرشته و از چیزی
عطا داد و لیل کند که بر لیل و از بر رنج عطا رسد و بیند که در فرشتگان
باستقبال او آمدند و لیل که دولت و اقبال و حجت بایند و اگر بیند که چله فرشتگان
استاد بپند او آمدند و لیل که اهلش نزدیک بود اگر بیند که او را بشارت دهد
و لیل کند که اگر بیند که از امامت فرستادند و در دست چراغ و تیغ داشتند و لیل
که او را از ندی ابد عالم و فانا اگر بیند که فرشتگان او را جامه سفید بپوشانند
و لیل کند که کسی از خویشان او خبر نداشت و اگر بیند که فرشتگان او را
شیاد دادند و لیل که کافر کرد و اگر بیند که جامه زرد دادند و لیل که کافر کرد
و بی تو بکند اگر بیند که فرشتگان در کوفت او شریک گاه نمیکردند و لیل که طاعت

هلاکت بود

هلاکت بود اگر بیند که فرشتگان روی از او بگردانند و بگوید که تو بیکدیگر
باز کرد و او بیند که فرشتگان او را جامه قران یا خط نوشته دادند و لیل که او را
او را حکم و داد و او اند و او بر حق بود و ختم و اغلب کند و انبال بگوید که در بد فرشتگان
بنوایر گوید و بر بیند و لیل بر آنست اما الوقت کند که بر پیشوایان بایند و لیل بر او
که شمشیر کند که اندر او است اگر بر صورت و کوفت بایند و لیل بر قشایند که تار و لیل
ی بیک پیغمبر این است که گوید که مرگ بر پیغمبر بر مشر و جبر است اول و اول العزم و دین
مرسل است بنی و اول و اول العزم بر و مومنی و عینی و محمدی و مرسل پیغمبر بپند
که بدیشان جبر شل میداند و ایشان سبب سبب رواند و بنی پیغمبرانی اند
بر ایشان جبر شل نماند پس هر که اول و اول العزم بخیر بیند و لیل که عز و جاه و بر و رکاب
و هر که مرسل بخیر بیند و در شمن ظفر بایند و هر که بنی بخیر بیند و لیل که بر صلح
دین و دنیاست خیر گوید هر که اول و اول العزم ببیند و در خوابگاه اگر اهل انموضع را با اشتیاق
جنک بود و لیل که حق بایشان بر دشمنان ظفر دهد و اگر در غم و بیخ و بیخ بپند
اگر در غم و بیخ و بیخ بپند و در انموضع از اینها که کلمه بپند و لیل
ان پیغمبر ایشان بشارت بود و در خیر صلاح دین و اگر بیند که پیغمبر از جمله پیغمبر
در خوابگاه بود و بر اهل انموضع دعا بپند و لیل که حشم محنت بپند و لیل
بر ایشان فرستد چنانکه از آن بلا و غمائی بپایند و مکتوب کنند و بشارت بپند و لیل
گوید که هر چند مومنی که پیغمبر را بر جا خود ناز و روی و شاد و قاب بیند و لیل که
خواب عزم خوار برنگ بایند و او را بر دشمنان ظفر دهد و اگر بیند که بر لیل که
که بلا بپند و لیل که از پیغمبری چیزی شنید و لیل کند که از علمان پیغمبر
یابد و شادمانی کرد و اگر بیند که پیغمبر را بکشت و لیل بر شکستن عود و اما شادمانی
قول بپند و لیل که شایسته تالفر حضرت صادق فرماید اگر آدم را بخوار بیند و اگر اهل
صلاح بود بر رنج و لا بقی عظیم بپند و قول بپند و لیل که از راضی جلد و اگر اهل
ان بود از گناه توبه کند تا حق تعالی او را بپارزد و قول بپند و لیل که توبه و توبه

اجتناب رفته فنام علیه و اگر بپند که یا ارم سخن گفت لیل که علم و دانش بیامزد و قوله تعالی
و علم اوم الاسما کماها اگر بپند که ارم دست دراز بگرفت دلیل کند که بزرگی می کند باید
اگر بپند که ارم اطاعت نداشت دلیل بد بود و عاصی بود و اگر خواب بد شد
که اقبال و دولت بیخمانی باید و غرور نداشتن باید که بپند و کام دل باشد و اگر سبب
بپند لیل که عیش خوش ناپدید و لذت افزون شوند و اگر در پیش و خواب بدند
دلیل که کارش بکوه و عاقبتش محض بود و اگر توش بپند لیل که عمرش را زکند و لیکن
انوشه در سجده باید و اگر هود بپند لیل که دشمنان بر وی انوس کنند و عاقبت
بر ایشان ظفر و ضرر باشد و اگر لوط بپند لیل که کارها از صلاح آید و اگر صالح
بپند لیل که از جانی بجای قتل کند و سرانجام کارش نیک شود و در خیر اندازی او کشت
شود و اگر ابراهیم بپند لیل که از تنه تعالی و راجح روزی که بعضی از معجزات کند
که از سلطان ظالم او استیضه شد و بعضی گویند بدخون کند با مادر و پدر و اگر اسماعیل
بپند لیل که بزرگ باید و حاجتش روا گردد اگر اسحق بپند لیل که از همه فرزندان و کار
خیر را از همه بود و سرانجام از غم خراج باید و خرم گردد اگر یعقوب بپند لیل که کنه خواب
بر وی بختان خند و عاقبت پادشاهی بزرگی باید و کارش نیک گردد و اگر شعیب بپند
دلیل که مردی که مرده ای قهر کند و بعد از آن ظفر دولت باید و اگر موسی بپند
دلیل که مبتلا گردد باهل و عیال بعد از آن حالش نیکو گردد و بر دشمن ظفر باید اگر
هرمن بپند رحمت باور کند و کربیع بپند دلیل که کارها بسته بر وی کشاده گردد
و اگر داود بپند لیل بر پنج و هفت عیال کند و استغناء گردد و اگر یوسف بپند دلیل
که بزرگی و پادشاهی باید سال و دنیا و کارش نظام آید اگر زکریا بپند دلیل که از فقر
او و اوقاف بزرگ عیادت طاعت شد اگر یحیی بپند لیل که دست کار و کسب یابد
و شغل آخرت مشغول گردد و اگر خضر بپند لیل که دایم در ایمنی بود و در آن آباد
مانند بپند لیل که کارهای شاد بر وی کشا کرد اگر یونس بپند لیل که از غم نجات
و کار وی نیکو گردد و اگر یونس بپند دلیل که از غم نجات یابد و از آن بگریزاند

الربیع

اگر عیسی بپند دلیل که کار مرده او زنده کرد و بر خیر عیادت بوفیق باید اگر محمد بپند
که کار و مصافی می بکشد اگر محمد بود و خراج باید اگر و ام دارد و دانش که زنده کرد اگر
محمود بود خلاص شود اگر در ترس بود ایمن کرد اگر در تنگی بود غنی باید اگر در ویش
بود توانگر کرد و سلمان گفت که از رسول خدا شنیدم که هر مردی که در خواب بپند
حق یاد کرد که من یان و قلای ای الحق فان الشیطان لا یقبل و اگر اندکی از یانی بوی
عجیب است که تاویل بدید و دلیل بر عادت بنا و عقیقه است اما اگر بپند از زود و غریب
دلیل بر سستی در کارها شد و بدعت را ندید بود و اگر رسول بپند که در دنیا با نیک
میکرد دلیل بر صحت و در آخرت با نیک گردد و اگر در نیک که چیزی می خورد و دلیل که دنیا
بود از او نیک و اوان مال را که بپند که در دنیا هیچ رنج و آزار نیست و دلیل
بر خیر صلاح دینی است خاصه که انصاف داد و ان موضع در مسجد بپند اگر وی لایم
یا ضعیف یا کمین بپند لیل که در دنیا و بی سلام ضعیف خواهد کرد که کمال او رسد
در شهری یا در کوچ بپند دلیل که در دنیا غنی و خارج بود و اهل ان موضع بر دشمن ظفر
و اگر بپند که اندامی از اندام پیغمبر گوی بود مردم در آنجا و درین ضعیف خواهد باشد زیرا
که نقصان اندام پیغمبر نقصان راه دین است اگر بپند که پیغمبر چیزی از نبوتش را باخت بپند
دلیل که بپند ان علم و حکمت حاصل کرد اگر بپند که چیزی از جام بابوی او بر او ریخته
و پادشاه و راه اسلام و بادی بود خاصه بپند که بر اجماع سبب بپند ادب و سیر
کوید اگر رسول داد و خواب ناقص بپند ان نقصان بپند خواب باز کرد و بر رسول
هم مردم نیک خواب بپند هم مردم بد مردم نیک باشد و در هدیه های که بدست می آید
در سبب و مردم بد را حذر فرماید ان معصیت کما و ان عقوبت ستر کرد و زهر اگر رسد
هم بشیر بود و هم ناز و شیر و مؤمنان و نیکوکاران را و اگر پیغمبر را بپند یا بپند بپند
که اهل اندام بیک شریعت کار نکنند اگر ناز و بپند لیل که از اهل اندام را ضعیف بپند
کنند و ان رسول از ایشان را ضعیف باشد اگر بپند که او پیغمبر شد دلیل که او را در حق
رسد بپند عریضه پیغمبر و از پسران کاوش نیکو شود و عبدالله عباس گوید که اگر

چهارم پیغمبر را کسی بخواب بیدار دلیل که رواند بار و هیچ و مصیبت بدیدار بگویند
 که از پیش چاره هر وقت دلیل کند که یا هر وقت و اهل بدعت بود و اگر بدید که پیغمبر را
 زبانت می که دلیل که مال و نعم و ولایت و عزت یابد چون بیدار رسول بر او
 کرد دلیل که شخصی که او کرد بقل ان الله و اناته و رسول کنه که نه و ان لا تعبدوا
 کفر تم بعد از آنکه حضرت شاق و فرماید که بدید پیغمبر بخواب بر باز و در جبهه اول و
 دوم بغیر سیم عز چار بر روی بخواب و در ششم ظفر و هفتم شفا هست و باست نه قوت
 اهل سنت هم خبر و چنان باز و هم نبکوین مر مانا و موضع و مقامی که در آنجا خواب بدید
 بودی تا قیامت بدید امر لازم من و این است بر گوید که حضرت علی را بخواب بیدار
 طبع و کثرت و دلیل که علم و کرامت و سخاوت و شجاعت یابد اگر و از اند در شهر بیدار
 دلیل که عدل و انصاف و تقوا و اشکارا کرد و دو ملک انشهر هم جو و ظلم بر خیز و اهل
 بدعت و آنجا خوان کرد و لیکن در میان ایشان که که خصوص بود اگر حضرت فاطمه را بخواب
 بیدار دلیل که شرف و زهد و پروردگار یابد و اگر و بر باز و زنده و خوش طبع و کثرت
 و وی بیدار دلیل کند که مر مانا انشهر بر قرآن و علم موافق و خیرت کردن و رغبت نما
 و در آنجا خبر و برکت بدیدار بدیدار این سیرت گوید که کسی صحابه پیغمبر بخواب بیدار
 دلیل که در راه دین و صدق و پروردگار و شاق و بیکان کرد و در میان مر مانا
 بشارت قول و راستی و دانات و برهنه کاری و موصوفه کرد و در آنکه پیغمبر فرموده
 الحمد للی که انجوع با انهم اقتدیتم انهم کف یا ان من یحون سنا کانند هر که اقتدی
 راه نامی حضرت حقیم اگر حق حسین را در خواب دلیل که بر از ان کسی از بر کان و سنا
 پیوسته اند و از انکس خبر و منفعت بود و سر انجام در به شهادت یابد اگر جعفر چنان
 بیدار دلیل که همو غلاما که خدا الله را بیدار دلیل که دستک پیغمبر و رفیق بود
 و علم شریف و زود و منت و در هر ش دزد کرد و اگر سنا را بیدار که حق و در اعلم
 قرآن را زانی و از و عاقبتش عمو کرد و اگر ابا و را مقتدا سو بیدار دلیل که بکار و
 مجاهد بود اگر بلال بیدار دلیل که امر و در عجا او و علی بنی که از باران رسول

خواب

بخواب بیدار دلیل که خبر و منفعت بسیار و ثروت و بر اهل اصل کرد و هر که جبهه صاحب
 است پیغمبر را بدید اگر کسی از علماء و فضلا یا حکما یا از اهل دین بخواب بیدار دلیل
 کند که بکار غیر طاعت و تقوی بیدار علم حاصل کند بر نزد و در جبهه انکس کردی ادب
 بود که اگر علماء و حکما و انبیا میراث و از ان پیغمبر و راه مسلما فان و اگر در سیم یا حلی
 کردی از علماء و حکما جمع آمد بیدار دلیل که درم اندید از حضرت بود بر با اهلان در
 بیکتار خود کرد و صدق و صواب امر معروف و نفی منکر و الله اعلم عام شد گفتن
 سخنان در باب منزلت کان پیغمبران و اوایل دیدن صحابه و تابعین و رضوان الله
 علیهم اجمعین بیدار از این شرح پیغمبر چهره ها که در خواب دیده شود بر هر پیغمبر

معجزه بیان کنیم چنانکه استخراج آنکه طلب

کنند برخواستن و او را نشاند سهل

و اسان نماید ان شاء الله

تعالی الله اعلم

بالصواب

ابا زانی

五

تأليف

بدن و اندامی که بپند که از ان آتش گرفته لیل کند بقدر ان باد شاه مال حرام بوی سید
 و اگر بپند که آتش از او در بود و لیل کند که بقدر ان مال حرام و بی و پنج و شمار حاصل کرد
 با چنگل خفت و اگر بپند که از آتش گرفت و پیش بوی میر سید لیل که کوی بر از در و عنبیه
 کند که آتش گوید که بپند که سید لیل که بر مان هر انداخت لیل کند که در بیارم مردم عدالت
 و در حق نکند و اگر باز و گانی بپند که آتش در در کان و کالای ان آتشاد لیل کند که کالای که
 دارد و بر یاد و عدا یا بخیر و بی او در بد مردم فرزند بر کوی شغل بزم و اگر بپند که آتش
 در خانه که آتشاد لیل که آتش در جنگ و فتنه و جو سلطان آتشاد و اگر بپند که آتش جاناید
 بسخت لیل کند که با خودشان جنگ نصومت کند یا از سبب سال نده و هر که در و اگر
 کوی آتش عظیم در و بپند که لیل کند که در ان موضع فتنه و جنگ آتشاد و اگر چیزی بپند
 بپند که لیل کند که از فتنه زبان و بر با که خصوصیت کند و اگر بپند که در شهر با در و عدا یا در
 آتش آتشاد چنانکه هر چه بود و در آتش از فتنه و در و از سبب که هر چه در و لیل کند
 که در ان موضع جنگ کار از او در و با بجای صحت آتشاد و اگر بپند که آتش هر چه در و آتش
 و بر خج ها کرد و او از سبب که لیل کند که در جنگ کار از او در ان موضع و اگر زبان
 در و بپند که لیل بر بهار و بپند که و اگر آتش را دارد و بپند که لیل کند که در و بر بهار
 کارها و اگر بپند که آتش از آسمان بپند که در با محله با سبب آتش بپند که لیل کند که در
 بلا و فتنه که کند و لیل ان موضع شهر بود و اگر بپند که از سبب که داشت و زبان
 هر چه در و در جای آتشاد لیل که در و زبان و بپند که در و لیل کند که در و لیل ان موضع گفتگوی
 و خصوصیت آتشاد زبان و اگر بپند که از فتنه زبان و بپند که در و لیل کند که در و لیل
 کند که در ان موضع با در و فتنه آتشاد و بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 ان آتش که در بود و اگر بپند که آتش از آسمان بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 دلیل بود که در ان صفت با لیل که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 که از آسمان مانند باران آتش بسیار لیل بر بلا و فتنه و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 موضع و اگر بپند که آتش از آسمان بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و

که ظاهر

که طاعتها و بی خفتعالی بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 آتش همی مدد که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 نکند بون و باشد که از باد شاه و بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 کپیاد شاه بی بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 تمام کرد و اگر بپند که آتش از آسمان در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 لغو و بالله مرگ معاجات بسیار بود و اگر بپند که آتش از فتنه و بپند که در و بپند که در و
 کند که باد شاه ان موضع در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 بر آمد و در و بپند که لیل کند که در ان موضع کج بود حضرت صفات و بپند که در و بپند که در و
 بارهای آتش بخور و بپند که لیل کند که مال بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 ظلم انما کلون و بپند که لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 بی آمد و لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 و لیل کند که از هر جا بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 از خن بود و او از بان نداشت لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 النار التي تودون و اگر بپند که لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 نعم کلما اوقدنا نار الحزق و اگر بپند که آتش در مردم بپند که لیل کند که در و بپند که در و
 اگر بپند که آتش و بپند که لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 و اگر بپند که آتش از او در و بپند که لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 ابله که در و بپند که لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 و لیل کند که در و بپند که لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 آتش با در و بپند که لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 و لیل کند که در و بپند که لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و
 کوبند و اگر در و بپند که آتش از او در و بپند که لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و
 و از او در و بپند که لیل کند که در و بپند که در و بپند که در و بپند که در و

باب اول

آتشاد

الكتاب

افشاد بینه لیل کند که انکه در مصیبت فریاد بود و اگر خوف و یا ابراز است از بینه
دلیل که او را در هیچ رسد انش از حق این برین گوید که انش از حق غیاب باشد و انش از حق بود
و انش بید و دروغ خوف بود و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
و اگر بینه که انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
که از ان منفعت باید که اگر بینه که انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
و اگر بینه که انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
تا طلب حال که انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
با غم و اندوه و اگر بینه که انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
کنند کاری بسیار که از ان کار که با نوری حاصل و منفعت است و اگر بینه که انش از حق است و انش از حق است
طعام بنویسد لیل کند که انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
دلیل که او را هیچ بنویسد که انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
عجز و رها و در هر کس که انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
حاجتگاه را بسوزاند لیل بود که اصل موضع را عین کند و بیری گوید که انش از حق است و انش از حق است
تو و یاد و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
او را چنانکه خصوصاً انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
بی انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
یو و عجز و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
که در حاکم گوید که انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
در باب موضوع مقام خوش می باشد دلیل کند که مردم از علم و حکم و اطمینان و راضی
گیرند و اگر بینه که انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
که از انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
که که علم از مردم مان را بره خلاصت هر دو اگر بینه که انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است
نمود و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است و انش از حق است

1029

[illegible]

روستای

الترتيب

شماره اول

مرفوع

استقام

四

دلیل که بصر شود و اگر بیدار سنک اسباب نفس باو برچ با از اهن بود این جمله دلیل
هر جنک کار دارد بود و اگر بیدار سنک اسباب از این بکینه بود دلیل کند که خصوص
باز نان بود و اگر بیدار که اسباب سنک با اهن بجای غله کار میکرد دلیل کند که او را
ماکی جنک خصوص افند و اگر بیدار که اسباب از ایدست حکم کار باند دلیل کند که او را
این از این جنک بود و بواسطه کارش نظام باشد حضرت صادق علیه السلام فرما
که اسباب نه خواب بیدار و دلش برچ و جد بود اول یا دشا و دیم نفس سیم توان که
چهارم مرد دلیر جلد پنج خوانا لار پاشاه و دیدن جایگاه اسباب جای دینش بود
بود و اگر بیدار که اسباب از خواب می کرد دلیل که اندامان چیزی که بر اسباب است
خواب کرد اسبابان اسبابان از خواب کسی بود که روزی اهل خانه سنک بود
که مکر و دین چیزی بدست او دنا اهل از خانه بدان تغیش کنند این سهون گوید که
دیدن اسبابان در خواب بتاویل مردی بود که مردم را در دست و در وی بود و چون
اسبابان جوان بود بتاویل بگو باشد و اگر بیدار که اسباب بخمیر که پیدایش تر آرد
بنکوفری آمد دلیل بود که اسبابان را اولی و قابل بود و اگر بوقت که بدنا اسبابا
بانک سنک اسبابا میشود دلیل کند که از وی قوی کرده اشتی کردن او برین گوید
اگر بیدار که اشتی کرد دلیل که عرض دراز کرد و اگر بیدار که بدنا اشتی کو باشد
خواند دلیل که وی را صلح خیر و راه بدین خواند اگر بیدار که بدنا اشتی کو باشد صلح بدین
میشود دلیل که وی را بدنا و راه شر خواند حضرت صادق علیه السلام فرما که اشتی کردن در
خواب دلیل کند که هر وجه اول بر و از وی عمر دیم بر خون سیم برهت و اعتقاد کند
اغوش گرفتن که مانی کوید که بیدار که معرفت را و اغوش گرفتن دلیل کند که اگر اکثر
منور بود و صلح از وی خیر من باید که بیدار که کوید که را و اغوش گرفتن دلیل
بود و خواست که دین بد بود و اگر بیدار که بدین بر و اغوش گرفتن دلیل بود که
باد شمن صلح کند آفتاب و اینال گوید که آفتاب در خواب باد شاه بود یا خلیفه بر کوید
اگر بیدار که آفتاب از آسمان فرار کردن یا در برابر آفتاب گرفتن دلیل که باد شاه بر

کارخانہ

و نام و بانگس که بلند کرد اگر بید کرد و از شصت و شش کشته بود دلیل که بانگ ناصحی بود
 که بد چنانکه کسی بار او نکند که مانی کوید بلند می و از مردان و دلیل بر شرف و بلند
 نام کند تا بلند می و از زنان در خواب بگویند و بخوابد و از مردان بود و بخوابد
 و بانگ که بگوید اگر کسی بید کرد که پادشاه فرمود تا او را بیا و بزند دلیل که از پادشاه
 حتمت جاه و بزرگی باید بکن و قبل کرد و در پیش خلل افتاد و اگر بید کرد هنگام آنچنین
 مردمان نظر دوی میکردند دلیل که بر عده آن قوم مهری و فرمان رسانی باید اگر
 بید کرد که در وی جمع شدند و در برابر او بختند دلیل که بر آن قوم مهر و فرمان رسانی
 کرد و اگر بید کرد که بر وی بخت و در برابر او بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 که بر خلق جهان فرمان روا کرد چون بید کرد خودشان بخت و در میان بخت و در میان
 بید کرد که خودشان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 دلیل که اگر خواهد بر خودشان خود مهری کند و بکن کسی مطیع او نکرد و جابر کوید
 چون و چرا بخت بود و در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 این سیرین کوید که بید و خواب جاه و ولایت بود و اگر بید کرد باید داشت و اگر بید
 بوی داد و دلیل که بید و بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 بکسی و او دلیل که مانع شاع خودی پیش کسی بخند و اگر بید کرد دانه سیمین نکاه میکرد
 دلیل که از خوش بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 که مانی کوید که اگر مردی را بید و بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 او و که بر چیزها مانند بود و اگر بید کرد و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 دلیل که در خواب و در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 او و اطلاق دهد و در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 این بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 اگر پادشاه با علم بنگاه کند و بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 او نشیند جابر مغرب کوید که در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان

آنچنین

آینه

پادشاه

پادشاه بود و اگر معرفت نباشد تا او را بید بید هر چه دید باشد بید بید بید
 حضرت صادق میفرماید که دلیل آن آینه بخواب شش بود و از این دویم بر سیم
 جاه و عزمان چهارم یار و دوست است پنجم اسباب ششم کار و روض و هم او کوید که
 مردی غریب بید و خواب بید دلیل که زن خواهد و بزرگی باید که در خیر بید
 که شوهر خواهد و شوهر عزیز و گرامی بود و اگر بید کرد مردی بخت و در میان
 دوی نکند دلیل که بید و دوستی غایب شد و اگر بید کرد و دوستی غایب شد و اگر بید
 کوید که اگر بخواب بید بر شش نوع بود اول بر عید و سیاه و سرخ و زرد و ابر و زرد
 و نابار و در هر یک از این چهار نوع است و اگر کسی بید کرد و در میان بخت و در میان
 دلیل که خدای عز و جل وی را علم و حکمت و توانی دارد و در میان بخت و در میان
 پس و اگر بید کرد و در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 خواهد و از وی عز و جل و انانیت کشد و بید کرد و در میان بخت و در میان
 که ناز کرد و در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 ظاهر شد و اگر بید کرد که بر ناز و بر سر دست باید دلیل که بید و در میان
 و اگر بید کرد که بر سر می بخت و دلیل که او را کسی بخت و در میان بخت و در میان
 اندی حاصل کرد و بر سر می کوید که اگر بید کرد که بر سر می کوید که او را با
 علم و حکمت است و اگر بید کرد که پادشاه بید و دلیل که در میان بخت و در میان
 رسولان و صاحب خیران فرستند و اگر بید کرد که بر سر می کوید که او را با
 دلیل که کارش بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 سایر می کرد و دلیل که در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 و از ناسا علم الهی و التلوی کلا و اگر بید کرد که بر سر می کوید که او را با
 دلیل که بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان بخت و در میان
 با بخت و دلیل که در میان حکمان ممتاز شود و در میان بخت و در میان
 کوید که اگر بید کرد که بر سر می کوید که در میان بخت و در میان بخت و در میان

باب اول

اگر

بر صلاح دین و حرم او از باد شاه و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 بر اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 که بر اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 و بر اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 اگر بپند که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 از آن مانع نباشد و دشمن بر او ظفر نهاده و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 از او کفایتی در وجهی بعد از این و هر یک دو سکه در قدر تاخت است و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 بود و اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 و اگر بپند که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 گفته دلیل بود که کار می کند که هر که از آن بشکفتد و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 و می و آمدند و گویند و می دلیل که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 است و اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 مد و کجا و قبا که در دیار می رود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 بر می و شد و دلیل که در آن خواهد بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 کند که از آن شریف و نامش باشد و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 ماند و گویند از این دلیل نباشد و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 بود و اگر بپند که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 دلیل که در آن غریب و خداوند خواهد بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 اگر بپند که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 که از آن بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 دلیل که بر باد شاه و از آن خواهد بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 که بر اینست بود و دلیل که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 بیار باید کرد و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد

است و اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 بر اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 باید و اگر بپند که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 بپند که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 دیگر بار بصلاح و از اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 را بر اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 به دست باد شاه و از اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 مشغول کرد و اگر بپند که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 است و اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 او که در دیار می رود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 بقصد کاری منکر بدیدار و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 همو اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 و اگر بپند که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 هر ندای از اندام های است و از اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 رفت و او بود و مردم عاقل و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 محلی بر و آمد و دلیل که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 بخواب بپند که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 تر بود و اگر بپند که بر اینست بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 در اینجا بدیدار و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 کرد و بعد از آنست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 و اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 دوم بر اینست که این دلیل بود و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد
 الخبر معقود بنو اصبی الخیل و البرکة الی یوم القیامة و الی الله و بار البرکة و اگر بپند که بر اینست بود و دلیل که اندک بیار باید کرد

کند که بستر نهاده و اگر بیدار شد بر اثری جوان همی کرد و دلیل که عکس بر منکر کرده و اگر بیدار
 که بر اثری نشسته بود و راه که کرده میزدند و نداشت که راه داشت که استه لیل که در راه
 خوشتر از خانه بود هیچ تدبیر آن نتوان ساخت و اگر بیدار شد که راه شتری یافت دلیل که کند که
 نخواهد و اگر شتر را بچرخ بود آن زن که خواهد از خانه نماند و اگر بیدار شد که شتر از پس او همی دید
 دلیل که عکس که کرد و اگر بیدار شد که شتر از وی و دیگر دایند و مطیع او شد دلیل که اندر همگی
 کرد و در آن سال گوید اگر بیدار شد که بر اثری شتر خشم الوه نشسته بود دلیل که مردی بر یک ضربه
 کند و اگر بیدار شد که شتر جل شتر میگرد دلیل که بامردی عجمی که او دشمن بود در او را او
 خصم او اندر اگر بیدار شد که شتر از راهی چرایند و داشت که از مالش بود و دلیل که کند که
 وی و اولایق بود و بر مردم آن ولایت فرمان روا کرد و اگر بیدار شد که شتر از راهی در شتر دلیل
 که از پادشاه مال بایزد و در آن شیر که در شیده بود و اگر بیدار شد که شتر از پستان شتر
 خون آمد دلیل که آن مال که بداند سحر حرام بود و اگر بیدار شد که ماده شتری کسی بدید شتر بای
 آن کسی از بجز بده دلیل که در آن نخواهد بایکین بجز اگر بیدار شد که ماده شتری که از او بود بکین
 یاد و مردم دلیل که از آن جدا شود و یاد در میان ایشان خشم و اندک و اگر بیدار شد که ماده شتر او
 برود دلیل که زنی میبرد اگر بیدار شد که شتر بجز او و دلیل که زنی بجز او و در مالش زیاد کرده
 و اگر بیدار شد که ماده شتری بدید یا بکشد که در او برسد اگر بیدار شد که شتر بجز او و دلیل
 که بر بار کرد که مانی کوید اگر بیدار شد که شتر بجز او و دلیل که مانی
 بقدره کوشش شتر و اگر بیدار شد که شتر از راهی میگرد و کوشش او بیهوشی بود دلیل که مردی
 بزرگ در بخاطر فلان کرده و با بیهوشی و اگر بیدار شد که شتر بجز او و دلیل که شتر
 و متفکر کرد و اگر بیدار شد که شتر از راهی میگرد و دلیل که شتر بجز او و دلیل که شتر
 کند و اگر بیدار شد که شتر از آن در بقیه یاد و در هر جایی میگرد و دلیل که در آنجا شتر هیچ
 شود یا سبیل و را بخاری کند یا بجاری و مردم آن موضع مشغول بود و اگر بیدار شد که شتر از
 بار کنند و وجود شتر دلیل که از آن دشمن بجز بر که بود و جاسوس کوید اگر بیدار شد که شتر بیک
 نشسته بود دلیل که اندر همگی کرده و اگر بیدار شد که از اندام شتر وی خون زایل شد دلیل

که سعاد

که سعادتی نفع دنیا بایزد و بیدار شدن خون و اگر بیدار شد که شتر بیک شتر دلیل که با شتر
 در خانه او و او را خصوصاً فلان که بیدار شد که در میان شتر و بیا یافت دلیل که شتر بیک
 فرمان روانی بایزد و جماعت و اگر بیدار شد که در آن شتر بیا یافت دلیل که مال بایزد اگر کسی
 شتر وی آمد دلیل که بیدار شد که وقت آن منفعت بایزد و کسی اگر بیدار شد که شتر بیک شتر بیک شتر
 آن واقعت کرد و دلیل که کند که در آن موضع مردی بزرگ بیهوشی و مال وی یافت که بایزد
 است عیال شتر کوید اگر بیدار شد که شتر از راهی چرایند و داشت که از مالش بود و دلیل که کند که
 اعرابی بود و دلیل که در میان عرب پادشاه کرده و اگر شتر از راهی چرایند و داشت که از مالش بود و دلیل که کند که
 عجمی پادشاه کرده و اگر بیدار شد که شتر از راهی چرایند و داشت که از مالش بود و دلیل که کند که
 پوست شتر بزرگ بود و دلیل که در آن موضع بزرگ بیهوشی و مالش بود و دلیل که کند که
 سخن گفت و دلیل که بجز بیک بزرگ بیهوشی و مالش بود و دلیل که کند که
 بود و دلیل که پادشاه عجمی در میان مردم مؤمن چهارم سبیل بیک شتر بیک شتر بیک شتر
 فتنه شتر بیک شتر بیک شتر بیک شتر بیک شتر بیک شتر بیک شتر بیک شتر بیک شتر
 عجمی بیدار شد که شتر بیک شتر بیک شتر بیک شتر بیک شتر بیک شتر بیک شتر بیک شتر
 چتر است شتر مرغ آب سیرین کوید که شتر مرغ در خواب بیهوشی بود اگر شتر مرغ
 بود و دلیل که بایان بود اگر بیدار شد که شتر مرغ ماده کوفت یا کسی بزرگ و دلیل که شتر مرغ
 که کشته بخواهد بکین بجز و اگر بیدار شد که شتر مرغ نشسته بود و دلیل که شتر مرغ
 رود و بعضی آن معنی که گفتند که بر مردی بیایان نشین غائب کرده و بجاری بزرگ رسد
 که مانی کوید اگر بیدار شد که شتر مرغ را بکشد و دلیل که بر مردی بیایان نشین غائب کرده و بجاری بزرگ رسد
 کند و اگر بیدار شد که شتر مرغ با بر استخوان او داشت که شتر مرغ بیایان نشین غائب کرده و بجاری بزرگ رسد
 حاصل کرد و اگر بیدار شد که شتر مرغ داشت که شتر مرغ بیایان نشین غائب کرده و بجاری بزرگ رسد
 کرد و جاسوس کوید اگر بیدار شد که شتر مرغ بیک شتر مرغ در مطیع بود و او را
 هوا بود و دیگران از هوا بیهوشی و دلیل که با مرد بیایان نشین غائب کرده و بجاری بزرگ رسد
 سود و منفعت بسیار و اگر بیدار شد که شتر مرغ آب سیرین کوید که شتر مرغ

با این
 س که
 بیدار

شتر مرغ

شتر مرغ

اشترغان بخواب لیل غم و اندوه بود و او که بیدار گشت غمناک گشت یا کسی بد و داد
و از او هم خورد دلیل کند که بعد از آن غم و اندوه خورد و اگر بیدار گشت و یا کسی داد
یا مضر و خست دلیل که از غم و اندوه رست که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد
همه داد دلیل که آنکس از غم و اندوه رست که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد
او همه بار و دلیل که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
بیدار گشت که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
بجای آن که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
اشک و غم و اندوه دلیل که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
دلیل که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
این خبر که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
اصلی تبار که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
بود دلیل که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
کرد و اما اگر در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
اصلی تبار که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
نقصان یافت و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
اندک بیدار گشت و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
بیدار گشت و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
طبع بود و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
خسرت خادق و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
باضی که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
چیزی که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
وی بخورد دلیل که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
جای هر که در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن

بیدار

اشترغان

بیدار

افزودن

و علی الجمله می خورد و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
مردم بود و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
کلازان و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
این بیدار گشت و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
امنون و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
بجو و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
کند و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
در خواب و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
بجو و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
بر گرفت و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
بجو و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
مغرول کرد و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
اگر بیدار گشت و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
عطا یا بد و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
پادشاه و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
اگر بیدار گشت و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
بیدار گشت و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
بستاند و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
خسرت و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
مال و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
امید و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
وجه و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن
بود و در آن گشت غمناک گشت و یا کسی داد و در رست که در آن

باب الف

افزون
الر

الوی صرخ

کوبد اگر در خواب لوی من و سیاه بوقت خود میزد لیل مال خواسته بود و لوی
زرد لیل هماری کند که بدینکه لوی زرد با سرخ و سیاه که طعم شیرین بود فرار کند با
کسی بدیده و بگوید دلیل کند که بیدار آن مال خواسته بیدار که بدینکه لوی زرد خورد
و دوشان نبود دلیل کند که بیدار آن و مصیبت و خصوصیت اگر طعم ترش بود بیدار بود این
سیرین کوبد اما اگر ترش اگر بدینکه در پیش بوی امای کرد و امام شود دلیل کند که در آن
قوم میسر کرد و جمله تابع او شوند چنانکه ماموم تابع امام باشد اگر بدینکه چنانکه
ایوه و نماز بود و در پیش رفت که مامو امای کن و یاد شاه فرمود باو که امای کن و او در آن
وقت و امامی کرد دلیل کند که در اند بار میر و فرمان روا کرد و با ایشان عدل و راستی
کند و با داسی جمله و تمام کردن نماز و کعبه و سجود و اگر بدینکه از نماز چیزی نقصا کرد
و دلیل کند که بر ایشان حود و ظلم کند بعد از آنکه در نماز نقصا کرده بود پس سیرین کوبد
بدینکه امای میگرد و لیکن نشسته بود و دلیل که بیدار کرد و اگر بیدار نشسته بود و در
نماز چیزی به بخوراند و دلیل کند که در سجود و افتخار بر روی نماز کند و اگر امای بخوراند
و دلیل که شرف منزلت باید بر قلعه و شرف منزلت امام و اگر بدینکه امام را و لایق هیچ داد
یا با امام و خواند و نماز یا امام او را چیزی بخشید یا با امام طعام خورد و دلیل که بر قدر آن
عز و اندک بد و وسع جابر میگرد که بیدار که با امام بر حیا بود و دلیل کند که با او
و کعبه با وی شریک بود یا در مسجد یا در دهی یا در شهری جمع شد کوبد هر چه
کرد و امام و خوشتر بود آن بدینکه دو لایق و زیاده او یا در دهی یا در دهی و در آن نقصا
بندید و مال و نعمت او نقصا کرد در حضرت شایسته فرایند که امای کردن بر جواب شرف
بود و اگر فرمان روانی و دین پادشاهی بعد از آنست که علم چنانکه قصد کردن بکار خیر
چنین منفعت ششم یعنی از دشمنی اگر بدینکه امای زبان کرد و دلیل کند که در ضعیفان مالی
کرد و اگر بدینکه امای از آسمان فرستاد و او را امام شد و دلیل کند که در جبهه بود و بر اهل
نزد من و اگر بدینکه در جبهه نماز میکرد و دلیل که از پادشاه فرمان روانی باید امری بود پس
کوبد که خورد و در بوقت خود چون سیرین بود دلیل که مال حلال باید و اگر

اشراف

میز

بگویند زرد بود بیدار بود اگر بدینکه امر در میخورد و زرد بود دلیل کند که بیدار که
بسیار آمد و بود و اگر آمد بگویند سیرین بود با سرخ چون طعم شیرین بود مال بود و اگر
ترش و ناخوش بود اندک بود که مانی کوبد امر در سیرین بود بوقت خود یا فخر حرام
بود و اگر بدینکه امر در امر خورد و دلیل بر منفعت بود حضرت صادق فرماید که خوردن
امر و در خواب بر سجده بود اول مال حلال و نیم توانگری سیرین چنانکه یا فخر حرام
چنین منفعت و اگر بدینکه پادشاه امر و میخورد و دلیل کند که از امری بزرگوار منفعت باید
بقدر آنکه خورد بود اما اگر بدینکه اصل آنرا بخورمال بود لیکن بعد از همه مردم کما
که بوقت خود بود و اگر بوقت خود بود و اگر بدینکه آنرا از درخت سیرین خورد
و دلیل کند که از آن مال منفعت باید پس سیرین کوبد اگر آنرا شیرین بخواب بدینکه جمع
کرد بود و بعضی معتبران گفته اند که باید آنرا شیرین خوردن بخواب حرام و درم بود که بیدار
و آنرا ترش غم و اندک بود و آنرا که ندانند ترش یا شیرین بود تعبیرش چون آنرا شیرین
بود جابر کوبد اگر که بدینکه آنرا شیرین بود بوقت میخورد و دلیل کند که هر آدمی باید آنرا
کسرش بچای و بسیار بود که بسیار باشد که آنچه در بسیار کفایت درم بسیار بدینکه بدینکه
همه روزی که مردم تاویل کند و اگر بدینکه آنرا بر منشا همی خورد و دلیل که بعد از همه از آنرا
چون بزرگوار و هر چه آنرا شیرین خوردن در وقت و بوقت بد بود و حکم آنرا شیرین منشا
بود که مانی کوبد اگر که بدینکه آنرا شیرین بود بوقت خود بخورد و اگر از آن بود قماش
مشاع او رواج کرد و اگر سافر بود دلیل که سفر بر بسیار بود و با سود و منفعت بود که
بدینکه در انهای آنرا با کسی بداد و داد دلیل که بوقت آن وی را بخوبی رسد که بوقت خود
و اگر بوقت و اگر آنرا شیرین با پوسته بیدان میخورد و دلیل که از هر چه بزرگوار و باید
حضرت صادق فرماید خوردن آنرا شیرین در خواب و سحر بود و اول مال جمع کرد بود و در
دن پار ساسیم شهر آبادان لیکن آنرا ترش غم بود و جمع شد کوبد اگر پادشاه بدینکه
اناری داشت لایق یا شایسته باید و ترش بود و از رکان راده هر آدمی و بدان و از
هر آدمی و مردم در ویش راده درم باید که بود آنجا پس سیرین کوبد که خورد و آنجا

باب الف

انام

انجیر

که در شهری پادشاهی بزرگ میسر و اگر بپند که انکت بعد از بنا او بر پادشاهی لیل که
 و برادر مال زبان افتد و اگر بپند که انکت کو چاه بر پادشاهی لیل کند که فرزند زاده
 پیر و معجل است گوید که انکتان پای و خواب بدید و لیل بود بر پادشاهی و اگر
 انکتان پای در دست و قوی بپند که لیل کند که کار کند خدای او ساخته کرده و اگر
 بخلافان بپند که کاروی نام انخته کرده و اگر بپند که انکت پای و افق سید چنانکه
 رفتن نتواند لیل کند که وی را غنی است سد سید غنی سال با انکتان در دست
 و پای و اگر بپند که لیل کند که کاروی باز گوی شود مختصر شاق و فرمایند که انکتان
 در خواب بر شش و جد بود اول فرزند و دوم برادر و زاده کان سیم خدایا چکار باران بچشم
 قوت شد چنانکه و اگر بپند که انکتان وی بفاد بابر پادشاهی لیل کند که از انکتان
 که گشت و در میان رفتند و اگر بپند که انکت و دشت لیل کند که یکی از اهل بیت
 خلفا صفتها گوید که اگر بپند که از انکتان مین او شریعی مدد از انکت ستان و خون می
 آمد لیل کند که انکتان با مادر زن خویش ناسد کند و اگر بپند که از انکتان او از مادر لیل کند
 که در میان خویشان او گفتگو رود انکت تری و انبال گوید که چون بپند انکت تری لیل کند که از انکتان
 بد و خرفی یکی رسد و اگر بپند که انکت تری کسی بوی ادنا چیزی بدان می کند لیل کند که از انکتان
 لایق و پادشاهی پادشاهی اگر لایق پادشاهی باشد پادشاهی سیاه و اگر توانا که پادشاهی
 باید بپند و بختی انکت تری اگر بپند که در مسجد یاد نماز یاد عزا که انکت تری بوی اد
 اگر انکتان و امید بود و اگر یاد کان بود مضایقه نفع تجارت بود و جمله بر اینست
 بود و اگر بپند که انکت تری سلطان بوی اد لیل کند که ملکی سلطان بوی اد لیل کند
 کند که از مملکت سلطان بیک یاد و رسد یا بچویشان و اگر بپند که انکت تری بوی اد
 انکت تری و مضایقه شد یاد زد و لیل بود که در کارها اوقات و شواری بدید یاد
 اگر بپند که انکت تری و دشت نکین و پادشاهی لیل کند که بزرگی او و شایسته و آبرو و
 هبیش بر جای بود و اگر بپند که انکت تری و دشت لیل کند که آبرو و هبیش بر جای
 او بر جاماند و اگر بپند که انکت تری خود را بیکو بپند لیل کند که از انکتان داران مال و ملک

انکشت
 نقش و صفت

برخی از آن بپند که اگر بپند که انکت تری خوشتر و بهتر و خست به پادشاهی لیل کند که از انکتان
 جمله بپند که هر چه کند و اگر بپند که انکت تری از آن بپند که انکت تری کوید که
 بپند که صنعت انکت تری و ناپسند بپند که لیل کند که از مال که دارد چیزی بشود
 و پادشاه بوی خشم کرد و اگر بپند که انکت تری و از سپید بود و لیل کند که از انکتان
 و حال بود و اگر انکت تری از آن بپند که لیل کند که از مال مکتوب و حرام حاصل کند
 و اگر انکت تری از آن بپند که لیل کند که از مال مکتوب و حرام حاصل کند و اگر بپند که انکت تری از آن بپند که
 از سپید و بوی بود و لیل بود و اگر بپند که انکت تری از آن بپند که انکت تری از آن بپند که
 و جمع بر اینست که انکت تری بپند که در انکت تری انکت تری از آن بپند که لیل کند
 که قوت و توانایی باید و اگر بپند که از آن بپند که با مس بود و لیل کند که از انکتان
 باید و اگر بپند که از آن بپند که لیل کند که از آن بپند که عام چیزی بداد و رسد و اگر بپند که از
 سپید است جای چیزی بداد رسد و اگر بپند که انکت تری خوشتر و دیکه با مانت نهاد با
 بپند که انکت تری از آن بپند که لیل کند که از آن بپند که بکام بخواند و اجازت نکند
 بداد و ناسد و اگر بپند که انکت تری خوشتر و دیکه با مانت نهاد با و اگر بپند که انکت تری از آن بپند که
 افتد و اگر بپند که انکت تری او دو تکبیر داشت یا کسی بداد که آن هر دو تکبیر موافق یکدیگر
 و لیل کند که خداوند انکت تری غلام زاده بود و اگر بپند که از آن دو تکبیر بیک بپند و لیل کند
 که از دو تکبیر یکی با تو بیک کند و اگر بپند که نام نوشته بود و با انکت تری مهر کرد و لیل
 کند که چیزی پنهان بداد رسد و اگر بپند که نام کشاوه و مهر کرد و لیل کند که چیزی
 اشکار بداد رسد مختصر شاق و فرمایند که انکت تری سپید و در خواب بر چاه و جد بود از آن
 مملکت و زمین سیم فرزند چهارم مال و انکت تری زمین یک بود و اگر بپند که انکت تری از آن بپند که
 انکت تری یا بیک از او مضایقه شد و لیل کند که حشر و جفا او بشود و از آن بپند که با
 نفع کرد و اگر الی بود معزله کرد و اگر زن بپند که شوهرش بپند که با فرزندش
 دانیال گوید که خوردن انکو رسد با بوق خود غم انداخت بود و بیوقت ترسیدم بود
 معتبران گفته اند بعد از انکو و کجورده بود زنجیر یا تان یا نیر او نشاند و خود

باب اله

انکوش

انکورد سفید بود و غنچه و خیمه و بنا بود و پیش از آنکه آید بار و بغیر وقت لیل کند
 که از دهان خفا و ندانند و سخن خبری بر زبان نهد و دلیلش بر جرئت مال بود و اگر انکورد
 سرخ بپند مهربان لیل کند و سرخ بپند که انکورد سفید بود و غنچه و خیمه و بنا بود و دلیلش بر جرئت
 کند که بد شوای بد باشد و انکورد سرخ بود و غنچه و خیمه و بنا بود و دلیلش بر جرئت
 و هر انکوردی که پوست سخت بود و لیل که مالی بد شوای بد باشد و هر انکوردی که پوست
 او روشن بود و دلیل بر مال جلال کند و هر انکوردی که لیل و تره بود و دلیل بر مال جلال بود و
 هر انکوردی که بدیدار سرخ نماید و لیل بر غنچه و خیمه و بنا کند و هر انکوردی که بدیدار سبزه نماید و لیل
 بر غنچه و خیمه و بنا کند و هر انکوردی که شبنم بر تره پاکیزه نماید و لیل بر مال جلال نماید و غنچه و
 خیمه و بنا کند و هر انکوردی که گویا که انکورد بر عصر جوین همی شود و دلیل که خدمت پادشاه
 سحر کند و اگر بپند که آن عصر از پشت و کل بود و لیل که خدمت پادشاه پادشاه پادشاه کند
 و اگر عصر از پشت چرخه یا از کج و سست اهل بود و لیل که خدمت پادشاه پادشاه پادشاه کند
 هبند کند و اگر بپند که انکورد و رطوبت فربه و دلیل که خدمت پادشاه پادشاه پادشاه کند و اگر بپند
 که انکورد و کاسه همی شود و دلیل که خدمت شخص خشن کند و اگر بپند که انکورد همی شود و اگر بپند
 همی جمع کرد و دلیل که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند که انکورد و عصر یا
 اهل و عیال بیشتر و دلیل که او را و عیال او را در خدمت پادشاه منفعت سزاوار بپند
 خواب و عصر و خدمت پادشاه نباشد و لیل که کادی از سبب دی حاصل کند و اگر بپند
 صادق و زیاده که انکورد بسیار سفید بود و غنچه و خیمه و بنا بود و دلیل که از خدمت پادشاه
 و در هم علم خراسان به مال جلال و غنچه و خیمه و بنا بود و دلیل که از خدمت پادشاه پادشاه پادشاه
 اول مال از خدمت پادشاه و در هم غنچه و خیمه و بنا بود و دلیل که از خدمت پادشاه پادشاه پادشاه
 اناس و غنچه و خیمه و بنا بود و دلیل که از خدمت پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه پادشاه
 نشوید و بود خاصه و در کج و سست و اگر بپند که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 که همی با از با می از دهواری لیل کند که از روی بود تمام بر شود و مرادش سزاوار
 نکرد که میانی کوید که اگر بپند که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند

شیرانان
انکورد

افشای

و غنچه و خیمه و بنا بود و دلیل که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 او در سجده و سبزه اگر بپند که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 بقدر آن زخم و بر زنی و سبزه و اگر بپند که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 الی و سبزه و اگر بپند که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 اگر بپند که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 با از کج و سست و اگر بپند که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 بپند که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 شود و اندک علی بالصواب حرف الباقی کما علی التعریض ایام ابره و سبزه و
 که با دام در خواب و بدین غنچه و خیمه و بنا بود و دلیل که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 و لیل بود که بپند که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 با دام در خواب و بدین غنچه و خیمه و بنا بود و دلیل که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 با پوست است که بپند که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 تلخ و غنچه و خیمه و بنا بود و دلیل که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 گوید که بدین با دام در خواب و بدین غنچه و خیمه و بنا بود و دلیل که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 مال قدری بر غنچه و خیمه و بنا بود و دلیل که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 او در حضرت صادق و خیمه و بنا بود و دلیل که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 که در دقت و قیام و شفا باید بدان که از جبهه خود کما سبب پادشاه حاصل کند و اگر بپند
 و لیل بر پادشاهی بود اول آنکه بپند که پیغمبر او را امام کرد و در هم آنکه بپند که علم
 شریعت و در هم سبب آنکه کوش پیغمبر پیش خود بپند یعنی مشطه افامه و تان بود چهار
 آنکه بر سر او خطب کرد و آنکه جامه رسول بود شمر آنکه انکوردی بپند که در انکوردی
 هفت آنکه بپند که از انساب با ما متاب کرد و بدین آنکه بپند که تان و در ده خان شریف است
 نه آنکه بپند که چشم او دیوار شهر کشانست و هم آنکه بپند که چشم او دیوار شهر کشانست
 با در هم آنکه پادشاه مرده او را انکوردی هدیه و آنکه بپند که چشم او را انکوردی

حرف الباقی
نایام

شده است این و از ده چهره و خوابی باین دلیل بود برافتنی سلطنت پادشاهی آنگاه که
اگر بدید که پادشاه و پیراجامه داد و کلاه داد و دلیل که هر هر همان خوشی و بدی و والی کرد
و اگر بدید که پیر پادشاه کلاه بود پاکیزه و دلیل بود برافتنی آفتاب صلاح کار و درازی
عمر او اگر بدید که بر سر پادشاه کلاه چون و در وید بود دلیل که پیر پادشاهی حال پادشاه
و اگر بدید که بر سر پادشاه دستار بود و چنانکه در وید و کار و رسول بر سر صاحب بود دلیل
بود که پادشاه عدل و انصاف برسد و اگر بدید که پادشاه در با و بکوت و بیرون و شد
و دلیل که ملک جهان بکس و بران قرار گیرد و اگر بدید که پادشاه کرد پادشاه دلیل که پادشاه خوب
توانگر کرد و اگر بدید که پادشاه پادشاهی او و اما چنانکه در وید و کار و رسول بر سر صاحب بود دلیل
و دلیل که اصل انصاف را چرخ و انداخت و سدان سبب پادشاه بود و در آن الملوک و اذاع
و در آنست و ما و جلال اعظم اهلها اند و اگر بدید که در آمدن آنجا چیزی منکر بود دلیل
بود که هیچ و خرف و زبان بوی نرسد که چنانکه پادشاه پادشاهی نرسد و در نقش نرسد
و بر روی نرسد و کفن و خشن و جان او بر نداشتند دلیل که بعضی از سرایان
خواب کردند و منفک و دل و زنجیر کردند و اگر پادشاه بخواب بدید که کعبه سرای او بود باطل
او کعبه بود دلیل بود که هر که ملکش از او وال نباشد از دشمنی این بود و اگر بدید که
بکسی سلام میکرد و یا کسی سلام بدید که دلیل این بود از غم و اندوه و خلوه و مراد چنانکه
حق تعالی نرسد سلام علیکم و خالوها خالین و اگر پادشاه بدید که در سر و دست
داشت پادشاه در سر و دست بود دلیل که پادشاه راست و در بر جاده عدل و انصاف افاده
نماید و قول تعالی اعتصموا بحبل الله جمیعاً آنگاه که پادشاه اگر بدید که در نزد پادشاه بر لبه بوی
دلیل بود که از پادشاه بهر و مضرب باید و اگر پادشاه داد و لباسی نپوشید و سرای
در کوچه که منسوب بود و دلیل که روزی پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی
خدمت و خشن و مال نرسد و اگر بدید که در پادشاه و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی و پادشاهی
کرمائی کوید که بدید که پادشاه بر روی خفته بود دلیل که پادشاهی بر روی پادشاهی و اگر پادشاهی
بدید که بر روی خفته بود دلیل که از روی پادشاه او را حرم و خشت و پیران و خشت و خشت

باید که

فرهاد

فرهاد اگر کسی پادشاه و کتاده و روی خرم بدید دلیل بود که کار او کشاده کرد و اگر کسی
و در پیر پادشاه و پیراجامه داد و کلاه داد و دلیل که هر هر همان خوشی و بدی و والی کرد
پادشاه بدید دلیل که از شغلها فرمانند و بعبادت برآمد و اگر بدید که پادشاه را بدید
و دلیل که از کسی ملامت و سدا اگر ملازمان پادشاه را بدید دلیل که شغل و عمل
او صلاح باید و اگر عیون و ندای پادشاه را بدید دلیل که کار او کشاده کرد و اگر و زنجیر
پادشاه را بدید دلیل که کسی او را ملامت کند و چرخ بکشد و سدا و غم بود و بدید
او باز باید و اگر چاکران و کچال را بدید دلیل که کسی او را ملامت کند که از شغل و عمل
کرمه و اگر بر روی و از پادشاه را بدید دلیل بود که کار بسته و کتاده کرد و اگر منفعت
پادشاه را بدید دلیل که کسی او را وعده دهد بدو و اگر ندای پادشاه را بدید دلیل
بود که غمگین و مستمند کرد و اگر جلا پادشاه را بدید دلیل که مراد او و زو حاکم بود
و اگر پیر پادشاه را بدید دلیل که آنجا چیزی منکر بود دلیل
کند که از آن منفعت باید و اگر کار پادشاه را بدید دلیل که سختی و زور و حاصل
شود و اگر خاشاکه در پادشاه را بدید او را غم و اندوه و سدا و اگر پادشاه بدید
و دلیل که کار او نرسد و اگر و از پادشاه را بدید دلیل که او را انداخت و چرخ حاصل
کرد و اگر خاشاکه در پادشاه را بدید دلیل که خرم کرد و مال حاصل کند و سدا
کوید که بدید که پادشاه بر روی و آمد و بر پادشاه انشهر غلبه کرد و دلیل که کار انشهر
نقصان یافت و بدید بود و اگر بدید که پادشاه در شهر از بعضی خانه و تخت دلیل که
پادشاه و ابدان حاکم اند و شغل و عمل فرماید و باید که پادشاه بر لبه بوی
دید که کدبانوی خانه بود و اگر بدید که پادشاه نرسد و اگر بدید که کدبانوی خانه
رافت و سدا که پادشاهی کوید که بدید که در پادشاهی چرخ بود از خودی دلیل بود که او را
کدبانوی خانه چرخ و منفعت سدا و اگر بدید که در پادشاهی چرخ ناخوش بود از آن طعامها
دلیل بود که او را کدبانوی خانه نرسد و اگر بدید که کدبانوی خانه پادشاهی و در خانه پادشاهی
بنود مای بر سرین کوید که بدید که پادشاهی چرخ دلیل بود که مراد اندازد و نیم

حرف پادشاهی

پادشاهی

چیزی
بنا

و اگر پیش که احتیاج باشد و در خان باغ را بساخته دلیل بود که مرگ معافا در میان کرد و در خان
 مدبر که اکثران در باغ بود و دلیل بود که پادشاه آن ملاطفت و شنان ظاهر نماید و اگر در
 باغ کوستان و دلیل که از پادشاه مال و نعمت حاصل کند و همیشه عظیم پادشاه را بود و اگر
 در آن باغ هر چه که بپندد دلیل که لشکر پادشاه بر عهده و فایده شادمانی پادشاه اعتماد بنود
 و اگر بپندد که از آن باغ میوه جمع میکرد و بخانه میبرد و دلیل بود که بخت آن و بر آخر و شفقت
 رسد و اگر بپندد که در باغ همه جمع میکرد و دلیل منفعت بود از پادشاه و لیکن بعضی در میان
 جا بر کوپه که اصل باغ در خواب شغل مردم بود و در خانه و اگر در باغ سبزه بپندد دلیل بود
 که کارش بکود در و شغل می داشت و شود و اگر باغ از سبزه و میوه خالی بپندد دلیل کند که
 کار او بیکو کرد و اگر باغ را خرم و راسته و بدست کسی و اگر گفت که این باغ از آن فلان و او
 میوه از آن باغ بخورد و دلیل که بخت آن از حد و اندک منفعت باید در آن وقت پادشاه
 تاجستان باغی خراب بدینا نکرده روی هیچ سبزه و در خان ندیده دلیل بود که پادشاه عزت
 خود رستم کند و اگر بپندد که بدست خود باغی نویسد و درخت نشاند و میوه برآمد دلیل
 بود که ذوق توانگر به خواست مال و نعمت و در زندان حاصل کرد و اگر در آن باغ بوته خوش
 انگو ریده دلیل بود که مال و منزلت باید بشان هر خوش حکایت آورد و اندک سبزه
 آمد و گفت ای پیغمبر خدا بخوابیدم باغی راسته و در وی میوه تابستان بود و در آن باغ دیده
 خوشی بزرگ داشت بود و مرا گفت که این باغ عالم را خوش است از آن حال خوش کردیم و در
 باغ خوشکان و بسیار دیدم که میوه بخورد و ندیده گفت که این خوشکان میوه و بزرگان خوش بزرگ
 میخورند و سلیمان گفت که این خوش بزرگ پادشاه ظالم و مستکرات و بزرگان و اندک در آن
 حرام خورد که مطیع فرمان پادشاه ظاهر اند و در میان پادشاه و پادشاه از حد و اندک سبزه
 حضرت صادق از فرمان پادشاه در باغ در خواب بر هفت جبر بود اقل و خوشی و نیم فرزند
 سیم عشر خوش چهارم سال نیم بلندی ششم شادی هفتم کبریا و باغ و در خواب بدین نیم زن
 بود و اگر کسی بپندد که باغبانی میکرد و دلیل که ذوق توانگر که در بخت او شغل شود و
 با ایشان سازگاری مینماید و اگر در بعضی از معبران گفته اند که در باغ بر سرجه بود و اگر

همه پیش

نم خزان

که خدای سر و نیم نیم زن سیم زن و در قمر العین با فخر جامها این میوه و کوپه که با فخر جامها
 در خواب سبزه بود و با فخر جامها مساوی بود و اگر بپندد که جامه یا چیزی بسیار است دلیل بود که بخت
 در او آورده اند که با فخر جامها در خواب خصوصیت بود و اگر بپندد که جامه یا فخر جامها
 کند که انکار یا خصوصیت طریقت شود و بر پادشاه از سبزه میوه بود و اگر در سبزه یا در میان
 تاب میداد و دلیل که بخت شود که مرغان کوپه را بپندد بجای بر سرجه و در میان با فخر جامها
 دلیل بود که بد بود زیرا که نشان خجاست بود و اگر بپندد که جامه را تمام سبزه و بر سرجه
 بود که بخت شود و کار وی تمام کرد و اگر بپندد تمام سبزه بود و دلیل که کار او تمام
 نکرد و جامه را کوپه را بپندد که با فخر جامها میوه کرد و دلیل بود که او با مردم خصوصیت داشت و جامه
 نیکو کرد و اما از مردمان او داس و زشتی ملاطفت شد با فخر جامها این میوه و کوپه که در میان
 در خواب و در وقت خود خوردن و بوقت خوردن اگر بپندد با فخر جامها دلیل بر خجاست
 حکم ناپیلان و نیز خشت بکاشت و اگر بپندد که بخورد و غم داشت و کشتی که مرغان کوپه
 اگر کسی بپندد که کسی با قلاب در خانه و در خواب و دلیل بود که اندک بخت کرد و با فخر جامها
 خوشی کند معبران گفته اند که بپندد که با قلاب داشت یا کسی در داد و از خان بر و در بخت
 از آن هیچ بخورد و دلیل که او را زبان ندارد و خاص چون بود و خوشی دیدن بود با لافتن
 محمد بن سیرین کوپه را بپندد که بر بالای کوپه شست بود با برام با برام کوپه و با برام کوپه
 بر داشتند و با لافتن دلیل که بپندد که آنچه جوید باید حاجتش روا کرد و در بعضی از معبران
 کوپه را بپندد که بر شواری بر بالا میوه و دلیل که آنچه میوه بدست و در شواری پادشاه
 و اگر بپندد که بر نه بان بالا میوه دلیل بود که در درین شرف منزلت باید خاص که نزد بان
 او را کل بود و اگر بپندد که مرغان از کوپه و سبزه بود دلیل بود که در دریا و خلل باشد
 که مرغان کوپه که از مرغان بی لافتن از کوپه و سبزه دلیل که شرف بزرگی باید در میان
 اگر بپندد که از شش نام و کل بود دلیل بود که قدر و منزلت باید و از جهان و اگر بپندد که در
 بالا رفت و باز سبزه دلیل بود که اجل و نزد باید باشد اگر بپندد که مرغان باشد و از آمد
 دلیل بود که بخت چهار کرد و در میان شفا باید حضور حقائق که باید که در بدین بالا باشد

با فخر جامها

با فخر

بالا رفتن

پاکستان

بالش

七

ماؤنی
سند خانہ

مرويات

[illegible]

بَابُ الْخَامِسُ

بان خود با نام خان می داد دلیل بود که از دیار رحلت کند بر روی اگر بیند که در کجای با نام
 خان زاده و دفعه شش او دلیل بود که هر هر مان ستم و سبید و کند و اگر بیند که کو در کجای با نام
 خان می داد دلیل بود که پدر و مادر و عا و وضع کو به و اگر بیند که ما ملک غا زده که ما ملک
 دلیل بر جا او بود و در بر و دنیا و اگر بیند که با نام خان در خانه یا در شهر که او میل و تا و بش بد
 بود و اگر بیند که بخیر و دفعه شان با نام خان می داد و اقامه که در آن زمان رها می باید و
 اگر بیند که با نام خان با نام و دفعه شان داد دلیل که ملک آن کرد و اگر بیند که هر کوی با نام
 خان می داد دلیل کند که پادشاه سخن راست گوید و او را بخدا تعالی خواند و اگر بیند که
 در میان با نام خان می داد دلیل بود که به کی خزان و وانی باید و اگر بیند که در کجای خانه
 با نام خان می داد دلیل که در کار حق خجاست کند و اگر بیند که در هر دیار با نام خان می داد
 دلیل بود که بفرزند شود و در آن سفر بی و بر آگشت و در آن زمان و اگر بیند که در میان
 کوی با نام خان کرد دلیل بود که در میان قوی مستحکم گرفتار آید و او خجاست کند که اگر بیند
 که هر کوی با نام خان نشسته بود یا ایستاده و دلیل با نام خان می داد دلیل بود که عقل از او
 زایل کرد و اگر بیند که دیگری با نام خان کرد و او نشسته دلیل بود که بکار عبادت خلعت
 حاصل بود و کسی را بخدا تعالی خواند و اگر با نام خان نشسته دلیل بود که در کار حق
 توفیق یابد حضرت صادق فرمود که با نام خان در خواب بر و از ده وجه بود اول حج و دوم
 سخن سیم زبان روانی چهارم بزرگ حج و بیست ششم سفر هفتم بریدن هشتم عقلی نهم
 نهم جاده دهم جاست و از دهم منافق و بد و بی و از دهم بریدن دهم با بند این سخن گوید
 که بیکاره با بند در خواب یک سخن خوش لطیف بود یا بوسه بود که به زنده عال باید
 و صد و شکر با بند بیاید و زنده و زنی حلال بود بقدر آنکه دید و اگر بیند که به زنی
 بجز در او با بند بد بخشد دلیل بود که مال لغو دنیا با بند بقدر آن کارش نظام کرد
 اگر بیند که با بند بیاید داشت و دل با بند با از وی ضایع شد دلیل که اگر بی دارد
 جلد و انفعه کند با از وی ضایع کرد بد چنانکه و دنیا گوید اگر کسی بیند که بیکای و برید
 بود یا شکسته دلیل بود که نه مال از وی ضایع کرد و اگر هر دو یا شکسته با بند دلیل

حرف الهمزة

ماہنامہ

分

کو بد اگر کسی در خواب ببیند که با چرخه که سفید است خورد و دلیل بود که چیزی تعفی بد رسد
 بقدر آنکه خورد و بود و اگر ببیند که با چرخه که سیاه خورد و دلیل بود که در آن سال او را فتنه
 لغت بود و بر انداز خورد و اگر ببیند که خورد و با چرخه که سیاه خورد و دلیل بود که در آن سال او را فتنه
 بقدر آنکه خورد و بود و اگر ببیند که خورد و با چرخه که سیاه خورد و دلیل بود که در آن سال او را فتنه
 خواب ببیند که کسی با پستان هم می خورد و دلیل بود که در کار آنکس غم و پادار بود و از او جدا
 نکند و حضرت صادق فرمود که بایستی که در خواب بر سر و سر بود و دل تعفی بد رسد
 آنکس که بایستی که در خواب بر سر و سر بود و دل تعفی بد رسد و اگر ببیند که
 از پستان کسی خورد و با پستان خورد و دلیل بود که در آن سال او را فتنه
 و از جمله باغ است و در شمع است و در شمع است و در شمع است و در شمع است و در شمع است
 بود و اگر ببیند که با پستان هم می خورد و دلیل بود که در کار آنکس غم و پادار بود و از او جدا
 ببیند که کسی با پستان هم می خورد و دلیل بود که در کار آنکس غم و پادار بود و از او جدا
 دشمنی بر سر کرد که بایستی که در خواب بر سر و سر بود و دل تعفی بد رسد
 که از آن شمع بد رسد و با پستان خورد و دلیل بود که در آن سال او را فتنه
 بود که در شمع مطیع او کرد و بستان کسی خورد و دلیل بود که در آن سال او را فتنه
 تعالی در خواب کوید و باطل بود و اگر ببیند که از خواب بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 بود و در آن که ببیند که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 سیاه از او و اگر ببیند که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 ببیند که از آن سیاه بود و از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 متاع او بود که بایستی که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 خادم و حشم بود و اگر ببیند که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 مال حرام بود و اگر ببیند که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 صادق فرمود که بایستی که در خواب بر سر و سر بود و دل تعفی بد رسد و اگر ببیند که
 زن مفید از دیدن بخشش کرد و این سیاه بود که با پستان خورد و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که

بایستد اگر گفت

سیک

تف

بخشش کرد

و بگویند

و دلیل است که در خواب خورد و از آن سیاه بود که با پستان خورد و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 فتنه کند که ببیند که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 اگر ببیند که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 او را کند که در خواب خورد و از آن سیاه بود که با پستان خورد و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 خبری بشنود که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 از مردی نزد کواری که ببیند که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 حاصل کرد که در خواب خورد و از آن سیاه بود که با پستان خورد و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 اگر بخورد و خوش بود و از آن سیاه بود که با پستان خورد و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 بخورد که در خواب خورد و از آن سیاه بود که با پستان خورد و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 کوید که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 بقدر آنکه خورد و بود و اگر ببیند که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 پر هاداشته می خورد و دلیل بود که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 داشت دلیل بود که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 دلیل بود که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 بخورد که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 بخواب که با پستان خورد و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 سخن دروغ و محال کوید که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 دلیل که سخن محال باطل شود و اگر ببیند که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 دلیل بر غم و مصیبت کند که با پستان خورد و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 بود که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 که بایستی که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 حال بود و دلیل که در خواب خورد و از آن سیاه بود که با پستان خورد و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که
 تعفی بد رسد و اگر ببیند که از آن سیاه بود و دلیل بود که از او سیاه پسند و دلیل بود که

حرف است

بخشش کرد

پکر

پرخش

بر خط

بود میراث این سپهرین گوید که برقی در خواب خواند و پادشاه بود و بعضی معبران گفته اند
 که برقی در خواب خواند پادشاه بود و بیگانه را بطاعت می گویند که برقی را از خواب با از او
 فر اگر در لیل که کاری کند که از آن خنک بخیران بود اگر بدید که برقی در خواب لیل که در
 ان سال غنچه فراخ بود و خاصه بایزید با و اهنه بود حضرت صفای فرماید که برقی در خواب
 برنج و جبه بود اول خواند و پادشاه بود و بعد بدیدیم عتاب خنک و حبه بخت را راسته
 کشور از این سپهرین گوید که برکشودن در خواب استواری محکم کاری بود اگر بدید که براسی
 بابر کشور نشسته بود دلیل که کاری محکم و استوار کرد و در حق ظاهر باید و خصم قهر
 کند عا که گوید که بدید که براسی بابر کشور در پادشاه بدید و دلیل بود که کار بر او
 بخند و دولت مساعد کرد و اگر بدید که کشور از آن شک در افتاد یا صاحب کرد و دلیل
 بود که نام لای باید و در دست همان معاویه کرد و سیح این سپهرین گوید که برنج و جبه
 خواب نام بود که برنج حاصل کرد و بدید که در آن گوید که برنج بخند و جبه
 دلیل بود که حاجت روا کرد و در جبه و تنگی بدید و اگر بدید که برنج با گوشه بخند و جبه
 جبه و تنگی بود و برنج با گوشه و تنگی بدید و اگر بدید که برنج با گوشه بخند و جبه
 خورد و دلیل بر غم و اندک کند حضرت صفای فرماید که برنج و خواب برنج بخند و جبه
 مال و جبه حایر است خبری منعند که بدید و بدید که این سپهرین گوید که برنج و جبه
 و او دست و برید و بدید که بدید و او دست و برید که بدید و او دست و برید که بدید و او دست و برید
 دلیل که کند بعضی از مال او برود برین آید آنکه برینان در خواب چون تاویل بسیار بود
 شرح آن در صورت ال بیان کرد و شود بدید که این سپهرین گوید که برنج و خواب برنج بخند و جبه
 ماده بود و فرزند بود اگر بدید که برنج و او دست و برید که بدید و او دست و برید که بدید و او دست و برید
 و آن فرزند برقی بود و اگر بدید که برنج و او دست و برید که بدید و او دست و برید که بدید و او دست و برید
 گوشه بر رنج و او را بدید که فرزند غم و اندک و دلیل که برقی گوید که بدید و او دست و برید که بدید و او دست و برید
 خبری منعند بود و تنگی مال حلال هم هست بقدری که کوچکی ادا و اگر بدید که برنج
 داشت و امان غنچه رسد بعد از آن و اگر بدید که برنج و او دست و برید که بدید و او دست و برید که بدید و او دست و برید

بکوف

برکشیدن

برنج

پژده

پرنیان

بزه

از هر گوشه کش لیل بود که او را بدید که در سبب فرزند حضرت صفای فرماید که در
 بزه در خواب بر چاه و جبه بود و اگر فرزند و نیم مال حلال استیم معیش چنگام غم و اندک
 بر تنگی این سپهرین گوید که اگر کسی در خواب خود را بر جبه بدید چنانکه از مردم شرم دارد و در
 طلب کند دلیل بود که برنج طلب کند و اگر بدید که خواب برقی مستوصا به بود که در جبه
 کرد و اگر خداوند خواب صالح نباشد و لیلش بدید که برقی گوید که اگر کسی خود را بر جبه بدید
 و در طلب بنیاد دلیل بر غم و اندک بود و اگر بدید که از او بی برنج است بود دلیل بود
 کرد و طاعت عبادت بخند که برنج گوید که برنج در خواب لیل غمت و رسوائی بود
 اما اگر عورت را بدید که برنج در خواب و فاسق را بدید بود حضرت صفای فرماید
 که برنج در خواب بر صاحب را خبر و تنگی بود و در جبه بدید و رسوائی جبه بخند و جبه
 سپهرین گوید که برنج در خواب بدید که در جبه بدید و در جبه بدید و در جبه بدید و در جبه بدید
 در حال نشاند که برقی گوید که برنج در خواب بدید که در جبه بدید و در جبه بدید و در جبه بدید
 دلیل که بخند که در جبه بدید و از وی بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید
 او هلاک شد لیل که فرزندش هلاک کرد و برنج در خواب بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید
 اگر بدید که برنج در جبه بدید و از وی بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید
 بدید که برنج در جبه بدید و از وی بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید
 گوید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید
 او را بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید
 کار ناگرفی باز آید و اگر بدید که او را بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید
 بود و اگر اندک بود دلیل بر غم و اندک است و اگر بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید
 قوس لیل که پادشاه بود و بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید
 دولت حق صاحب تدبیر پادشاه بود و بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید
 شراب ادا پادشاه بود اگر بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید
 افتاد حاجت روا کند اگر بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید که برنج بدید

حرف الباء

برهنه

پروانه

برون

بنج

او را کرد و اگر خود را بیند یا خبری نصیب یازبان و انکاری افتد و حاجتش را کرد
 و اگر سرطان را بیند و یا بامری به اصل کاری افتد و حاجتش را کرد و اگر اسد را
 بیند یا بامری بزرگ کاری افتد و نیز در کجایا باشد و اگر سبیل را بیند و یا بامری بزرگ کاری
 بیوفای کاری افتد و مرادش بر نیاید و اگر مزاج را بیند و یا بامری بزرگ کاری افتد و هر
 که در همدن خاکند و اگر عقیق را بیند و یا بامری بزرگ کاری افتد و هر
 او را از حشمت سگ و عقرب که در و اگر فوس را بیند و یا بامری بزرگ کاری افتد
 و حاجت او را کرد و خلق او را درست دارند و اگر خوت را بیند و یا بامری بزرگ کاری
 و اگر سبیل را بیند و یا بامری بزرگ کاری افتد و حاجت او را کرد و اگر سبیل را بیند و یا بامری
 خلعتی بعضی گفته اند که دشمن بود و بعضی گفته اند بخداست و کام روانی و انکار بود
 ابوهریرة گوید از رسول خدا مرید است که دیدار بری و دعوت و طاعت بود و دوست
 دوست او نهادن و با او سخن گفتن و دلیل خرمی بود و محله برین گوید که بری بخوابیدن که
 خوشتر است شادمانی و خوشی بود و دلیل که بری و دلش باید و اگر او را داشت و عجب بیند
 و دلیل که بری و دلش گفت که اگر بری خوش نام ده بیند کار او شود و اگر او را باری چنان
 کرد و دلیل که کار او را شغف کرده و گمانی گوید که بریان بعضی سالانند و خواب بدو
 و بخت دولت بود و آنچه کافر باشد و دل او ایشان دیدار و شمع او را نام بود و آنچه
 گوید اگر کسی در خواب بیند که مدینه یا بامری بود و دلیل بود که بری شود و اسفل و اما بارک
 بود و اگر بیند که بری او را در کفن برین و دلیل بر عزم جاه و بزرگی بود و اگر بیند که
 بری او را از کفن بدست از جاه و بزرگی بیند که بریان بلطف سخن بگویند
 دلیل بود که کارش بیکو کرد و اگر بری او را جانه بیکو بیند حالش بیکو کرد و اگر بری او را
 جانه بیند حالش بیکو کرد و اگر بیند که بری او را چری او را از ذوق سیم و آنچه بدو چنان
 دلیل بود که دولت و افتالش بادت کرده و جاکو گوید که اگر بری او را بامری بیند و دلیل
 بود که حال او بد کرده و اگر بیند که شاه بریان او را بنواخت و دلیل بود که دولت و اقبال
 یابده و مقرب پادشاه کرده و اگر بدید که بری جاکو معوی و اید و معود و معوی و اید و

پوی

عمر کرد



عرض کرد و گاه خود را بیند یا بامری بزرگ کاری افتد و حاجتش را کرد و اگر اسد را
 بریان شد و ایشان را می شناسند و دیدار لیل بود که بری یا افتد و شمع را بیند و اگر بیند
 بری او را معوی بود و دلیل بود که حاجت او را کرد و از جانب که اسد را در حلقه کشان و شمع
 که دیدن بری و خواب برین و عید بود اول و سستی عزم برین و دلش سیم کاری که دارد
 او را کامرانی باید چنان که برین حشمت بود و عزم حیرت و کارها باطل بود برین از کفر
 و انبیا گوید که بیند که چون مرغ انتخابی بجای میسر بد و دلیل بود که بری و در همدن
 بلندی بری و دلش از زمین بلندی مشورت یابده و اگر بیند که راست با بامری بزرگ
 و دلیل بود که او را مضرت شد و اگر بیند که چندان بری از سبیل بود و هر که با بامری رسید
 در اسبان ناید بد شد و از اینجا ناید بد شد و بزرگ لیل کند که زود از بشارت
 کند عجب برین گوید که اگر کسی بیند که از اجابت منقلب بری و یا بامری بزرگ کاری افتد و دلیل
 کند که از سفر و یا از اید با صنعت چنان خاص چون بیند که بری ها دارد و اگر بیند که بری
 همی بری لیل بود که از حال خود بگوید و اگر بیند که از بامری بزرگ کاری افتد و دلیل که
 زن را طلاق دهد و زن دیگر خواهد یا کفر که خرد گمانی گوید که بیند که بعبان امن
 بری بد و دلیل که کج کرد و اگر بیند که از سرای خود بری بزرگ کاری افتد و دلیل که اصل
 او از بشارت مد باشد و بامری بزرگ کاری افتد و اگر بیند که بری ها داشت و بزرگ کاری افتد
 و دلیل که بشارت کرد و بزرگ کاری افتد و بشارت بشارت و اگر بیند که از خلق بشارت
 بری او را معوی کرد و دلیل که سفر بزرگ کاری افتد و بشارت بشارت و اگر بیند که بری بزرگ کاری
 اول سفر و بزرگ کاری افتد و بشارت بشارت و بشارت بشارت و بشارت بشارت و بشارت بشارت
 گوید که بریان خواب خداوند سخن بود و در زحمت طاعت و ذی کوشش بشارت بشارت و بشارت بشارت
 از کوشش خام بود که گمانی گوید که بشارت بشارت و بشارت بشارت و بشارت بشارت و بشارت بشارت
 که بیند از مال برین و سخن بشارت و اگر بیند که بریان از کوشش و بشارت بشارت و بشارت بشارت
 بود که از ترس بشارت بشارت و اگر بیند که بریان همی خورد و دلیل بود که او را مانع
 اندک حاصل کرد و بعضی بشارت بشارت گفتند که خوردن بزرگ کاری افتد و دلیل بود که او را مانع

برق کرب

بکریا

بزار

بزر

[illegible]

حرف الباء

بذقطننا
بطا

۱۲۸

جسٹ

بغداد

دفتر مرشد

حرف الـ

مجلس

بدلتے

پلاس

باب

پدیده
بخشک

دلیل بر آنست که صاحب خواب بود حضرت عثمان غنی علیه السلام فرمایند که دیدن بنا گوش و دغا
بر حمار و در بر و اول کسی بنویسد و در وقت نماز و حجاب و در وقت سجده و سجده و سجده و سجده
پیش از آن که بر سرین گوید که بیدار و خواب را حلال بود و بداند که در آن وقت و آن وقت و آن وقت
و آن بخوابد و دلیل بر آن بود که او را آنکه بداند و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بیدار و خواب بر پیشگاه بود اول مال حلال و بزم و غنچه و سر بود و بخشک و آن که بگوید
بخشک و خواب بر می افتد و خواب بود اگر صاحب خواب شود و بود و اگر مستحق شود و بداند که
او را بداند با بختی که کند دلیل بود که با مردم بیدار و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بیدار که بخشک و بگفت دلیل بود که در آن وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بخود دلیل بود که مال از مردم بدان قدر که گوشتی خود بود و در وقت و در وقت و در وقت
از ایشان سر و در وقت و دلیل بود که بیدار و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
که بپاکان بخشک و شکار میکرد و در آن اوقات و در آن اوقات و در آن اوقات و در آن اوقات
کو در آن بگفت و اندام ایشان را خوب خورد و در آن اوقات و در آن اوقات و در آن اوقات
بود که در خواب بر می خواهد که بپاکان با مال بخرد و اگر بداند که بخشک و در وقت و در وقت
بپاکان گوشت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
که بخشک و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
در خواب دلیل بود که اگر در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و خانه بخشک و خواب بر می افتد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بر مردان و در وقت و دلیل بود که او را در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
او را بگفت و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
گویند که او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را
دلیل بود که بر سر قومی سر می کشد و مال بسیار با بد که گویند که بخشک و خواب بر می
بیدار و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
کاری اند و اگر بداند که بخشک و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

بخشک

حرف التبا

که بخشک بسیار بد و بخشک بد دلیل بود که بیدار و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
گفت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بخشک و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
خوب و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بود حکایت با او حلال حکایت که در پیش چهره بر سرین بود که در وقت و در وقت
کرد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
ی انداخته و با او و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
سرین گفت که بخشک و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
که حال خبیثی است که در این ای مردم است و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
جو کرد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
میدان و مال را بگفت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
او را گفت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
ان تبارک بدان بر گویند و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بندید و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
خبر بر و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بند و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
او را و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
بخشک و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
از مغربان گویند که چون مرد مصلح مرگ خود بدید و بدید دلیل بود که او را و در وقت

پند و اندیشه

بند نهانی

بهر

به

بها

لشت

کار و شایانم بماند پس محمد بن سهر بن کوبکه پسر در خواب گوشتش بود سال اندک بود که در سفر
 حاصل کرد بدینند و او پسر تر بال پستیا بود که در سفر بدست یار کوبکه پسر تر بال نغمه
 بود که با شایان پسر شکست غری بود باندک منفعت که کسی بخواب بدیند که نان با پسر میزد
 دلیل بود که در سفر غری و امالی اندک با غری و اندک حاصل کرده و بعضی از سفران گوشتش که علی
 بدو رسد لکن از آن زود خلاص کرد و بیکه باندک اسنادان این فن در خواب بدین خلافت بعضی
 گوشتش که مهری بر لب یابد و از آن خبر منفعت بدیند و شایان کوبکه بعضی گوشتش که فرزند
 بود و بعضی گوشتش که بهیاری بود و آنکه حکم بهیاری که چن کوبکه آن چون بگویند زرد است
 دلیل بهیاری که گوشتش که سفری از آن بود از این فن بدان معنی که گوشتش که چن کوبکه ادم
 در وقت پیر دنیا آمدن پیش بر روی دامن حکم به سفر و از باغ و اندک در چن کوبکه که سفر
 ادم از پشت بدینا بود با چندین غم و اندک که بوی سبید و آنکه حکم دی بفرزند که ماند
 بدان معنی که گوشتش که چون ادم بدینا آمد از خوردن آن موی پاد شد که جوی و
 چندان فرزند آن در وجود آمدند و آنکه گوشتش که از سفری که منفعت بدیند شایان
 بگویند آن معنی که گوشتش که در حیل بود و سنان آن ادم و از بوی خوش شایان کوبکه
 بود و چنان و اینکه هر خوابی که اسنادان غیر این کرده اند از کربان ننگه اندا بهیم کوبکه
 بر در خواب بهیاری بود خواه بوقت خواب بود هر چند که بگویند زرد و زود بهیاری که
 حضرت صادق علیه السلام فرمایند که بیدار بخواب چون بوقت خود بود و بگویند سبز بود و بیدار بفرماند
 بود و چون شد و وقت خود بدید بگویند زرد بود بهیاری که سهر بن کوبکه بهیاری بود
 وقت بهار پادشاه بود اگر در خواب بدید که فصل بهار بود و هوا اعتدل چنانکه از کربان
 مرغها از مضیق و بیدار شد لیل بود که اهل انداز و از پادشاه و بخت و سفرین رسد
 اگر بدید که هوا اعتدل بود و چنان خرم گشت از کل شکوه و مردم را هیچ رنج و مضیق نبود
 دلیل که مردم اند با و از پادشاه خرم منفعت شد و اگر بهیاری بوقت خود با اعتدال بدید
 دلیل که چنان و غم بود و مردم عامه را از پادشاه قوت و مضیق بود و دلیل و انصاف
 پادشاه بود و تاویل فصل با پسر همین بود بخت بن سهر بن کوبکه که بخت بخواب بدین و دلیل

خوبی شده بود آن خداوند تعالی در خلوه های اسلام است و اگر بدید که از بیو کهاست
 فاکرنت یا کسی بوی او و بخورد دلیل بود که آنکه بیکه میوه هشت خورد بود علم و دانش
 آموزه و سهر بن بدید که بوی او خورد و اگر بدید که با حوران هشت خورد بود دلیل بود
 که بخت بروی سان کرد و اگر بدید که در هشت معتم شد بیکه پراکنده شد دلیل بود
 در دنیا میانش بخت و عصب بود و اگر بدید که در هشت بری او بست کرد بدلیل بود که
 مادر بدید و بی ناخوش شود با شند و اگر بدید که بخت بدید شد باز کرد بدلیل بود که
 بیمار کرد و حال بدید که از آن شفا یابد و اگر بدید که فرشتگان دست و پا کرد که در هشت
 بودند و در زخم طوی بدید که دلیل بود که مراد و بخت یابد و بخت طوی لیم حسن
 مانع اگر بدید که وی از خوردن شراب شش منع میکردند دلیل بود بر سر تاهی و بر وی
 قوله تعالی من يشرب لاله فذبح الله علیه الخ و اگر بدید که از بوی هشت کوبکه
 داد و دلیل بود که آنکه از علم وی بهره بود و اگر بدید که در هشت نشاند و دلیل بود
 که از باغ کوبکه چیزی بخورد و اگر بدید که از حوض کوبکه خورد و دلیل بود که بر شش
 بایار و اگر بدید که گوشه های هشت بوی او دند دلیل بود که در لاری با کینه بختی خواهد
 جابر کوبکه اگر بدید که رضوان در برابر او خرم و شاد ما بود دلیل که از کوبکه شاد ما کرد
 و غیره باید و قوله تعالی علم علیه طمعه فادخلوها خا لیدین و اگر بدید که بر چایکاه بلند کوبکه
 بود که صورت هشت داشت و این شایان که هشت است دلیل بود که با پادشاه عادل به پیوند کوبکه
 با پادشاهی با با عالمی کرد و اگر بدید که شش هشت است دلیل بود که بر او حق پیوسته بود
 حضرت صادق علیه السلام فرمایند که دیدن هشت زوایا بر زوجه بود اول علم و دوم دین و هشت هشت
 چهارم شادی و پنجم بشارت ششم ایمن هفتم خبر بزرگ هشتم نغمه نهم سعادت و اگر خواب
 بدید که در هشت بود دلیل از آن و چنان بود و بدست خیرین بختار و از ناچون مصلحت بدید
 دلیل بود که بهیاری یا بیلانی بدید که در هشت با و اهل هشت بیدار و عالم کرد و مردم
 از علم او منفعت یابند و بخت بن سهر بن کوبکه بهیاری بود اگر بدید که بهیاری
 جالبه اما سر کرد بود دلیل بود که رفت و گشت او هر دو است و این شایان که بدید که بهیاری و بخت

حرفا

وندان

بکلم

شده بود و باره گوشت خوراکه از پهلوی او بیفتاد لیل بود که زن او بچای میخاکام میگفت که اگر
 بیند که هر دو دست بر پهلوی نهاده بود دلیل بود که وی را غش سختی است که مانی کوید اگر کسی
 بخواب بیند که استخوان پهلوی او شکسته بود دلیل بود که از پاره یا ماله را عیال هم نماند
 بد و رسد اگر بیند که پوست چاکوچی جدا شد و بیفتاد دلیل بود که مال عیالش هر
 دو تافت کردند و اگر بیند که هر دو پهلوی او زرد شده بود دلیل که عیالش بخور کرد و اگر
 بیند که در پهلوی او سوراخ شده بود و از آن کوهری مالو لوی بیفتاد دلیل بود که او را
 مزه نلی غاله این پارسا و اگر بیند که هر دو پهلوی او زرد شده بود دلیل بود که وی را نر و اندک
 رسد و اگر بیند که پهلوی او قوی بزرگ شده بود دلیل بود که بر سرش بزرگ عیال او
 و اگر بیند که پهلوی او کوچکی ضعیف بود تا دیش غله و این بود که گشتم جابر کوید که پهلوی
 در خواب لیل بر نان بود و در آن زمان از پهلوی او روان او نهاده اند پس هر چه بر سر کرد
 پهلوی بیند تا ویدان بر زنان باز کرد و اگر بیند که او را پهلوی او است و او که بعد از آن زنان
 که این حاصل کردند و اگر بیند که از پهلوی او سوراخ بیرون آمد دلیل بود که او را فرزند پیدا
 حشر صاف و از میان بدید که پهلوی در خواب بر پیچ وجه بود اول زن دوم و خشم کینت
 چهارم خادم پنجم زن که در خانه بود و بیست و چهارم سیرین کوید که بوی تبار و خطا درونی بود
 و مال حلال که از زن بد و رسد و اگر بیند که بوی تبار و بکرفت یا کسی بد و رسد دلیل بود که
 بقدر آن از زن مال روزی باید و اگر بیند که بوی تبار و بکرفت از گوشته بیخورد دلیل
 بود که بیند از آن مال آن بخورد که مانی کوید که بوی تبار و بکرفت دلیل بود که بوی تبار و بکرفت
 اگر بیند که بوی تبار و بکرفت و خانه او در دلیل بود که از خوشی آن خود زن خود دهد و از آن
 مال و منفعت حاصل کند و بر این سیرین کوید که بوی تبار و بکرفت دلیل بود که بوی تبار و بکرفت
 خسرین بود و بوی تبار و بکرفت بر آنکه زن خواهی اصل ضعیف و از مرد مال نه باید و اگر
 بیند که بوی تبار و بکرفت و سیرین شد دلیل که شغل خوش تمام کند و اگر بیند که از بوی تبار و بکرفت
 خانه میبافت دلیل کند که بیک خداوند مشغول که در جابر کوید که بوی تبار و بکرفت
 با کسی بد و رسد و دلیل کند که او را از زن منفعت شد بقدر کوچکی بر تن او با خشم تمام

بوی تبار

بوی تبار

بوی تبار

مردی باید که بوی تبار و بکرفت بر سر او بود اول منفعت و بریم خواست و بریم بیک خداوند خود
 مشغول بود و بوی تبار و بکرفت بر سرین کوید که بوی تبار و بکرفت دلیل بود که بوی تبار و بکرفت
 اگر بیند که بوی تبار و بکرفت بود و آن بوی تبار و بکرفت او بود دلیل بود که بوی تبار و بکرفت
 و او را فقه کند و اگر بیند که بوی تبار و بکرفت میگرد و بوی تبار و بکرفت دلیل بود که بوی تبار و بکرفت
 آن شغله باید یا عیال بر تن او بدید باید که از آن خلص نیاید که مانی کوید که بوی تبار و بکرفت
 بکشت لیل بود که بوی تبار و بکرفت اگر بیند که گوشه او بکشت و دلیل بود که در بوی تبار و بکرفت
 که مانی کوید که بوی تبار و بکرفت بوی تبار و بکرفت دلیل بود که بوی تبار و بکرفت
 کوید که بوی تبار و بکرفت بوی تبار و بکرفت دلیل بود که بوی تبار و بکرفت
 بر اسب نشسته بود و دلیل کند که بوی تبار و بکرفت او را فساد کند و بوی تبار و بکرفت
 جاد و بود و اگر بیند که بوی تبار و بکرفت در دام لیل بود که در آن خانه زن او را جاد و کند و اگر
 بیند که بوی تبار و بکرفت بوی تبار و بکرفت دلیل بود که زن او را بکشت و بوی تبار و بکرفت
 بکشت لیل بود که بوی تبار و بکرفت در آن عیال خود و شتاش و اگر بیند که بوی تبار و بکرفت
 بخورد دلیل بود که مال او خورشید را بر اهل بدین هنر کند بوی تبار و بکرفت که اینان که بوی تبار و بکرفت
 مردم در خواب و بکرفت که خداوند بر مرد و این سیرین کوید که بوی تبار و بکرفت مردم سر و دغا
 و بکرفت بود اگر کسی بوی تبار و بکرفت زن خود را برخواست و بیند که افتاده دلیل بود که سر او را بکشت
 کرد و مال و تلف شود و اگر بوی تبار و بکرفت را بکشد یا بکشد دلیل بود که سر او را بکشد
 رسد و اگر بیند که بوی تبار و بکرفت بر سر او روشن بود دلیل بود که کارش خاسته که در مانی کوید که
 بوی تبار و بکرفت چهار یا پنج بوی تبار و بکرفت مال بود و بوی تبار و بکرفت بر سر او روشن بود و بوی تبار و بکرفت
 کو منفعت صاحب او زن بود و اگر بوی تبار و بکرفت بر سرین بکشد خداوندش روشن دارد و اگر
 بیند که بوی تبار و بکرفت با زن خود و دلیل بود که از آنکه بکشد یا بکشد دلیل بود که بوی تبار و بکرفت
 بیند که سر او را بکشد و بوی تبار و بکرفت که اگر بکشد یا بکشد دلیل بود که بوی تبار و بکرفت
 و بوی تبار و بکرفت که بوی تبار و بکرفت که بوی تبار و بکرفت که بوی تبار و بکرفت که بوی تبار و بکرفت
 بود که بکشد شغل او بکشد و بوی تبار و بکرفت که بوی تبار و بکرفت که بوی تبار و بکرفت که بوی تبار و بکرفت

بوی تبار

بوی تبار

سر فزون
معصیت

پیکان

پیغمبر
پیکر

پیل

حضرت صادق علیه السلام فرمود که در خواب هر چه می بیند آن را در دنیا و آخرت
بیند و چهارم عز و افتخار بود و معصیت و فتنه این سه برین گوید اگر بیند معصیت و فتنه
بود که زن او نزد او حشر بود و خواب او اگر بیند که جن خود را در دشت لیل بود که کار
نیک باشد مستحکم بود و اگر بیند که زن خود را در دشت لیل بود که در دشت لیل
دشت نام کرد و در دشت لیل از این زن که در دشت لیل بود که کارش بصلاح ما بود
که برای گوید هر چه که در دشت لیل بود و در دشت لیل از این زن که کارش بصلاح ما بود
پیکان در خواب بدین مری بود و در خواب پیکان بود که در خواب پیکان بود و در دشت
لیل بود و در دشت لیل بود که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
که بیند خواب یا نه که گوید که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
بیند خواب یا نه که گوید که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
انجام معالیه را بدین که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
کند که زن خواهد که اگر بیند که پیکر آن کسی که با او پیوسته بود که در دشت
بیند که پیکر آن کسی که با او پیوسته بود که در دشت لیل بود که در خواب
طلاق دهد یا نه که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
احوالش بکند و هر بران همتان که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
بدل کرد و بیند که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
جای خود و بیوی خود را که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
بگرداند و بیوی خود را که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
کند که آنکس که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
کمی بکند که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
مخبر بماند و معصیت و فتنه این سه برین گوید اگر بیند معصیت و فتنه
گوید که زن خواهد که اگر بیند که پیکر آن کسی که با او پیوسته بود که در دشت
بیند که پیکر آن کسی که با او پیوسته بود که در دشت لیل بود که در خواب

که زن را

حرف انشا

بیدگوش

پیکار

پیلو

پیل

که زن را اطلاع دهد که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
دشت کشند که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
لیل بود که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
دیگری است که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
بیند که هر پیل نشسته بود و آن پیل صاحب داشت و دشت لیل بود که در خواب
چم کرد و با پادشاه را در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
کوشش پادشاه عجم مال لغو را بدین که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
داشت هر پیل کشند و مال لغو را بدین که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
نشسته لیل بود که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
اگر بیند که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
جنت بیفتاد و در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
نشسته بود و در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
و اگر بخواند این بیند لیل بود که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
شهر شهر دیگری بر دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
هلاک کند حضرت صادق علیه السلام فرمود که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
علامت مردم مکاری چنان مرد با قوه و همت پیغمبر حشمت همکار می نمود و پیلان
کیا هاست که بر دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
بی اصل و دین همت اگر کسی خواب بیند که پیل کشد یا کسی بوی پیل بوی که او را
کسی چنان اندازد و او خفت بیند و پیلان برین گوید که در خواب پیل کشد و در دشت
قتله کرد و در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
خبر در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
لیل بود که در دشت لیل بود که در خواب پیکان بود و در دشت
گوید که پیل در خواب خاد می بود که کارها کند که پیل در خواب خاد می بود که کارها

بیمار

بیمار گند و بعضی گویند که بیل در خواب کاری بود که از ریج و عشا حاصل کرد و اگر کسی بیند
که بیل او را از آن کاری کند دلیل بود که آن کار تمام کرد و اگر بدان کار نکند دلیل بود که از
آن کار بریده کرد و بیمار آن سپهرین گوید اگر کسی در خواب ببیند که بیمار است دلیل بود که از
او غشا بود و گفتار او بامردم بیفاق بود و بعضی گویند که در آن سال بجز و اگر بیند که از
بیماری نماند دست شده بود و در خانه خود ستودن آن کسی سختی بکشد دلیل که بیک بیماری
روی دراز کرد و در خطر بوده باشد که بجز اما اگر بیند که بیمار در تمام مجامع بکشد و
سختی میکند دلیل که زود از بیماری عفا یابد که مانی گوید اگر بیند که بیمار از بیماری برکت
بود دلیل بود که زود ببرد و ممکن است که بیک بیماری در خواب دلیل بر شفا و شفا کند و عدم
اندوه و از قبل سلطان یا از قبل عیال در دست جای که بیک بیماری که ناگه در خواب
دلیل بود بر خواب شدت و ترسها و استقامت احتیاجاتی از مایه که بیند که بیمار بود و آن
علت خوشنمی آید دلیل بود که از غم بگریزد و اگر از بیماری قانع و راضی باشد که بود و آن
بهره بکشد و صحت بود و اگر بیند که بیمار در همه بود دلیل که از جانی نزد یار مدد باشد و در آنجا
لقد جبهه و افرادی که خلفها که از قبل بیکانه این سپهرین گوید که بیکانه و در خواب نظام نادر بود
انصاف و راستی بود یا مردمان خاص چون پیمان داشت بود و بعضی گویند پیمان در خواب
میان می بود اگر بیند که پیمان بستن با کسی بد و داند دلیل بود که راستی و انصاف کند و در معا
واده و مستحق کند و اگر بیند که پیمان او شکست یا بگوید دلیل بود که خداوند در او
پیم مرگ بود اگر بیند که از پیمان چیزی میجوید اگر از اهل علم بود دلیل که قاضی کرد و
اگر از اهل علم نباشد دلیل که از پیمان او بی قاضی محتاج گردد و بقوله بیک پیمان در خواب
مردی بود راستی گوئی متصف کرد و مردمان دهد پستی اینها که گوید که پستی در خواب
دلیل بر جاه و منزلت بیند بود و هر زمانه و نقص اگر در وی بیند دلیل که در جاه و
بیند بود اگر بیند که پستی از کوتاه شده بود دلیل بود بر نقص قدرت و منزلت آن و اگر
بیند که پستی آن افشاده بود دلیل که از جاه و منزلت بپشت و اگر بیند که سوراخ
پستی او فرخ شده بود دلیل بود که معیشت بری فراخ گردد و اگر شک شده بود دلیل

بیمار

بینی

که میگوید

حرف الشا

که معیشت بری تنگ کرد و این سپهرین گوید اگر بیند که مغز از بینی او بیرون آمده بود دلیل
بود که از مغز بی منفعت یابد و اگر بیند که جان وی از بینی بیرون آمد چون کرم و مکر
و مانند این دلیل بود که او را از زندگی ابد و اگر بیند که در بینی او سوراخ بود و میخارد
بینی او کرم بود دلیل بود که مردمان و تواضع کند با با رقیب و جمع گردد و از او عار
نعمه یابد و اگر بیند که سر بینی او بسته بود چنانکه دم زدن نتوانست دلیل بود که کار بزرگ
بسته گردد و اگر بیند که سختی در بینی میکند دلیل بود که در وقتش زایل گردد و اگر بیند که
پوست سر بینی او در شده بود دلیل بود که او را بانی افتد جای که بیک گوئی بیند در خواب
که از بینی او خون می آمد معجزه گوید که بیکه بخوابد که از بینی او خون می آمد دلیل که
بسیار یابد اگر گوید که در دم خون از بینی او میشتد دلیل که مالش برود یا بیکه چنان
سختی گوید معجزه و لفظ او تغییر کند و دلش را در اقبال نگاه دارد و اگر کسی بیند که هر دو
سوراخ بینی او بیکه بسته بود دلیل که باریت عاقله جمع گردد و اگر بیند که سر بینی او بریده
بود دلیل که فرزند خوشتر یا خنده کند یا بعضی گویند که در خواب و منزلت او نقصان شود
جای که گوید اگر کسی بیند که چیزی بگریزد و بینی او شده دلیل بر خشم و پستی کند اگر بیند که
خون از بینی او بیرون آمد چنانکه جله شل و خون شود دلیل بود که مالی حرام بود
و اگر بیند که خون سستری اندک بود از بینی او بیرون آمده دلیل بود که او را از زندان بشکند
مادر بیند بقوله معتبران در وقتش که در و اگر بیند که خون از بینی او بیرون آمد خون او
نکست دلیل که از فرزند از آن خانه بیرون کند یا با ایشان فرزند رسد و اگر بیند که
بینی او بریده شد دلیل بود که او را در خمری سد و اگر بیند که بینی او راهی شد دلیل
بود که مردی از او بفریبید و اگر بیند که از بینی او مرغی بیرون آمد دلیل بود که جهای
دارد و بچه آورد و بقوله معتبران خون آمدن و بینی مال بود که او را پادشاه اندازد یا
رسد و سبیل اشع گوید اگر بیند که بینی او در مثال خرطوم می زند شده بود یا که از آن
دلیل بود که بندان بر او بفریبید و از آن خوشتران بزدیاد کرد و اگر بیند که
در بینی او بوی خوش رفت دلیل بود که آن را مصلح بود اگر بیند که در بینی او بوی نامحسوس

فت تا و پلش بخلاف این بود تا جیحون کوبید که تاج در خواب بدین پادشاه
ملک و لایحه بود و زمان را شوهر مردم عامه را نیکو حال را کوبید که بر سر تاج داشتند
و برضع دلیل بود که قلای بلند منترقی عظیم باید و لیکن درین و راه غریب ضعیف بود
و اگر بخوابد بر این دلیل بود که شوهری کند صاحب شمشیر و در شغل دنیا اگر مانع بود
اگر بپند که پادشاه بر سر تاج نهاد دلیل بود که او را انعام شاه بر سر کلاه روانی بود
اگر بپند که پادشاه تاج بوی باد و از سر نهاد دلیل بود که درین تو انکار خویشی بخواند و از
کام دل داد باید و اگر بپند که تاج از سر او بپند و شکست دلیل بود که درین اطلاع دهد
اگر کسی بپند که تاج از سر وی گرفته شد دلیل بود که درین از وی جدا کرد و اگر بپند که تاج
از سر وی بپند و شکست دلیل بود که درین از سر او بپند و شکست دلیل بود که درین از سر او بپند
کند حضرت صفای و نماید اگر بپند و شکست دلیل بود که تاج بر سر دارد و شوهر ندارد دلیل بود که شوهر
کند و اگر شوهر دارد و دلیل بود که بر زمان بهتر کرد و اگر بپند که تاج از سر او بپند
دلیل بود که شوهر از وی خواهد داشت و او اطلاع دهد اگر بپند که تاج بر سر او بپند
بر سر پادشاه نهاد دلیل بود که تاج پادشاه بود و جاهد و جز به حاصل کند و او را حرم
بپند تا تاج بر سر کوبید که پند که مال نفع کسی باشد رایج بود دلیل بود که
انکار داع و اعتدال و بیان بسد بقتل مانند از وی برده بود حضرت صفای و نماید که تاج رایج
کردن دلیل بود که چهار وجه اول شعب و نیم بیان سیم هم و اندو جهان از این رخ مکرر
بود تاریکی بر سر کوبید که تاریکی و خواب ضلالت بود در راه اگر بپند که تاریکی و خواب
گرفت تا کسی بداند دلیل بود که بر قلای ضلالت که راهی باید اگر بپند که در تاریکی بود
ان تاریکی چراغ شتایی مثال کرد باید دلیل بود که توبه کند و راه دین را روشن کند که در تاریکی
کوبید که بپند که در تاریکی بود و از تاریکی بازمی شناساند و دیگر بیان تاریکی شد دلیل بود
که این مشایخ بود قول حق و از انظار علم قائم و او شایع که تاریکی بخواب غم و اندو
بود اگر بپند که تاریکی شد دلیل بود که تاریکی اندو غم و اندو و سردی و تاریکی
بپند کرد و اگر بپند که تاریکی شد دلیل بود که تاریکی اندو غم و اندو و سردی و تاریکی

بپند و تاریکی

بپند و تاریکی

تاریکی و تاریکی

تاریکی و تاریکی

خبر تاج

تاریکی و تاریکی

تاریکی و تاریکی

شعوبت خویش پند تا و پلش بخلاف این بود تا جیحون کوبید که تاج در خواب بدین پادشاه
ملک و لایحه بود و زمان را شوهر مردم عامه را نیکو حال را کوبید که بر سر تاج داشتند
و برضع دلیل بود که قلای بلند منترقی عظیم باید و لیکن درین و راه غریب ضعیف بود
و اگر بخوابد بر این دلیل بود که شوهری کند صاحب شمشیر و در شغل دنیا اگر مانع بود
اگر بپند که پادشاه بر سر تاج نهاد دلیل بود که او را انعام شاه بر سر کلاه روانی بود
اگر بپند که پادشاه تاج بوی باد و از سر نهاد دلیل بود که درین تو انکار خویشی بخواند و از
کام دل داد باید و اگر بپند که تاج از سر او بپند و شکست دلیل بود که درین اطلاع دهد
اگر کسی بپند که تاج از سر وی گرفته شد دلیل بود که درین از وی جدا کرد و اگر بپند که تاج
از سر وی بپند و شکست دلیل بود که درین از سر او بپند و شکست دلیل بود که درین از سر او بپند
کند حضرت صفای و نماید اگر بپند و شکست دلیل بود که تاج بر سر دارد و شوهر ندارد دلیل بود که شوهر
کند و اگر شوهر دارد و دلیل بود که بر زمان بهتر کرد و اگر بپند که تاج از سر او بپند
دلیل بود که شوهر از وی خواهد داشت و او اطلاع دهد اگر بپند که تاج بر سر او بپند
بر سر پادشاه نهاد دلیل بود که تاج پادشاه بود و جاهد و جز به حاصل کند و او را حرم
بپند تا تاج بر سر کوبید که پند که مال نفع کسی باشد رایج بود دلیل بود که
انکار داع و اعتدال و بیان بسد بقتل مانند از وی برده بود حضرت صفای و نماید که تاج رایج
کردن دلیل بود که چهار وجه اول شعب و نیم بیان سیم هم و اندو جهان از این رخ مکرر
بود تاریکی بر سر کوبید که تاریکی و خواب ضلالت بود در راه اگر بپند که تاریکی و خواب
گرفت تا کسی بداند دلیل بود که بر قلای ضلالت که راهی باید اگر بپند که در تاریکی بود
ان تاریکی چراغ شتایی مثال کرد باید دلیل بود که توبه کند و راه دین را روشن کند که در تاریکی
کوبید که بپند که در تاریکی بود و از تاریکی بازمی شناساند و دیگر بیان تاریکی شد دلیل بود
که این مشایخ بود قول حق و از انظار علم قائم و او شایع که تاریکی بخواب غم و اندو
بود اگر بپند که تاریکی شد دلیل بود که تاریکی اندو غم و اندو و سردی و تاریکی
بپند کرد و اگر بپند که تاریکی شد دلیل بود که تاریکی اندو غم و اندو و سردی و تاریکی

مرکز معاشا ظاهر کرد حضرت صادق علیه السلام فرمایند که تا بگویم خواب برنج و حب بود اول گفت
و دوم حب برنج و سبزی که از حیاط آمد بدست پنجم در ضلالت افتاد آن اسمعیل است گوید که
مخواب بیند که از نایب که در شتای آمد دلیل بود که از دور و شبی بتو انگری می افتد و از من غریب
پایند و کار بر تو کشاده که در دوازده ضلالت دور بود تا زبانه دانیال گوید که بگویند که تا زبانه
که تا زبانه بر خط کرده داشت دلیل بود که کارش بر هر راه و نظام او بود و اگر بیند که تا زبانه
او خط نکرده بود دلیل بر شرف و بزرگی بود بقد دان تا زبانه و بعضی گوید که تا زبانه
خواب دلیل بر مال اندک بود بر غنای بیند که دانیال تا زبانه او بکست دلیل
بود که مالی و بزرگاری حیوانی که در این سبزه گوید که گویند که کسی تا زبانه برنج
دلیل بود که بیکاری مشغول کرد که از آن کسی که سبب غایت بدو و هر سدا گویند که تا
زبانه از دست بیند الحث دلیل بود که انکاری که در دست دارد و بیند از او که بپند
که چون او زبانه برنج خود از تن وی روان شد دلیل بود که سخنهای ناخوش
شود و اگر بیند که خون از وی زخمت دلیل بود که بجز تا زبانه در می باید که مالی گوید
اگر بیند که او زبانه برنج دلیل بود که از آن کسی مال حرام باید که بیند که بجز تا زبانه
خون از او روان شد دلیل بود که مالی باید که گویند که دشت زخم تا زبانه برنج او ماند
دلیل بود که سخنهای ناخوش بشود و اگر بیند که او زبانه برنج و دانیال است که کسی در
دلیل بود که ناگاه مالی باید بجا بر گوید که کسی بخواب بیند که در دست تا زبانه بیند
داشت یا عارضه او بیند دلیل کند که او زبانه برنج باید که گویند که تا زبانه برنج بود بر بوق
حال وی که بیند که تا زبانه برنج یا از دال بود دلیل بود که خبر و منفعت بدو رسد
بیند که تا زبانه در دست او بیشک دلیل کند که در نزدش میزند یا از کار خود معزول
گردد و اگر بیند که بر لب نشسته بود و زبانه برنج دلیل کند که بجای کسی کاری کند و دلیل
کار بر وقت نهد که بیند که بر پشت کسی تا زبانه برنج و دانیال خون بر آمد دلیل بود که نکال
حرام باید از اندک او را نهد بجا می که بر پشت خود زخم تا زبانه برنج و دانیال است که چرخ
دلیل بود که شغل دینی و دنیای تمام کرد و اگر بیند که مرگ تا زبانه برنج و دانیال نهد یا زبانه برنج

[illegible]

حرف المنة

۱۲

مذہب

تَبَّه

و عایشه ان کار ظاهر کرد که باطل است ندید و چون در خواب مروی بود که دروغ شریفی را راست گوید
 بظاهر مرد باطن بر من مانع از صحت کند و سخن از نشناختن که بیدار است این سخن گوید اگر کسی بیدار
 نتایج بگوشت بزد با گوشت گوشت است و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است و بیدار است
 منفعت بخیر است اگر بیدار است با گوشت با گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت
 کند که منفعت اندک از مردم منفعت و در سلفا گوید که نتایج با گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت گوشت
 بر من مانع بود و نتایج سخن بر من گوید اگر کسی بیدار است بخت نشسته بود و بران سخن چیزی
 گرفته نبود دلیل کند که بخت نشسته بود اگر بیدار است بخت نشسته بود و بران چیزی گرفته نبود دلیل
 بود که بخت نشسته بود و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 فساد بود دلیل بود که برادرش گفت خاضع که خود را بخت نشسته بیدار است و بخت نشسته است
 و او بخت نشسته بود که در جای دیگر بخت نشسته است حالش بد است و حضرت مشافه فرمود که در بخت
 نتایج در خواب بر هفت وجه بود اول غریب بود و سفر سیم بر هفت وجه بخت نشسته است و بخت نشسته است
 و چهارم هفت عالی شدن کارها شش این سخن گوید اگر کسی بخت نشسته است بخت نشسته است و بخت نشسته است
 جمع کرد دلیل کند که شرف بزد با بیدار است که از اینجا که کاسته بود بخیر و دلیل از این
 نیکوتر بود و اگر بیدار است بخت نشسته بود چیزی حاصل نکردید بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 که او را بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 کار و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 کاش که بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 خواهد که کارش سخته کرد و اگر بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 الله و اگر بیدار است بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 اگر بیدار است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 کشته بود حضرت مشافه فرمود که بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است

نماح

نخت

نخ کاشتن

سبح مال حرام چهارم نفع و دانی و کان محضه این سخن گوید اگر بیدار است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 بود که مال از خور و نفع که دانی که از این کما و نفع که دانی که از این کما و نفع که دانی که از این کما
 انفاق و نفع که دانی که از این کما و نفع که دانی که از این کما و نفع که دانی که از این کما و نفع که دانی که از این کما
 در خواب بر چهار وجه بود اول مال با دو بیت مال حرام چهارم نفع و دانی که از این کما و نفع که دانی که از این کما
 نختها کومالی که بیدار است و نختها در خواب بر این نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 اندیش که خاصه خود در بخت نشسته بود اما بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است و بخت نشسته است
 ان در خواب منفعت اندک بود چنانکه بخت نشسته بود و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 ان نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 عذر بود و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 بدست آورد و اگر بیدار است و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 بخت نشسته است و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 و اگر بخت نشسته است و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 از ان خانه که مال گوید که بخت نشسته است و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 با بخت نشسته است و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 دهد و بخت نشسته است و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 با بخت نشسته است و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 بخت نشسته است و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 در خواب بر چهار وجه بود اول نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 سخن گوید که تر از در خواب نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 بود که در نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 بود خصوصه بود که نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 بخت نشسته است و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها
 عمل کند و اگر بخت نشسته است و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها و نختها تر نختها

نخه

نخها

نخت

نواز

توازنوکر

توقیف

مؤید

ترخون

توسا

۱۲۹۵

حرف التاء

توتشہا

توقف

توضیح

توثیقین

۴۵۰

[illegible]

خورد و دلیل کند که انزال خود دفعه بسیار کند و اگر بیند که جامه در زیر پوشیده داشته دلیل
بود که در سفر با پادشاه هر کاری میزدن کند و اگر بیند که جامه او صانع کرد بد از روی
شدند و او برهنه ماند دلیل بود که در وجاهش کرد و در جوشن خود کرد و اگر بیند که جامه
خوش را بد بداند دلیل است که آنرا ندیده که در و باز خوشن خلق کند و اگر بیند که جامه او بد
دلیل کند که از آنکس دور شود و اگر بیند که جامه خود را با جامه اهل خود را می کرد دلیل کند
که او را با خوش خود و خصوصاً از او دوستی که اگر بیند که جامه او کسی بر او برهنه ماند
دلیل کند که از آنجمله و در ملک باشد و اگر بیند که جامه او نوشته از میان کرد و دلیل است که بدش
و اگر بیند که جامه او از گرد و آلودگی و در کبابش از سفر آلود و اگر بیند که جامه او
پوشیده داشته دلیل است که مالش با ده کرد و اما ترس عظیم بد دست بقول او را غم و اندازد
و بچشم کرد و اگر بیند که جامه مردان پوشیده داشته دلیل کند که خبر رفته بد رسد و جامه
یافتی در خواب سفر بود و بدست دزدانی کوفته جامه پوشیده و اگر بیند که جامه او تمام کرد دلیل
بود که از آنجا باز رفته است که گوید که به پیش جامه او خواب جامه است که از نیک بود و روی
یا امریش نباشد جامه استیلا زینده و امریش بود و جامه خود هر دو دلیل بر آن حرام و فساد کند
دوین و جامه بسیار بر امریش مردان را بدست دزدان زینت جامه کن عزم و اندازد بود و قبل
پادشاه و اگر کسی بیند که جامه کنه فرسوده است بود و اگر بیند که جامه کنه میوه بد دلیل
بود و جامه کنه پوشیدن بد است جامه کنه از آن سرزد کردن بیک جامه گوید و اگر بیند که جامه
شسته بود و پوشیدن دلیل بود که ناسب کرد و اگر بیند که جامه شکر داشت و رویش کرد
و اگر بیند که جامه نیک تر داشت که روز بود یا شب بود و اگر بیند که جامه شکر
داشت دلیل بود که او را مشکری بد بداید شکر خانی آفراید که دیدن جامه نیک و خواب بر چشما
و چه بود اول آن دویم پادشاه سیم مال چشما خبر سفارش کرد و اگر کسی بیند که جامه خود را
بقرض بر بد دلیل کند که چیزی بد و رسد و اگر بیند که دزدان جامه او را برود که در بد دلیل
بود که مراد دزدان و او افتد جامه تنواسبین سیرین گوید که جامه خواب بد بنا و دلیل
دن بود و اگر بیند که جامه خواب سفید یا کرم بود دلیل که خیانتش دین او بود و مستعد و اگر بیند

جان

که چاه خواب را و سبب بود دلیل بود که از عبا نشاندند و در سجده بعضی از عبا نشاندند
 که چاه سبب بود و خواب را سبب بود و در عبت باید بود و اگر چاه خواب را که بود دلیل
 بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند
 دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند
 دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند
 که عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند
 و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 با عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 کرد با چاه و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 بهاید و چاه نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 جان خود را بسوزند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 که مردی پیش رسول خدا آمد گفت یا رسول الله در خواب چنان دیدم که جان از من میرون
 آمد مرا و کذا و کذا و بعد از آن با من رفت و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 خود را بسوزند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 و گفت خود را بسوزند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 جان از کف و با من شد و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 صعب بود و اگر چاه و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 و اگر چاه و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 جان هر کس که خواب را و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 رسد اگر چاه و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 رسد و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 بود چاه و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل
 بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل بود که از عبا نشاندند و سبب بود که چاه خواب را که بود دلیل

چاه

نور کلام

متوسط است خواه که مکر و خبیله از آن را بفرماید و بگوید که اگر کند آن چاه مکر و خبیله بود
 امثال گویند که فلان چاه برای فلان میکند یعنی با وی مکر و خبیله کرد و این چاه در
 خواب مال زن بود اگر کسی ببیند که از چاه می خورد دلیل بود که مال زن بخورد و اگر از چاه
 می خورد که از خشت چاه خورد بود دلیل بود که مال زن کند و اگر ببیند که کسی چاه کند این
 بر بنا می کند دلیل بود که زن را ببیند که مکر و خبیله کرد و اگر ببیند که از چاه خوردن بطعم و ش
 بود دلیل بود که مال زن مکر و خبیله است و اگر ببیند که از چاه می خورد دلیل بود
 که بیچ مال زن چاه باید مکر و خبیله است و اگر ببیند که از چاه خوردن چاه خشت
 خوش بود دلیل بود که زن خبر و منفعت ببیند اگر ببیند که از چاه می خورد دلیل بود که زن خوش
 و سبب بود که از چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 بخت و حاجت و برآمد دلیل بود که زن بهادر کرد و مال خود در بیماری بخورد و اگر از چاه آن
 سیاه برآمد دلیل بود که زن و اندک بدو شد اگر ببیند که از چاه می خورد دلیل بود که زن سیاه برآمد
 بود که سبب بود که از چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 شود و مالش تلف کرد و اگر ببیند که از چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 اگر کجا بود اگر کسی ببیند که از چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 دلیل بود که از چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 که خواب دیدم که از چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 و یکی از چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 و یکی از چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 برآمد که از چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 که از چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 خاصه که چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه
 نیکنه که از چاه می خورد دلیل بود که زن سخته و درون بود اگر ببیند که از چاه

حرف چاه

دلیل

بود که بجهت فرستادن بختی بوی رسد یا نه مال او شود و اسعیل اشعث گوید اگر کسی بیند که
چشم او کور شد و گوشت او چشم کشید و لیل بود که نه خواهد که او را بخوری بود و باهر و بجا
کنند اگر بیند که چشم برکت استش بود و لیل بود که مال باید اگر بیند که در چشم او سحر است
و لیل بود که او را غم و اندوه رسد و بخت عینا من الحزن حکایت چنین گویند
که مردی پیش از این که آمد گفت بخواب بیدم که چشم راست من بوسه بر چشم چپ من بدهد
گفت ای مرد از خدا بترس تو هرگز بعد از این بیا از هر شک آید من کن تا از غصه و حسرت
این مردی که گفت که تو هرگز که بعد از این من که خسته و خائف از این که چشم من بخوابد
و بعد بود اول که در شوق و بیم و در چشم من اسلام چهارم فرزند چشم مال چشم علم حقیران
در این حال چشمه این بوی گوید که چشمه این خواب منی بود و جوانم بخت
اب خوش طبع خوش بوی و دقوله تعالی فی باطن جلیه و اگر از این بوی که در ناخوش بود
لیل بود که انجام غم و بیدار و مصیبت بود و اگر بیند که از آن چشمه می که لیل بود که
ان غمها فرج باید و اگر بیند که اب چشمه زیاد شده لیل بود که عزت و جاه و جوانم دی و در آن
مهاد و باده که در و اگر بیند که اب چشمه نفثا کرد تا و بیل چنان فریاد و اگر بیند که اب چشمه
خشت کرد و بید لیل کند که بختی جوانم از آن دیار و حاکم که مانی که بد اگر بیند که در خانه آن
یاد و در کان و چشمه تاب بید باده لیل بود که او را غم و اندوه و کسب بود و در قوه آن
چشمه اگر از جانیتم و ناخوش بیند غم و اندوه سبب تر بود و اگر بیند که در آن چشمه دست
می شست لیل بود که اگر سینه بود از آن کرد و اگر غلبه بود از غم فرج باید و اگر بیمار بود شفا
باید و اگر وام دارد و ارضی که دارد شود و اگر نگاه کار بود تو بید کند و اگر نکرده باشد فرج کند
جابر گوید که اب چشمه بخواب لیل بر صاحب خواب بود و بیدار شد که در چشمه اب بیند
که در آن این نند و اب بستانه و بیل ضعیف تر از اب و آن بود و بصورت معبران
گویند که چون اب چشمه استاده بود و بنا و بیل لیل بر بخت و صلح و بر کند و چون و آن بود
لیل بر غم و اندوه بود و خسته و خائف و بیدار که در بخت و خواب بر بخت و بعد بود و اول
مهری جوانم در بیم غم و اندوه سیم مصیبت چنان بیداری چشم غم و در نکل و بخت است

چشمه

چشمه

هر سبب بر گوید که چنانچه در خواب سخن با لیل و دروغ بود و اگر بیند که چنانچه در لیل که سخن
با لیل و دروغ گوید یا او را غم و اندوه رسد اگر بیند که بایستاد و بی چنانچه او را لیل بود که
او بیدار شد و بخت و اندوه رسد اگر بیند که چنانچه در بخت است بی بخت و لیل بود که در دروغ
بیا لیل بود که و اگر بیند که چنانچه بر سر میزد و چنانچه در لیل بود که اگر صاحب علم بود
مردمان را تعلیم کند و از آن علم فایده برساند و باشد که از شکوه علم گوید و بخت
علم بدست نهد و اگر بیکر حاصل بود شغل بدست کند که از آن شغل او را سر زدن کند
اگر بیند که با چنانچه چنانکه نای در تو بود و لیل بر غم و اندوه و مصیبت کند و بخت و خواب
مهری بود و بیکار و حشا و حرام بود و اگر بیند که کس چندان می که بیدار بود که او را بایستد
غصه افکند و بیکر حال بدین چندان خواب و بیدار نشاید که اگر کسی بیند که از آن
چندان می شنید لیل بود که در اینجا او خوشی بود و بیدار مانان چندان که بیند که چندان
بود و لیل که فرزند او شوم و ناخلف بود و اگر بیند که کوشش چندان می خورد و لیل بود که در آن
مال مهری زندان بیکار و بخت و چیزی بخورد و چندان این سبب بر گوید که چندان در خواب و بیدار
غم و اندوه بود و اگر بیند که چندان می خورد و لیل که بخت و اندوه و اگر بیند
که چندان در خانه برین انداخت و لیل بود که از غم فرج باید و اگر بیند که در خواب
منفعه اندک بود و بخت و زمان چندان بخت هم از آن منفعه باید که چندان سخن بخت
اگر بیند که چندان می بوی و ادبیا هر کرده بخت و لیل بود که مال منفعه باید و اگر کسی بیند
که بخت و چندان خط و قیام منوشت و لیل بود که چندان که بخت و بیدار که چندان که چندان
با داشته و بخت و بخت و لیل که در مال و منفعه اندک که بخت و بخت و بخت و بخت
با بخت و لیل بود که در بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
از زند با اعلام بود گویند که چنانکه از بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
چنانکه اگر چنانکه از بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
خواب و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
بخت و لیل بود که بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

هر سبب

چندان

چندان

چندان

چندان

چندان

کند که مال خود را بفرستد و اگر بپندد که خاله اندسته افشاند دلیل بود که بعد از او
 مال و درم جمع کرد و از آن غنچه را بید خسته صفاق فرمایند که بدست خاندن و ابروی
 وجه بود اول مال و درم غنچه بیک شعل بنیاج نام فایده از قبل پادشاه با از قبل بنیاج
 فایده از قبل بنیاج نام فایده از قبل پادشاه با از قبل بنیاج نام فایده از قبل پادشاه با از قبل بنیاج
 باقی ماند و اگر بپندد که خاک تر جمع کرد و باطل شد دلیل بود که مال از سلطان جمع کرد و
 ماند و بعضی از معینان گویند که علی حاصل کند که در وی هیچ چیز منفعت نباشد و بعضی
 صافی و در پند که بپندد که خاک تر و جواب نه وجه بود اول مال و درم غنچه بیک شعل بنیاج نام
 کلام باطل چهارم غنچه بیک شعل بنیاج نام فایده از قبل پادشاه با از قبل بنیاج نام فایده از قبل پادشاه با از قبل بنیاج
 باشد چنانکه خدا بختش را داده مثل الذین کفر با افعال که ما داشتند و از این جهت بود
 علامه حاتم بنیاج نام فایده از قبل پادشاه با از قبل بنیاج نام فایده از قبل پادشاه با از قبل بنیاج
 که علم حاصل کند که کارش را دست کرد و در پند که بپندد که خاک تر و جواب نه وجه بود اول مال و درم غنچه بیک شعل بنیاج نام
 خبر صلاح بود که بپندد که بپندد که خاک تر و جواب نه وجه بود اول مال و درم غنچه بیک شعل بنیاج نام
 سفر باز آمد که مانی گویند که در دست خود قلم نوشتند و پیدا کرد از اهل علم بود دلیل بود
 خدا بختش را داده و از آن کند و اگر از اهل علم نبود دلیل که با علی اوصالی احب دارد و اگر بپندد
 که از قلم چیزی بنویشت و نوشت و با بپندد که بپندد که خاک تر و جواب نه وجه بود اول مال و درم غنچه بیک شعل بنیاج نام
 علی بن حبیبار اگر از بنیاج نام فایده از قبل پادشاه با از قبل بنیاج نام فایده از قبل پادشاه با از قبل بنیاج
 و سنگ بشکست دلیل بود که کارش را دست کرد و در پند که بپندد که خاک تر و جواب نه وجه بود اول مال و درم غنچه بیک شعل بنیاج نام
 شکست بنویشت که از بنیاج نام فایده از قبل پادشاه با از قبل بنیاج نام فایده از قبل پادشاه با از قبل بنیاج
 صادق فرمایند که بپندد که بپندد که خاک تر و جواب نه وجه بود اول مال و درم غنچه بیک شعل بنیاج نام
 راست شدن چهرها ششم کار و کام و مراد با بپندد که بپندد که خاک تر و جواب نه وجه بود اول مال و درم غنچه بیک شعل بنیاج نام
 مغرم در خواب بود که بپندد که بپندد که خاک تر و جواب نه وجه بود اول مال و درم غنچه بیک شعل بنیاج نام
 خواهد یا مرگ و گرم و مؤثرش بر کرد که بپندد که بپندد که خاک تر و جواب نه وجه بود اول مال و درم غنچه بیک شعل بنیاج نام
 درون شد دلیل بود که کارش را دست کرد و در پند که بپندد که خاک تر و جواب نه وجه بود اول مال و درم غنچه بیک شعل بنیاج نام

ناگشت

بخت

بخت

خرفه

خانی

خایک

خایه مرغ

که خانه از کپش دلیل بود که از دنیا رحلت کند و اگر بپندد که در خانه کپش بود و در خانه را نقل
 نکرد و بود و آن خانه بخانه دیگر پیوسته بود دلیل بود که از غم و اندوه رسته کرد و اگر
 بیمار بود عارضه باید و اگر بپندد که در خانه خود و شکست دلیل بود که از کسی و در امانی ماند
 که مانی گویند که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 و فرایح باید و از آن که بود بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 که در خانه او هست بود دلیل بود که بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 از نگاه و مصیبت قوله تعالی من یکفر بالحق لیوتهم سقفا من فضة و اگر بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 کرد و اگر بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 گویند که بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 بپندد که بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 غسل کرد و دلیل بود که از غم و اندوه رسته کرد و اگر بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 امده دلیل بود که در راجع از اندوه و مصیبت افشاند و گویند که بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 و مظهر خویشتن و دلیل خایک دلیل که بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 داد دلیل بود که از ابا همیشی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 از ضایع شد دلیل بود که از بختی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 بپندد که بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 افکند خایه مرغ دایمان گویند که بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 بپندد که بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 و اگر خایه مرغ بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 و سبب بختی و اگر بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 بپندد که بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 بپندد که بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی
 خایه مرغ بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی افشاند دلیل بود که مانی بپندد که بپندد که خانه بختی

نشد

خشت

خشم گرفتن

خضوت

خضوت گرفتن

کسی بود که در بار این خشت که خشتی این بود که کسی بداند که تر و اگر کسی بداند که خشتی
 از آن خشتی بیرون نیامده لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 و اگر بداند که خشتی از تر و بار و خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 حال لیل کند که در خشتی خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 اندک از آن خشتی خشتی خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 منقعه سیم خشتی خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 تا و بار خشتی خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 ان او را مال حاصل کرده اگر بداند که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 دوم بیاید کسی بداند که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 مال خشتی بیاید که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 خداوند به او برده اگر بداند که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 عزیز خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 سبب لیل به هم زانند که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 کوید که کسی بداند که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 از بهر خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 اگر بداند که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 جلال علیه خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 اگر بداند که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 والی اندک خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 و اگر خلاف این بداند لیل بود که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 دلیل بود که خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 از زبان وی بخورد و اندک خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 که بداند که خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی

نشد

حرف خاء

خضوت گرفتن

حق تعالی اعت کرده و بعضی معتبران گویند لیل که فرزندش میرد و او را هیچ فرزندی بگر
 نباید لکن توانگر که در و اگر کسی بگوید و اخصی بداند که اخصی بدو وصایا بود و سخنان
 موافق علم حکم بود و لیل بود که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 و نیز ساند با بچه را و او را فرزند دهد که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 سخنش علم حکم نیست انکس فرشته باشد اگر ان حصی که دیده معرفت بود آنچه دید
 نیک بداند وایش هر وی بداند که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 بود که در شمع هر وی خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 ان و بهر اختران بیاید که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 بهر ان او بود و یکی خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 که با هر بخوبی در و خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 و زبان دسد و اگر بداند که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 که در و خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 و نه باید که بداند خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 که در خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 میگرد و خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 و نیک که خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 بکار ندارد این سخن که بداند که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 از خود بکارها حال و ناپسندید که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 حالت پوشیده کرد و اگر بداند که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 از دست خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 یا برادران خود بیاید بار خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 خود خشتی که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی
 نکاح میگرد و لیل بود که خشتی که خشتی بیرون نماند لیل کند که خشت کند او را خشتی داشت که بدو جوانی از آن خشتی

اگر بیند که بچه ایست خون از او آمد دلیل بود که اگر شود شناخته بود و در شوه شناخته
اگر شناخته او را ندانند و اگر بیند که بچه ایست خون از او آمد دلیل بود که اگر شود شناخته
و غیر آنند و رسد اگر بیند که کسی او را بشوید و خون روان شد دلیل بود که در می
ن بیان خلق و از گره و او را در آن ثواب بود و اگر بیند از عاقل که در زخم است خون میرد
آمد و جاسه در تر از الوده شد مالی بود که حرام حاصل کند که مالی که بدارد که خون
خورد و دلیل بود که مال حرام خورد یا خون ناحق کند و اگر نشد مجبور بود و اندامی از
اندامهای او ببرد چنانکه اندام از وی جدا کرد و دلیل بود که زنده زخم سفر کند اگر بیند
که در وقت او سوراخی بود که از آن سوراخ خون باریم روان شد جاسه او الوده کرد
دلیل که او را بقدر آن مالی حرام رسد و اگر بیند که آن خون و زخم و جراحت نماند از جراحت
توان بود دلیل بود که در مال او نقصان آید یا از کسی بخت نشود و او را در آن ثواب
بود و اگر خون برکت باشد که از تن او ببرد اما اگر بیند که از تنش خون ببرد و اما دلیل
بود که او را از زندگی از شکم مادر ببرد و اگر از معده او خون ببرد اما چنانکه از تن او
کرد و اما دلیل بود که بیند که آن مالی حرام حاصل کند و اگر بیند که از تن او خون ببرد اما
دلیل بود که از خونش از غایت او رسد جاسه او بدارد که بیند که در جاسه او خون افتاد و دلیل
بود که بخون ناحق مبتلا کرد و اگر بیند که در شهری بدارد که بخون هر دقت دلیل که در خون
و بخون حرام و اما موضع اگر بیند که نادره های خون هر دقت دلیل که در موضع خون
بسیار بخور کرد و اما دلیل بود که بیند که خون بسیار از بدن او ببرد اما در موضع ضعیف شد دلیل
کند بر باقی مال حرام خاصه که جاسه او بخون الوده کرد و اگر بیند که خون اندک از تن او افتاد
ضعیف شد جاسه الوده شد دلیل بود که در وقت که در و مانع از نقصان افتد و اگر بیند که قوه
بوتن او آمد دلیل بر باقی مال حرام کند خیار این سیرین کوید بخور موقت خوش و در خون بدارد
دلیل که در سحر بخور شد و با این بود که با و عبت شد و اگر بیند که از آن خیار خورد و دلیل بود
که برادرش را و حاصل کرد و در حکم خیار بود و اما در این مقام بود که مالی که بدارد که بیند که
خیار بخور و دلیل که کاری کند که از آن پشیمان خورد و خیار خورد و اگر چه بوش خورد و

خیار

و دلیل بر عزم و اندک کند خورد و خیار بدارد و اگر خیار بخور و عزم صادق علی السلام
در مایه و خیار و خیار بر سر و عزم بود و اگر خیار بخور و عزم صادق علی السلام
از قبل و در میان و خودشان خاصه که سبب بود و وقت خیار سبب بود که بیند که خیار
و اما سبب بدن مری بود که بر سر سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام
سبب بدن مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام
سبب بدن مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام
که گفتم حرام است و از آن خیار منافع بدارد اگر بیند که خیار بدارد و اما سبب مالی حرام
از آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام
سبب دلیل بر عزم و خیار بود که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام
از آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام
خیار و اگر بدارد که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام
بود که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام
که مالی که بدارد که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام
و اگر بیند که خیار بدارد که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام
کوید که بیند که خیار بود و دلیل بر عزم بود و خیار بود و دلیل بر عزم بود و دلیل بر عزم بود
سبب و دلیل بر عزم اندک کند و بخور و دلیل بر عزم بود و دلیل بر عزم بود و دلیل بر عزم بود
و بود و خیار که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام که در آن سبب مالی حرام

حرکت

خیار

خیری

خیار

خیری

[illegible]

۱۰۰
اعضا

که دست درو میگرد و دلیل بود که ما هشت یا با برود چنانکه و اگر بیند که ساق او درو میگرد
دلیل بود که خوشان را چنانکه و اگر بیند که انگشتان او درو میگرد دلیل کند که عبال
خوبش را بر چنانکه او را نمیگرد و اگر بیند که عورت او درو میگرد دلیل کند که خوشان او را
باید و اگر بیند که متعدد شود و میگرد هم دلیل فرست کند اگر بیند که سرش درو میگرد دلیل
که بر خوشان چنانکه و اگر بیند که پایش درو میگرد و دلیل که بر سرش شش شش است و دلیل
خوار او را و اگر بیند که ترا و داغ میگرد دلیل بود که مال باید و در این سرین کو باید که طبع
و هم مختلف باشد و درم بخوار شدن حاصل شدن درم بود و در پیداری کو بیند که هر دو که
در خواب بیند سخن خوش شود و در پیداری او بود که شغل او کو باید خاصه که درم سفید بود و
اگر درم سیاه بود و بر می خورد بود دلیل بر چنانکه خصوصاً باشد و درم در سینه دلیل بر چنانکه
در سینه درم شکسته بر سخن دوغ بود و اگر بیند که کسی او را در کسب یا در نمان یا در صفت
داد انگشت میخاوی بشود کو بعد او را زشت نکند او را و اگر بعضی از معبران کو بیند که کسی
بیند که درم کوچک یا درم بزرگ باشد و دلیل بر این باشد که درم از وی ضایع کو دلیل که خوش
وی بدید دلیل بود که از به فرزندش لایق و درم و اندک و درم و اگر بیند که درم کوچک
که کرد و باز یافت دلیل بود که از پنج از دلش زایل کرد و اگر بیند که درم باقی یا کسی بدید
داد دلیل بود که او را باقی گفتگوی بود و اگر بیند که درم در تر از دلش زایل بود که او را
بقتل آن خصم یا به دیگران کو باید که بیند که درم در دست است سخن بنفشه شود و درم شکسته
سخن بر آید بود و درم بسیار بود و اگر بیند که درم با عبال خوشی نیست که در دلیل بود
که در میان ایشان گفت و داوری است که اگر بیند که درم شکسته بود دلیل که در میان ایشان
سخن حکم زد و اگر بیند که در خانه بخیر او درم داشت یا بخیر او را و دلیل که بقدر آن مال
باید و اگر بیند که درم بسیار داشت جمع کرد دلیل بود که در میان آن از او حق باز دارد و قوله تعالى
ما لا اعد له بحسبك ما له اخذ و اگر بگردید شد و گفت خوشی بیند دلیل که او را در نزد
ابد و اگر بیند که اندک از وی ضایع کردید دلیل که فرزندش بخیر اگر بیند که درم با عبال
و بسیار یافت دلیل که مال در خانه حلال جمع او را و جای کو باید که کسی در خواب درم سفید

حرف اللام

۵۴

که این دیار را بدو شده لیل که لشکر پادشاه فرستاده کرد و اگر ببیند که او را بدو کرده اند که درین لیل
بود که لشکر پادشاه که در دو و اگر ببیند که او را بدو داشته شد لیل بود که لشکر پادشاه و پادشاه
صلوات که در ندا که ببیند که در خیال زان و با بخورد و بر روی هیچ بدید پادشاه لیل بود که پادشاه
و اما حال آنکه لیل که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
مال خوانده و لیل که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
که در دو و لیل که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
که در دو و لیل که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
عیش و ریالی و قانع کرد و قولش اهل که صید لیل و طعام به شاه که در پادشاه که در دو
شود بود و لیل بود که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
میکرد لیل که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
دست و لیل که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
که در دو و لیل که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
خود عالم و پادشاه که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
مشغول که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
بیریدند و دیگری را بر او کردند لیل بود که امیرالشهر مغرور کرد و دیگری بجای آن نشیند که
ببیند که دست شل شده بود و لیل که بر او را بدو از او اند و در شدت آن او را اند
اگر ببیند که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
که حاجتی محال بود و بدو شادی را بدو که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
در مانده که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک
لیل که در پادشاه که در دو و با جمیع ستانده لیل بود که پادشاه اندک

کے جہان

گروہ دین

که دست است باینکه لیل بود که او را مصیبتی رسد از ملک و او را بجز نهد و ایشان را که بیدند که دست
او بر کس را نویزد از آن شک که بود دلیل بود بر قوه احوال آنکه آنکه بدار که شد اگر بیدند که
چون دستش برید شد قریب می انداخته دلیل بود که دست عصا را باز دارد و هر چه کند داده هر چه
و بعضی از غیر آن که بیدند که دست بر بدن در خواب لیل عمر دراز عیش خوش کند اگر بیدند که دست
را شک بر بدن از هر که که دلیل کند که دروغ گوئی بی امانت بود و باینکه بدار که بیدند که دست بجز
چون چهره در کرم کرده بود دلیل کند که دراز سبک نماز و طاعت کند و غیر آنکه در خواب بجا
آورد اگر بیدند که دست دراز راجی گناه کردند دلیل بود که مصیبتی که در او بر می آید از کسی که دراز
یاری خواهد اگر بیدند که دست گناه و عمارت شد از ترکیه حال خوشی که دست دلیل بر نشا
پیش و منفعتی کند اگر بیدند که پادشاهی کند شک بر بدن دلیل بود که سوگندش در هند
سوگند دروغ کند اگر بیدند که دستش از تر و خوی بل که بیدند که پیغمبر با کسی از اهل این مصلحت
دلیل بود که حقیقا او را هدایت دهد تا بر دست او توبه کند و بخدا ایمان باز کرد و هیچ نیکو دست
پیغمبران و اهل این توبه کند و گویند که دستش بخوبی که بر بدن پادشاهی و اوان پادشاهی
مصلحت بود و دلیل کند بر خبر و صلاح بین اگر آن پادشاه منفعت بدین بود دلیل کند که
و نشاید اگر بیدند که دست دراز شد دلیل بود بر قوه حال و بدین طریقه که دلیل
بود باینکه که داده برسد اگر بیدند که هر دو دست خیزند دلیل بود که بر از خوشی اعناء نماید
و معینان کویند از خوشی آن منفعت نماید اگر بیدند که دست با او می گفتند دلیل بود که معین
او نیکو بود اگر بیدند که هر دو دست خوشی بر بدن شد دلیل کند که جمله قرآن از ظاهر و خوا
استعمل کرد اگر بیدند که دستش چون دست سلطان شد بود و نیز که پادشاهی باید اگر بیدند
که دست راست او زمین شده بود دلیل بود که در وقتش زایل کرد و اگر بیدند که دستها و ادا نشد
می شد دلیل بود که از خبر او مصلحت کرد و که امید آورد اگر بیدند که جانوری که بنا بر بدن نشاند
از دست چپ او بر بدن آمد دست بر بدن شد باینکه که دست او دست بر بدن
شد دلیل کند که از اندک از او زایل کرد و عاقبت کار روی می بود و اگر آنرا نشان بدارد
نا و بیل بخلاف این بود اگر بیدند که دست است شک بر بدن که بدین دلیل بر نشا او می کند اگر بیدند

حرف اللّال

امروز حیات

که دست کسی را بدست گرفت یا دست دو کون کسی را آورد و ندانست که آنکس زند است لیل
 کند که هر او را از کوه و اگر بداند که دست کسی را بدست گرفته و ندانست که آنکس زند است لیل
 بر دست کسی را که در دست گرفته و ندانست که آنکس زند است لیل
 بود او را بر او دست خواهم بستم این از چنگام دو دست بچرخانم و بگردانم و بگردانم و بگردانم
 تمام که به ده مال باز هم بچرخانم و بگردانم و بگردانم و بگردانم و بگردانم و بگردانم
 او بچرخانم که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 دست او را بدست بگیری و او را از زند بگردانی و ندانست که آنکس زند است لیل
 که شوهر کند یا بر کوبد اگر بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 مال و بخت برنج حاصل کرد و دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 وجه بود او را که بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 در خواب بر آن را بخت از زندان بود این سبب بر کوبد اگر بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 داشت و از اهلین بود و بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 و زن بود و بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 در خواب بر سر و وجه بود او را که بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 در وی دستش این سبب بر کوبد اگر بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 دلیل که حاجتی که او تمام بیاورد و مقصودش حاصل کرد و بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 باب پلیدی است و تمام دست او را بدست بگیری و او را از زند بگردانی و ندانست که آنکس زند است لیل
 تمام بدست لیل بود که اگر بخت بود و بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 باید که او را بداند و بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 و روی داشته باشد که دلیل کند که بدست بچرخانم و بگردانم و بگردانم و بگردانم و بگردانم و بگردانم
 اگر بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 از هر جای که بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل

دست بند

دست بند

دست بند

باطل شده لیل بود که بدست کسی را بدست گرفت یا دست دو کون کسی را آورد و ندانست که آنکس زند است لیل
 دست شست تار کرد اما ندانست که آنکس زند است لیل
 صادق علیه السلام فرمود اگر بداند که دست کسی را بدست گرفته و ندانست که آنکس زند است لیل
 کرد و دلیل کند که بدست کسی را بدست گرفته و ندانست که آنکس زند است لیل
 در خواب از آن بیان کرده ام و بداند که دست کسی را بدست گرفته و ندانست که آنکس زند است لیل
 و بداند که دست کسی را بدست گرفته و ندانست که آنکس زند است لیل
 حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر بداند که دست کسی را بدست گرفته و ندانست که آنکس زند است لیل
 خیران مال شست این سبب بر کوبد اگر بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 که کجا بود اگر بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 این سبب بر کوبد اگر بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 بختی است لیل بود که کجا نشانی بود و بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 که بختی است لیل بود که کجا نشانی بود و بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 و بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 که او را از زند بگردانی و ندانست که آنکس زند است لیل
 می خواند لیل بود که از هر فرج باید که بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 حشمتی او را بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 و اگر کافر بود بر اسلام او را که بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 بود بر آنکه کفر کند و بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 از او بود و دلیل بود که کفر کند و بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 کند و اگر بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل
 بگردانم و بگردانم و بگردانم و بگردانم و بگردانم و بگردانم
 و کبر کند که او را بداند که دست بند باشد در خواب و ندانست که آنکس زند است لیل

حرف اول

دست بند

دست بند

دست بند

卷之六

وہ

یُنْیَال

مردی جوان شریف و دلیر ظاهر شد آن حال کند لال کرد این سبب کویا که کسی بدین
میکرد دلیل کند که مصلحت بود بیکر و اینست حقیقتی که هر یک که در دنیا
بر چهار وجه بود اول مصلحت کردن میان مردم و دوم راه دانستن سبب کرد و سبب که در دنیا
معروف میاوردن بدانکه دلایل می بود و مقام را می پذیرد و در دل بدانکه دل باد شاه است
و در قلم بضرها دل دشت و در خانه عقل و خصلت و در میان داشتکار این سبب کویا که
مال جمع کرد بود بخواب که بوی مسدا اما ملک می کرد و اگر بدین دل بیرون می بود و دلیل
کننده صلاح و شکوفایی می بود که خدای عز و جل می خواهم قالو اما فان لم یکم قالو الخ اگر بدین
کردن انشک شده دلیل بود که کارهای دنیا نشو و نشود کرد و اگر دل داشت و ثابت دل بود
که کارهای دنیا که کرد اگر دل با صفت بدین کارگاه توبه یابد که در قول تعالی فلا یغنی
القران ام علی قلوبا و فعالها و اگر دل باور می است خاده بدین دلیل بود که سخت میا کرد
دل را هر دو دست گرفته بدین دلیل بود که هر چه می یابد که ملک کویا که بدین دل داشت
میکرد دلیل بود که مالش زیاد کرد اگر بدین دل چشمه ادا و کثاده شده بود دلیل کند که بنگا
مرح و دنیا را عجب کرد اگر بدین دل اول اخوان بر قاعه دلیل بود که اگر کار ناکردی توبه کند
و بخشنای باز کرد اگر بدین دل از او صفر بر این نامد دلیل بود که میا کرد و اگر بدین دل
و خشنای سبب دلیل بود که هم کرد و اگر بدین دل از دل او کوه می بیند آمدن او کوه از دنیا
انکه دلیل بود که کار نکرد و اگر بدین دل که ان کوه از زمین بر داشت و در خود دلیل بود که با
مسلمان کرد و اگر بدین دل کوه از دنیا بر آورد دلیل بود که ترک میخاند بیکر و بدین دل اگر بدین
کردن او یار و باز شده دلیل بود که با هم و در حال شغلها ناکردن شغل کند اگر بدین دل
دل او در شرف منور بود دلیل بر صلاح دین او کند و اگر بدین دل که در دنیا نیک بود تا وایش
جلایان بود حضرت ائمه و فرمایند که دل بخوابیدن بود و در هر دو ملک مال و دین و دین
فرزندی تمام میخاست چنانچه می شود در هر دو از هم دین هر دو هم شریف و هم شریف
احوال خوش دنیا را بر سر بیکر بدین دل چو سبب خرد و کار دنیا است دلیل بود که با
و غم از دنیا کرد و دنیا را بخوش کرد اندام او را در دین مسکین کند و بعضی از معجزان

44

حرق الله

قُبُل

نائبه

ویند

اگر کسی بیند که دنیای او داشته لیل کند که مرد مدافع او شود اگر بیند که دنیای او خون سال
سنگ یا خر یا کبریا بود لیل کند که مال حرام یا بد مردمان او و ملاقات کند که مانی کوید که
بیند که دم اسب یا مرغ و دست است لیل کند که بر قدیان مال ذوقه یا بد او بیند که در
دست سال حیوان است که گوشه حرام بود و لیل که مال حرام یا بد حضرت شاق و فریاد
دنیای حیوان و خوب و جهاد و جهاد اول تیغ و درم یا دارن ستر مال حرام عیش و راحت
سنگل بر سرین کوید اگر کسی بیند که دنیای او داشت لیل بود که مالش زیاد کرد و بر قدیان
دنیای او بیند که سنگل از شکافت و خون از روی میر نامیده لیل که قدری زمان از نفع کرد
جگر کوید اگر بیند که سنگل از شکافت و از او خون و درم میگیرد لیل بود که بقتل تن سال
جمع کند اگر بیند که دانه و درم سنگل از دانه و از خون بشت لیل بود که از مال حرام نوبه کند
دسته یا سرین کوید که دینه و درم سنگل بود که درم مال بود که درم بکاهه بیدار و یا مال سنگل
بود اگر بیند که دینه و درم سنگل میخورد لیل کند که مال او دینه یا اگر بیند که دینه و درم سنگل
بود که دینه و درم مال او میخورد که مانی کوید اگر بیند که چون کو سفندان دینه و لیل بود
که او از فرزندای بلکه صاحب ابله و دوش بود و دینی و دینی فریاد بود و حضرت شاق و فریاد
که دینه و درم مال بود که دینه و درم سنگل بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود
بود و دندانهای او لاله لاله کند که دینه و درم سنگل بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود
دانه کند که دینه و درم سنگل بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود
باشد و دینه و درم سنگل بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود
دینه و درم سنگل بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود
سپه لیل که کو کند که دینه و درم سنگل بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود
اخر از جانب است بود و لیل بود که دینه و درم سنگل بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود
ماد و دینه و درم سنگل بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود
کو دینه و درم سنگل بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود
و درم سنگل بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود که دینه و درم مال بود

که طعام و شرابه و دروخ میخورد و در ایش میخورد لیل کند که در دنیا کرد و در بیدار
 و در آخره بالی از بود اگر بیدار که فرشته حوی پیشانی او را بگردد و در دروخ انداخته لیل بود
 که بیدار و اعلیٰ منزه و بار و بدیخ بود که اگر بیدار که خود در دروخ شده لیل بود که
 در کاه کردن میخورد و اگر بیدار که از اهل و دروخ چیزی بخورد مانند قوم چید لیل بود که بیدار
 باطل میگوید مشغول کرد که ان علم و مال او بود بلحوقی آنچه کند اگر بیدار که شش بر کشید
 در دروخ رفت لیل بود که شش بر کشید که اگر بیدار که شش بر کشید و دروخ هم خورد و لیل بود
 که مال و پیمان هم خورد اگر بیدار که شش بر کشید که شش بر کشید که لیل بود که در او را کار
 پیش از این پادشاهی جای که بیدار که او را کشان کشان بدو شش بر کشید که لیل کند که شش
 او بکنند که اگر بیدار که شش بر کشید که شش بر کشید که شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 اگر بیدار که در دروخ و دروخ لیل کند که شش بر کشید که شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 که در حضرت مشافه که بیدار که در دروخ و دروخ شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 تعالی بر وی و بیم مبتلا بکاه ستم خود سلطان ستمگر که در دروخ و دروخ شش بر کشید که شش
 مال و پیمان و در باخوردن و در شش بر کشید که شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 لکن بیدار که بیدار که در شش بر کشید که شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 که اندکی و در همان نهاده لیل که اگر بیدار که شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 پاکیزه و چندی و لیل که او را شش بر کشید که شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 چندی لیل کند که کاری کند که از آن متعجب باشد و شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 و بیدار که لیل که در دروخ و دروخ شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 بخلاف این بود که اگر بیدار که در دروخ و دروخ شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 گذارد که در او اگر بیدار که شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 که در دروخ و دروخ شش بر کشید که شش بر کشید که شش
 که با نوبی خانه بود و خداوند خانه و هر نفسا که در دروخ و دروخ شش بر کشید که شش
 اگر بیدار که در دروخ و دروخ شش بر کشید که شش بر کشید که شش

یوشا

ووش

ویل

که در راه

که دینت بشکست لیل بود که خداوند با نوبی خانه صلا که در حضرت صادق فرمود
 که دینت در بیدار خواب بر پنج وجه بود اول که خدای خانه در بیدار که با نوبی خانه سیم و یکم
 چهارم خادم پنج موکل بر خواب و دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 اول که خدای خانه در بیدار که با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 بود که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 جابر کوید که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 که ان که بیدار که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 بعد از پنج بود لیل که کاری بکنند که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 صد و بیست و دو بار در لیل بود که علی اختیار کند که در لیل که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 باید که خفت باشد و در او اگر بیدار که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 بعد از بیست و دو بار در لیل بود که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 که او را فرزند او اگر بیدار که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 و صد که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 و دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 دو کفن خوشی و دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 اگر بیدار که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 و در خاصه غارها اگر بیدار که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 کند و همان گذارد اگر بیدار که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی
 از هر امانت که در دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی که دینت با نوبی

حرکت الد

دیل پایه

دیل پایه

دلیل کند که خویشان و یا او خصم شود اگر بپند که دو راه را می چنی لیل کند که از میان
 تر سنده که در آن بپند که با دو راه با نی که می خواست که او را از آنکه از دلیل کند که از او
 دوست دارد که دوستی و صفت بود که آن کوید که بپند که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 که با کسی جله سازد و او را بپند که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 با وی که جله کند و دوستی و یا می چنی لیل کند که از او
 در خواب می بود از پیاری شاد می از غنمها و درها یافتن از زندان و بعضی از معجزان کوید
 که بشیر و میام خوردن دلیل کند که از پیاری می رسد جای کوید که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 زن بود اگر بپند که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 برین بخوابد با نی چنی لیل کند که از او
 کند که از او خواهد از او دوستی و یا می چنی لیل کند که از او
 داد از وی که می چنی لیل کند که از او
 بود اگر بپند که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 پیوندد بقدرت کتاب از او غم و اندوه می رسد اگر بپند که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 که تا بوقت مرگ از غمهای بناید و هر چند که در صفا تر بود مرگ برتر بود که از او
 دیانت بهتر بود و اگر بخلاف این پندان مرگ مستحکم و فاسق بود و لیال که کوید که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 و غیره یادش نام بود اگر بپند که از او دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 اب و در می خورد دلیل بود که از او در عطا یا با که اگر بپند که از او
 باید که بپند که از او و تلخ بود دلیل بود که در شوه باید که بپند که از او
 دلیل بود که با که از او اگر بپند که از او و سر خوش بود دلیل بود که کوید که از او
 بد که دو راهی را می چنی لیل کند که از او و دران دیان خون در بخش عظم بود و در شیا
 پادشاهان اگر بپند که از آن آب خون الو می خورد دلیل که از او می طبع بد از وی پادشاه اند
 اگر بپند که از او و در شیا با که بود دلیل بود که مرگ مرگ حاتم شای از کوید که از او

و کاب

و نکها

دو راه

و دلیل بود

دلیل کند که خویشان و یا او خصم شود اگر بپند که دو راه را می چنی لیل کند که از میان
 تر سنده که در آن بپند که با دو راه با نی که می خواست که او را از آنکه از دلیل کند که از او
 دوست دارد که دوستی و صفت بود که آن کوید که بپند که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 که با کسی جله سازد و او را بپند که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 با وی که جله کند و دوستی و یا می چنی لیل کند که از او
 در خواب می بود از پیاری شاد می از غنمها و درها یافتن از زندان و بعضی از معجزان کوید
 که بشیر و میام خوردن دلیل کند که از پیاری می رسد جای کوید که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 زن بود اگر بپند که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 برین بخوابد با نی چنی لیل کند که از او
 کند که از او خواهد از او دوستی و یا می چنی لیل کند که از او
 داد از وی که می چنی لیل کند که از او
 بود اگر بپند که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 پیوندد بقدرت کتاب از او غم و اندوه می رسد اگر بپند که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 که تا بوقت مرگ از غمهای بناید و هر چند که در صفا تر بود مرگ برتر بود که از او
 دیانت بهتر بود و اگر بخلاف این پندان مرگ مستحکم و فاسق بود و لیال که کوید که دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 و غیره یادش نام بود اگر بپند که از او دو راهی را می چنی لیل کند که از او
 اب و در می خورد دلیل بود که از او در عطا یا با که اگر بپند که از او
 باید که بپند که از او و تلخ بود دلیل بود که در شوه باید که بپند که از او
 دلیل بود که با که از او اگر بپند که از او و سر خوش بود دلیل بود که کوید که از او
 بد که دو راهی را می چنی لیل کند که از او و دران دیان خون در بخش عظم بود و در شیا
 پادشاهان اگر بپند که از آن آب خون الو می خورد دلیل که از او می طبع بد از وی پادشاه اند
 اگر بپند که از او و در شیا با که بود دلیل بود که مرگ مرگ حاتم شای از کوید که از او

و کاب

و نکها

دو راه

روزی که در آن روز ازین شب بشمار لیل کند که در کای شروع کند پندارد که در آن کار
 خبر است شش بود و اگر بخواب بیدار کند که شب لیل بشمار او بود جابر گوید اگر بیدار
 کرد و از این است و روز شنبه لیل بود که دوست هواد او چنان کرد و او و دیگران
 و این پندار در لیل بود که دوست هواد او اهل غاف بود اگر روز شنبه او را ازین پندار
 دلیل بود که در آن هواد او اهل غاف بود و اگر روز شنبه او را ازین پندار دلیل بود که
 کند که دوست هواد او معنی بود و اگر روز شنبه او را ازین پندار دلیل بود که
 دوست هواد او اهل غاف بود و دوست صفاق فرزند او که بخت روزها اگر در خواب بیدار
 روز او این است بعد از آن دو شنبه بخت روز و شنبه در میان بیدار بود
 مریدان شش این سخن گوید که کسی بیدار کند روز داشت و فراتر از این با لیل بخوابد
 کند که در آخر خود رفت و گاه کردن بیدار کند که بار و غایت و مان کند و این سخن
 گوید لیل بود که طاعت عبادت را کند در راه و صفاق باشد اگر بیدار کند در راه و صفاق
 روز بود لیل کند که گاهی شک طاعت و بعضی استعین گویند که دلیل بر پندار است و بر خدا
 و فرج یافتن و این شد که از بهار و گاه کردن و ام و از این سخن و سخن بود و خاسته
 چون خواب در میان و حضرت صفاق فرزند او که در راه داشت و خواب بر او و خبر بود
 اول از این که در آن شب بیدار شد و در آن گاهان شب و ظهر را بین و شب و نیم
 و بیدار بود و نیم شب بیدار بود و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن
 در خواب بیدار بود و در آن شب بیدار بود و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن
 کرد که بیدار بود و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند
 در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن
 بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند
 اگر بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند
 بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند
 شود اگر بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند

روز بیدار

روزها

مریدان

روزی که در آن روز ازین شب بشمار لیل کند که در کای شروع کند پندارد که در آن کار
 خبر است شش بود و اگر بخواب بیدار کند که شب لیل بشمار او بود جابر گوید اگر بیدار
 کرد و از این است و روز شنبه لیل بود که دوست هواد او چنان کرد و او و دیگران
 و این پندار در لیل بود که دوست هواد او اهل غاف بود اگر روز شنبه او را ازین پندار
 دلیل بود که در آن هواد او اهل غاف بود و اگر روز شنبه او را ازین پندار دلیل بود که
 کند که دوست هواد او معنی بود و اگر روز شنبه او را ازین پندار دلیل بود که
 دوست هواد او اهل غاف بود و دوست صفاق فرزند او که بخت روزها اگر در خواب بیدار
 روز او این است بعد از آن دو شنبه بخت روز و شنبه در میان بیدار بود
 مریدان شش این سخن گوید که کسی بیدار کند روز داشت و فراتر از این با لیل بخوابد
 کند که در آخر خود رفت و گاه کردن بیدار کند که بار و غایت و مان کند و این سخن
 گوید لیل بود که طاعت عبادت را کند در راه و صفاق باشد اگر بیدار کند در راه و صفاق
 روز بود لیل کند که گاهی شک طاعت و بعضی استعین گویند که دلیل بر پندار است و بر خدا
 و فرج یافتن و این شد که از بهار و گاه کردن و ام و از این سخن و سخن بود و خاسته
 چون خواب در میان و حضرت صفاق فرزند او که در راه داشت و خواب بر او و خبر بود
 اول از این که در آن شب بیدار شد و در آن گاهان شب و ظهر را بین و شب و نیم
 و بیدار بود و نیم شب بیدار بود و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن
 در خواب بیدار بود و در آن شب بیدار بود و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن
 کرد که بیدار بود و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند
 در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند
 بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند
 اگر بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند
 بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند
 شود اگر بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند و در آن شب بیدار بود که او را بیدار ماند

حرفه

شش

روزها

وَبُحَانَ

وفیہ

زن

شاخ

بوفن سده اگر بخلاف این بیند دلیل بر رخ و بهمان کند و الله اعلم **حرف الزا** **مترک** **کامل**
 التبعیه مترک است بر کوبید که در بیند که دخی می رود دلیل کند که خبر و سبکی به درسد
 از خوبان و اصل خود مترک کرد اگر بیند که پس قیام و دلیل که عکس بر انده هان کرد و اگر
 مردی بیند که زنی پس او در زنی استن بود دلیل بود که او را پسری آید و اگر زنی استن
 نباشد و بیند که زنی پس او در دلیل بود که بر رخ صعب چیزی بدست و در بر و نکاو و
 اگر بیند که دختر او در منعش بیشتر باشد که آن کوبید که این جواب زن با و شاه بیند که
 دخی بر او دلیل بود که شوهرش کج باشد اگر بیند که پس زاد دلیل غم و اندیش بود اگر مرگ
 بیند که دخی بر او دلیل بود که عکس کرد اگر بیند که پس زاد دلیل کند که کاف و نکو و آن
 وی صادر کرد و از آن کار او نام نیکو در حال منعش کرد و اگر دخی و شین بیند که
 زن نندی او دلیل و تاویل است که گشت حضرت صفای فرمایند که زنی بیند که پس
 بر او در زمان بان پس سخی کند دلیل بر آن باشد و اگر بیند که دخی زاد دلیل بود که
 از قبل او فرزند بی بدید که بهیتر می آید و پیش خویش باشد از این بیرون کوبید که زاعود
 خواب بیند مردی فاسق به بر رو عکوی بود و کارها اگر بیند که زاعی از آن شب با کسی
 بد و او دلیل بود که با کسی بدین صفت شد و کار باطل فریفته کرد اگر بیند که زاعی از آن
 دلیل بود که مردی بدین صفت شد که در جای که زاعی جمع آمد بود و دلیل که زاعی
 در زمان و فاسقان جمع کردند که بیند که زاعی را اشکارا کوفت دلیل که زاعی باطل می آید
 که مان کوبید که زاعی بیند تا و پیش کند هندی بود و اگر زاعی بیند تا و پیش کند بود که
 بیند که زاعی را پوش بر کند دلیل که باز عزیمت ناکند اگر بیند که زاعی را پوش بر کند دلیل
 کند که اصل پس او مصیبت شد اگر بیند که باوی زاعی سخن گفته دلیل بود که از اجناس آگاه
 کرد اگر بیند که زاعی را پس از هوا آمدند و متکشف شدند دلیل که در آن بارش کری با
 اید بعد از آن زاعی جا بر کوبید که زاعی و ندر و هر دو در شلوار او بود و دلیل
 بود که زن نندی با کسی که فشا کنند اگر بیند که زاعی با معالجه کرد و دلیل بود که مردی بود و
 پسند هدا اگر بیند که زاعی با بافت پنهان کرد دلیل بود که در هوا داری باطل جوی بود

اگر چه

اگر بیند که زاعی بمقدار اخلاص او چیزی فرار کند دلیل بود که فاسق باشد و بی اخلاص او
 چیزی بدید و آن این سپهر کوبید که از جمله آگاه که در خواب بیند که از سپهر خبر نگیرد
 زان سینه زد و بهای بود و آن سینه مصیبت غم خوردن باشد بر اگر شیخ دلیل جدا
 بود و فتن کردن جاسوس از تار و پود بود و الحمله دلیل زان در خواب هیچ منفعت ندارد
 حضرت صاف زان کوبید که زان بخواب بر حجاب بود اول غم و اندیش دوم بیخوشی و سیم مصیبت
 خصی پسین زان که العا سبب کوبید که اگر بیند که دخی بر او دخی یا در کعبه او زان الله
 میباید دلیل که از پادشاه مردم آن مقام را بر رخ رسد اگر بیند که با زان باران و باد شد و فتن
 و برق بود دلیل که در اخلاص و سخی مضرت باشد که مان کوبید که زان باران بخواب دیدن
 دلیل بر غم و فراخی و باقی کند که بیند که با زان برق همی دخی پس دلیل بود که اصل آن دیار
 لایح و بهمان کوبید که رسد حضرت صفای فرمایند که دلیل زان در خواب بر رخ و صبر بود و کوبید
 در هم خست و سیم لشکر چار و خط پنج بهمان زد و بدانند که در خواب نیست که زان بود و فتن
 او و او کوبید که سبب کوبید که دلیل آن در خواب شمر طاع بود اگر بیند که زان دخی
 از اقدام او بیگانه دلیل بود که دشمن را خبر کرده و بر قدر آن خود که خورده بود از مال و نصیب
 کرد اگر بیند که زان از اندام خوب جدا ساخت و بکشد دلیل که در دشمن ظفر باید که مان
 کوبید که زان عیب بود که مال بیگان خورده و زان خور اگر بیند که زان سبب بر روی جمع شد
 و خور و زان بیگانه دلیل بود که بعد از آن خون از مال و غصه شود و عکس کرد و عیب کوبید
 که زان اندام او بود که زان اندام او غم یک کزندی عیب کرد دلیل که از دشمن هیچ کزندی بوی
 نه سدا کوبید که زان در کلوئی شده دلیل بود که دشمن در خانه او بود و بقدر مضرت که زان
 ند و او رسید از دشمن مضرت بیند زان این سپهر کوبید که اصل زان در خواب عیب شد
 بیند خواب بود اگر زان داشت که بیند دلیل که از کارش شکست و بر تو کرد و اگر زان او را
 بود که زان بیند دلیل که کار او قوی کرد و عیش و فراخ کرد اگر بیند که زان و سبب
 بود که کار و معیشت ضعیف کرد اگر بیند که چشم زانوی او شکست بود دلیل که کار او بشا
 کرد و دنیا زان خلق کرد و اگر بیند که چشم زانوی او میقتاد دلیل که کار او در دست او نشو

حرف الزا

مترک

کامل

زن

زا نو

که تا گوید که زانو در خواب کار و کسب معیشت مردم بود هر چند که سخت بود کار و کسب
 است و بود و اگر کسب بود بخوابن بود جای که گوید زانو در خواب کار و کسب جایگاه
 و عظام مردم بود و هر چه زانو و مفصل است زانو بیند تا پیش چنان بود که مادر مردم زانو بداند
 و مادر عرفان و ریت که بی خوشی او و مساند که می باشد این سپهر گوید که بیند که زانو
 با خود دلش با کسی بوی داد و دلیل بود که بیند با او در هنر باشد و مردمان مدبر در
 شنای او گویند که بیند که زیاد بوی ناخوش داشت دلیل که مردم نکوهشی کند گویند که
 زانو هیچ بوی نداشت دلیل که نکوهی با کسان کند که از او متن ندارند گویند که زانو هیچ بوی
 دلیل که عبا لان او با او به هنر باشد و حقش نشان فرماید که زانو در خواب بر چنان وجه
 بود و دلش در هنر است و حقش نشان فرماید که زانو در خواب بر چنان وجه
 زبان در میان خداوندش بود و مدبر کاهها که در دل او بود از افعال و فضا این سپهر گوید
 که بیند که زانو در خواب بر چنان وجه بود و دلیل که با کسی خصوصیت نشد دلیل که چرخ و صلاح او بود
 اگر با کسی خصوصیت نشد دلیل بود که بوقت حجت زانو نشد که گویند که زانو در خواب
 یا در عرض زیاد شد دلیل که بوقت حجت زانو در وان بود و بر خیم ظفر باید که زانو گوید
 که بیند که او را در زانو نشد دلیل که حجت عالی او را علم و دانش روزی کند که بیند که از دست
 خود باز آید و تا سخن نگوید دلیل که از باطل کوفی نگیرد و خواست اختیار نماید گویند
 که زانو بر چرخ نشان نشد و دلیل که سخن گوید که حقا خدا باشد که بیند که کسی زانو
 در همان او شاهد دلیل که او را قوتی حجت بود و از کسی در سخن که بیند که زبان کسی میگوید
 دلیل که از آنکس علم و دانش حاصل کند یا گوید که کسی بیند که زانو نشد که شد بود
 بود بر نشان این و در سنای او که بیند که در دلیتی را و زبان بریده دلیل که چیزی بدو پیش دهد
 کوتاه و زانو نشد که زانو را زانو بریده دلیل که برده و دست او در میان کرد و
 و از او شکار کرد و گویند که زانو را کلام گرفته بود و دلیل بود که حق با او ای و انکه کرد
 و انزال گوید که بیند که زانو و قوی و سطر بود دلیل که مناظره و سخن بود و بر خیم
 کتک گویند که زانو او را نشد دلیل که در دست سخن دید کوی بود و در میان زانو از چنان

زبان

زبان

که

که بیند که زبان که دلیل بود که بهما و بجان کرد که بیند که زانو نشد که زانو دلیل بود
 که هر کسی بجان گوید که هر کسی گواهی می دهد که گویند که زبان او می رود بود دلیل
 بود که از بین خویش در هیچ دیلا افتد که بیند که زبان او با مس کرده بود دلیل بود که
 کتک او را و اما مال حاصل کرد بر خیم اما مس زبان اسمعیل اشع گوید که کسی بیند که زانو
 او را زانو بود دلیل که کسی در غم کند یا در غم کند و اگر کسی بیند که زبان او
 او بخت بود و دلیل شایسته بود دلیل که در میان مردم منافق کند که بیند که در اصل زبان
 هیچ نداشت دلیل بود که از شغل هم فرماید و دشمن بر او خیر کرد و اگر بیند که سر زانو نشد
 بود حنا که هیچ سخن نشد که دلیل بود که شغل او بیشتر بود که دلیل بود که زانو گویند
 که زانو نشد که دلیل بود که شغل او بیشتر بود که دلیل بود که زانو گویند
 در خواب بر شش وجه بود اول حکمت دوم ریاست سیم ترجمان چهارم حاجت پنج دلیل ششم
 یازدهم سخن گفتن بر زبانهای مختلفه و در سخن بیان نیکم زانو بر چنان وجه بود که زانو
 در خواب بر چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو
 نقصان کرد و حجت صادق فرماید که دیدن زانو بر چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود
 سیم حال بر سوارین سپهر گوید که کسی خواب بیند که زانو در چنان وجه بود که زانو
 یاز کرد و دیگر خبر غیب نماید که بیند که زانو در چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود
 و زانو بر چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو
 او را منفعتی سدا که بیند که زانو در چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو
 زنجیر و سخن که حق بود به زبان همان اگر زبان مرغ فرد بود دلیل بود بر چنان وجه بود که زانو
 مرغ فرد نبود دلیل که کسی که در سربلجام متغایب از چشم این سپهر گوید که زانو در چنان وجه بود
 که زانو در چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو
 بیند که زانو در چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو
 باید که زانو گوید که کسی بیند که زانو در چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو
 خون که زانو در چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو در چنان وجه بود که زانو

حرف

زبان

زبان

زبان

زبان

وزیر کی چوب

فَقَالَ

سید محمد رفیع

حرف الزايم

زوک

زری الو

زویہا

[illegible]

مشك

روینج

五

وَعَفْرَان

و غن

۱۲۳

ورسد و اگر آنچنان بر دانی بیند و ابلت بود دلیل که او را پس یاید و پادشاه کرد و او اگر
 بیند که زعفران در دست او سپرد دلیل بود که اگر آن است بود و فرزند نه و او در مابطن علی اند
 بر و در حضرت صفای تو میاید که بدین زعفران خواب بر چنان وجه بود اگر پادشاه متواضع
 و قهر بر زکوری ستم فرزند خاتم مال دفعه زعفران سپهرین کوید که دقت در خواب خود
 اندون دقت بود اگر بیند که دقت داشت با کسی بدو داد دلیل که در درج و اندون کوید
 کرد و اگر بیند که دقت خورد دلیل که عزم و اندیشه از بسبب عیالان بود و اگر بیند که زعفران
 یا کسی بدو بخشید از آنجا سپهرین را نکند دلیل که اگر اندون خلاصه باید جا کوید اگر
 بیند که دقت بر جرات خدا در دست کرد بدلیل کند که از کسی خبر و راجع باید اگر بیند که
 جانی از زعفران لوده کرد بدلیل بود که از وی کاری و وجود باید که نامی از آنجا حاصل آید
 لکن از سپهرین کوید که دقت مال در خواب بدین دلیل بود که مانش نهاده کرد اگر بیند که
 نظر میداد دلیل بود که ناز و تسبیح کوید و دستکاری باید بود که تعالی قدان علی المؤمنون الکر
 هم فی صلواتهم و اگر دلم دارد و زود بکند و اگر میار بود شفا باید و اگر دقت در و روی ظنی
 باید که کافی کوید اگر کسی بیند که دقت مال میاید مال او در حق بود قبل دفع کرد و بقیه
 رسول الله فی مایه حصن اموالکم باز لکن بعضی حصن کسب مالهای خود و از لکن دادن
 جا کوید اگر کسی بیند که دقت مال میداد دلیل که مانش نهاده کرد و حضرت صفای تو فرماید
 که دقت مال اندون در خواب بر دقت شد بود او که بشارت و قهر و خبر و برکت ستم و روشن
 بودن کارها مشکل چهارم قضا حاجت بخیر و دشواری ششم از غم فرج یافتن هفتم زیاد و کمال
 زکال سپهرین کوید که زکال بخوابیدن مال حرام بود اگر بیند که زکال از رجا میفر کوید یا
 کسی بدو داد دلیل بود که او را مال حرام حاصل کرد اگر بیند که زکال را از خدا و از شر فرقت
 دلیل کند که آن مال پادشاه یا پادشاه معامله کند از وی میاید باید و اگر بیند که جمله یا
 اندون زکال سبکوید دلیل کند که وزیر از سلطان غم و اندون رسد زکال بر سپهرین کوید
 اگر بیند که یکی از علایق زکام بود یا خود را دلیل کند که روزی اندک بهار کرد و زود شفا یافت
 و هر چه چکه زکام صفت است بیماری و بیش بود که کافی کوید که زکام بدین دلیل کند که

زفت

زکوة

زنگار

نظام

از بهر کشت و بستان که لیل که بشغل از آن مشغول که به و از قبل از آن مشغول باین از من
 نعمتی بدست آورد اگر کسی در پیش از امانان بپندد لیل که کارش بگوید و نوی که بدو اگر
 از من با خراب بپندد لیل که کارش ضعیف کرد با کسی او را خفتو افتد و اگر کسی خود را
 دور از من بپندد لیل بود که او را با کسی استازی بود با کسی را شکست بخورد اگر کسی خود را
 در میان کشته بپندد و در میان آن کل بر آمدن بپندد بود که در بیار شد بر او بوی کند
 از او خفتو افتد و اگر بپندد که افشای آن کل از و بخت لیل باشد که فرزندش نماند اگر بپندد
 که او را در میان و در میان او را خفتو کرد و بپندد که لیل باشد که از او شاه مسک
 باید خفتو صاف و تم نماید که دیدن و من در خواب چهار وجه بود از آن دویم و نیستم
 مال چهارم و لا بد یعنی در میان و دل از آن کسی که بپندد که در خواب شادی و مشغول
 مره باشد و در پیغم نباشد و شغل اینها و نیز بپندد زن در خواب شادی و مشغول
 باشد و شادی دیدن زن و در آن و بپندد که خالی و بپندد که در آن و بپندد که در آن
 که در خواب بپندد زن باشد که معرفت نباشد و در خواب هر نفسی بپندد و در آن
 لاغری و تنگی بود و زن شادمانا است و در آن بپندد که بود و بپندد که در آن و بپندد که در آن
 و بی مرادی باشد که بپندد که او را چون مرغان خفتو بود و لیل بود که او را در آن
 بود با اینست و شود و فرزند آورد و اگر زنی جوان بپندد که بپندد که در لیل بپندد که در لیل
 دنیا بود و اگر زنی بپندد که او را خفتو بود بپندد که در لیل بود که او را و کادی نشد و در آن
 اید و اگر مردی بپندد که در آن است و در آن بپندد که در لیل که در آن بود که او را و اگر
 بپندد که مرگ کرد و در آن بپندد که او را بپندد که در لیل که در آن بود که او را و اگر
 زن معطل بود و لیل که در آن بپندد که او را بپندد که در لیل که در آن بود که او را و اگر
 و بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 بپندد که کسی باز نماند و در آن بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 مره مان بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 بپندد که کسی زنا و از آن بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را

زن

دلایل بود که بخفتی و در حقیقت حقیقت در میان دیدن در خواب بر شش وجه بود و اول
 و معقول بود که در بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 سکون بود که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 از خصم بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 جابر بود که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 در میان بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 و لیل بود که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 اختیار کند و در آن بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 شود اگر بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 خاص چون بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 زنی بدو را از آن بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 مشغول بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 هوا و بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 که در آن بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 و من بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 که در آن بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 مال و بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 خادم بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 و بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 از معنی که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را
 و خواب بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را بپندد که او را

حرفه زن

زن

زن

زن

که او زنجیر را بکشد و بپندد لعل کند که از گناه تو بر کند و بچندایش با از کرد جای
 کوید اگر کسی بپندد که در کردن زنجیر داشت لعل بود که مظالم و در کردن دارد و اگر بپندد که
 بر دستها داشت و لعل که مال کسان و ادست و ازی کند و از علم نیندیشد و اگر بپندد که
 بر پاها زنجیر داشت و لعل که در خانه کسان معصیت می نمود شود زنجیر بر سرین کوید که زنجیر
 در خواب بر سر خاندان بود و خداوند شغل بسیار بود اگر بپندد که زنجیر او سطر بر وزن بود و لعل
 بود که از هر مردمان و اهل بیت خود را و حقیر کرد اگر بپندد که از زنجیر او خون روان شد لعل
 که بر قدردان از هر خاندان زبانی بوی سست و بعضی از معاینه کوید که در کاف و کاش نقضا
 اندر زندان این سپهر کوید اگر کسی بپندد که در زندان شد و از زندان هرگز نماند بود و لعل
 بر هلاک بود و در زندان بچو کوید بود و اگر زندان معرفت بپندد لعل بر انداخت و مقصر
 کند و اگر بپندد که در زندان بر پای داشت و لعل که در دلی باشد بر همان کرمان کوید که اگر
 خداوند خواب مسطور بود و خود را در زندان معرفت بپندد لعل که بر کف جایابد و اگر کسی
 باشد از زنجیر شغل های دنیا او را و اندک بود اگر بپندد که ماموری ندان بان باشد همیشه
 و لعل که کار بسته او را امید گشایش بود و خضر صادق فرماید دیدن زندان در خواب چون
 معرفت بود خلاصی یافتن و عاقبت نیکو باشد قوله تعالى قال رب انجني من هذا السجن انما يدعونني
 اليه رجوع محمول بود و لعل کوری غم و اندک بود چنانکه يوسف فرمود انجني من السجن
 و منزل السجون و نجات الاصدقاء و مناله الاعداء یعنی زندان بخوابیدن کور و بلاست
 از مایه کرم و دوستان و خرم کرم و دشمنان و اگر بپندد که در زندان شد و در دیوار آمد
 و لعل کند که خداوند قیامی بسیار نیکو را بر سپهرین کوید که در تکرار در خواب غم و اندک بود
 خود در و لعل بر هلاکت کند و انچه دیدن و تکرار هیچ خبر و نفع نباشد و نکلا
 سپهرین کوید که دیدن و نکلا در خواب و لعل چنان خست بود اگر کسی بپندد که اشتیاق نکلا
 داد و لعل که با آنکس گفتگوی کند جای کوید اگر بپندد که نکلا درین داشت با کسی بوی داد
 و لعل که وی با کسی خصوصت افشاد نکلا سپهرین تا دریل آورد و اگر نکلا سپهرین
 داشت لعل که در بابا مر جاها عامی خصوصت افشاد نماید این سپهرین کوید اگر کسی بپندد که در

نخ

زندان

زنگنه

زنگنه

زنگنه

خود متکبریت چنان پنداشت که هرگز موی نداشت لعل که کار او بسته کرد و اگر بپندد که
 زهار او موی بسیار سنبل داشت لعل که عکیز و مستند کرد و نسبتان و اگر بپندد که زهارش
 زنجیر و دردی بدید و لعل کند که بقدر آن و زهر او دردی و زنجیر حاصل کرد و حقش شاق
 زربا بد که زهار و زنجیر و وجه بود و اول آن دوم مال هر چه بود و نقضا که روان بپند
 تا و لعل آن بون و مال دی افتد زهر این سپهرین کوید که زهر در خواب مال حرام بود و هر چه
 و کشش با حق بود و اگر بپندد که زهر میخورد و لعل کند که بقدر آن مال حرام خورد و با خون
 حق بپندد و اگر بپندد که زهر خوردن زهر اماس گرفته و لعل بود که مال حرام حاصل کند
 که همان کوید اگر بپندد که زهر الوده است لعل بود که بکاری حق بر ص کرد و بعضی
 معاینه کوید که زنجیر بر می بندند و او را بداند سخن از لعل کند و اگر بپندد که زنجیر از آن
 کوید سینه لعل کند که بقدر آن زنجیر زنجیر و زنجیر بدست و در بعضی از معاینه کوید
 که زهر خوردن و لعل بود که از کسی خشم فرزند خود حقش شاق فرماید که زهر در خواب
 بر سر و در مال حرام بود و دوم زنجیر کار سیم غم و اندک چنانکه خشم فرزند خود
 بچشم نفع کند بر سر حاصل کرد زهر این سپهرین کوید که زهر مردم را اگر کسی بخواب بپندد که
 میخورد و لعل که خشم مردم فرزند خود را کوید که زهر چهره پایانی میخورد و لعل که بقدر آنکه
 خورد و بود مال حرام باید که بپندد که زهر روان میخورد و لعل که بدخوی خشمنا کرد و
 ساز کاری کند جای کوید اگر بپندد که زهر مردم مان الوده که بدید لعل کند که از او زهر
 جوید و اگر بپندد زنجیر زهر چهره پایانی الوده که بدید لعل کند که لباس حرام پوشیدن
 این سپهرین کوید که کسی بپندد که زنجیر و دست داشت زنجیر از زنجیرین هیچ سلاح دیگر نداشت
 و لعل او از زنجیری بود که بپندد که زنجیرین سلاح دیگر نداشت لعل که او را نداشت و زنجیر
 منفعت است بر سپهرین زنجیر باید جای کوید اگر کسی بپندد که زنجیر و دست داشت و زنجیر از زنجیرین
 هیچ سلاح دیگر نداشت لعل کند که او را زنجیر باید که بپندد که زنجیرین می انداختند
 که آنکس از زنجیری بود که بپندد که زنجیرین زنجیر میخورد و لعل کند که زنجیرین می انداختند
 زنجیرین که بپندد زنجیرین را در خواب خورد و لعل غم و اندک بود زهر که بطعم تلخ و ناخوش باشد

حرفه

زهر

زهر

زنجیر

زنجیر

منہجہ

نزلہ

منہا

عشرهما

حرف السين

七

ساطو

ماعد

فنا

بروز بود و نادانان در میان ایشان که در میان سبیل این سهرین کوید اگر بیند که در چشم سبیل است
چنانکه چیزها را میخوانند بدید که بر قد و تار یکی چشم در بر او نقصا افتد خاصه چون چنان
سیاه او را اما اگر چشمهای آنقدره او در سبیل است و لیل کند که در راه بدید هماندا که بیند
که چشمش است و داشت و سبیل داشت و لیل کند که فرو نشیند و پاد کرد و یا از روی مفارقت جوید
اگر بیند که پلک سبیل از چشم او بر کوفت چشمهاش در دست گردید و لیل بود که بدست عالی بود
کنند آن عال را و بر او دیار و دیار سا کرد و بعضی از معلمان گویند که فرو نشیند و پاد کرد و یا از
شفا باید و اگر در عین بود و داشت و لیل کند که سبیل این سهرین کوید که سبیل در خواب بر روی
مناظر بود که بدستش مال ضایع کرد که آن کوید که سبیل در خواب بدید که کینه باشد با آن
اگر بیند که سبیل در روز اگر کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن
او شکست با ضایع شد و لیل کند که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن
شد و لیل کند که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن
ان کینه و حرام و از آنکه منقطع شد و صاف و نرماید که بدید که سبیل در خواب بر روی
بود او از مردم منافق و بدست سیم خادم چنان کینه بدین ششم صلاح بن هفتم خبر بدین
هم سهرین از آنکه کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن
اگر بیند که مرده سبیل این سهرین کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن
که سبیل نباشد اگر بیند که سبیل این سهرین کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن
ان دیار خطا و تنگی نباشد از حضرت صفا و نرماید که بدید که سبیل در خواب بر روی
بناد منته و هم خطا و تنگی سیم سخن و معش سبیل این سهرین کوید اگر کینه بدید که مانند سبیل
او سبیل و زبانه لیل کند که از کسی گزند می سبیل بقدان سبیل که از سر او فرود آید
اگر بیند که این علامت از روی لیل که بدید که از کزندی می که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن
فرود آید و در لیل کند که بیغم کرد و سبیل که همان کوید که سبیل این سهرین کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن
و بعضی از معلمان گویند که سبیل در لیل کند که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن
لیل بود که سبیل این سهرین کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن کوید که کینه باشد با آن

سید

سبوی

منہجی

سبق

سفیلا

344

[illegible]

حرف السين

سفيد مهره

منار کا

خود شاه بینه لیل کند که او را فرزندانی باشد که با او بود اگر بداند که سناوکان منقول
شدند و لیل که پادشاهان مستقر شوند و کارشان بداند که سناوکان سعادتمند جمع
شدند و حالشان بهمان بود و لیل بود که احوال پادشاهان میگویند و سناوکان بود که
سناوکان را همی خود لیل که ان پادشاه و پادشاهان سناوکان از خانه او آمد
و لیل بود که او را و فرزندانش که پادشاه کردند اگر بداند که سناوکان مطیع و فرمانبردار
شدند و لیل بود که پادشاهی باید که سناوکان سخی میگویند که لیل بود که پادشاه عادل
و دادگر بود و اگر بداند که پادشاه ظالم و ستمگر بود و اگر بداند که سناوکان با هم جنایت
بر روی میگردانند و لیل که در اندام و جنت کاو و او را میگردانند که سناوکان داور گرفتارند و سناو
نها و لیل که مال حاصل کند جای که بداند که از جمله سناوکان یکسان و در برابر وی انصاف
و بی طرفی کرد و بداند که او را و لیل که او را فرزند میگردانند و لیل که بداند که سناوکان
که طالع در میان خود است لیل کند که لیلش نهد و کرد و اگر بداند که سناوکان و لیلش نهد
کند که بر روی از لیل که پادشاه سعادتمند کند که سناوکان بداند که سناوکان که مردم بوی دادند
و لیل بر روی منصف کند و بداند که سناوکان که مردم آنها را بر میگردانند و لیل بر روی منصف کند
صادق و بر مایه که بداند که سناوکان در خواب بر روی بود و اول غنایان و دین عالمان و سناوکان
چهارم خلفای پنج و زوایا شکم و دین هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم و دین هفتم و دین هفتم
که بر سناوکان و سناوکان لیل بود که با بر سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان
کویند که در دین و مردمی مصلحتی بخوابد که سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان
معبر کند لیل بود که کار و مصلحت با قاضی غیر پس و ان هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم
کویند سناوکان در خواب بداند که سناوکان و اول غنایان و دین هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم
و لیل کند که از مردمی مالدار و دین و نفع و مال حاصل کرد و اگر بداند که سناوکان و سناوکان
با نفع و لیل کند که از مردمی مالدار و دین و نفع و مال حاصل کرد و اگر بداند که سناوکان و سناوکان
اسلام بود اگر بداند که سناوکان و اول غنایان و دین هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم
سناوکان در خواب خداوند خانه بود اگر بداند که سناوکان و اول غنایان و دین هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم

سناوکان

خانه خداوند کرد و اگر سناوکان خانه نوری بداند که لیل بود که قوه و اقبال خداوند خانه سناوکان
صفا و نفع و لیل که بداند که سناوکان در خواب بر روی بود و اول غنایان و دین هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم
سناوکان در خواب بر روی بود و اول غنایان و دین هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم و دین هفتم
بداند که در میان سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان
مصلحتی خاص چون بداند که در میان سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان
با نفع و لیل بود که پادشاهی باید که سناوکان سخی میگویند که لیل بود که پادشاه عادل
و دادگر بود و اگر بداند که پادشاه ظالم و ستمگر بود و اگر بداند که سناوکان با هم جنایت
بر روی میگردانند و لیل که در اندام و جنت کاو و او را میگردانند که سناوکان داور گرفتارند و سناو
نها و لیل که مال حاصل کند جای که بداند که از جمله سناوکان یکسان و در برابر وی انصاف
و بی طرفی کرد و بداند که او را و لیل که او را فرزند میگردانند و لیل که بداند که سناوکان
که طالع در میان خود است لیل کند که لیلش نهد و کرد و اگر بداند که سناوکان و لیلش نهد
کند که بر روی از لیل که پادشاه سعادتمند کند که سناوکان بداند که سناوکان که مردم بوی دادند
و لیل بر روی منصف کند و بداند که سناوکان که مردم آنها را بر میگردانند و لیل بر روی منصف کند
صادق و بر مایه که بداند که سناوکان در خواب بر روی بود و اول غنایان و دین عالمان و سناوکان
چهارم خلفای پنج و زوایا شکم و دین هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم و دین هفتم
که بر سناوکان و سناوکان لیل بود که با بر سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان
کویند که در دین و مردمی مصلحتی بخوابد که سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان و سناوکان
معبر کند لیل بود که کار و مصلحت با قاضی غیر پس و ان هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم
کویند سناوکان در خواب بداند که سناوکان و اول غنایان و دین هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم
و لیل کند که از مردمی مالدار و دین و نفع و مال حاصل کرد و اگر بداند که سناوکان و سناوکان
با نفع و لیل کند که از مردمی مالدار و دین و نفع و مال حاصل کرد و اگر بداند که سناوکان و سناوکان
اسلام بود اگر بداند که سناوکان و اول غنایان و دین هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم
سناوکان در خواب خداوند خانه بود اگر بداند که سناوکان و اول غنایان و دین هفت و زوایا و دین هفتم و دین هفتم

حرف سناوکان

سناوکان

سناوکان

سناوکان

سرب
سرخ‌دان
سرخ‌د
سرفید

حرف الثين
سركه
سركين

سہرا کیرا

سرخ

سطح

و چون بدلیل بود که کسری صاحب مال حاصل کند سفر او سپهرن گوید که در بدین سفر
 در خواب بدلیل غم و اندوه بود و در بدین آن هیچ خبر نیافتد سفر کردن این سپهرن گوید
 اگر کسی بدین سفر کرد و اینجا که درین خبر قرار اجتناب بود که بدلیل بود که حالش تنگ و درد
 اگر اینجا که رفت بدین اجتناب بود که بود و ناویش بخلاف این بود که مان گوید اگر بدین سفر کرد
 و ندانست که بجا میرود و بدلیل بود که ازین جدا کرد و از سرای خود دلبری و بیکر و در آن بود
 قوی میرفت با قوی بود و او آمد بدلیل که حالش متغیر کرد و در آن بصلح انداخته بود که
 بدین سفر کرد و باین و ساز بود بدلیل که حالش با کارش تنگ و درد و اگر بخلاف این بدین بدلیل
 که کارش تنگ و در سفر این سپهرن گوید اگر کسی بدین سفر نمود و بدلیل بود که مالش
 یابد و کسری صاحب مال بخیر و اگر آن سفر چنان بود که در آن کسری نداشت بود و اگر
 بدین سفر چنان و لغت داشت بدلیل که از کسری منفعت یابد و سفر چنان در سواری بود
 بود که ملک گوید که بدین سفر در خواب بدلیل هر سفری بود یا منفعت هر چند سفر در خواب
 تنگ و در بدین بدلیل که منفعت بدین سفر و اگر کوچه هر بدین بدلیل که منفعت آن
 کمتر باشد و منفعت شاق فرمایند بدین سفر و در خواب چنان وجه بود اول که بدین سفر چنان
 سفر چنان که بدین سفری که این سپهرن گوید که بدین سفر و در خواب بدلیل بود که
 بدین سفر چنان که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که
 و بیکر و در بدین بود که مال جمع کند و از آن خبر بدین سفر و در خواب چنان که بدین سفر
 این سپهرن گوید که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که
 برسد اما بدین و منفعت بود و بعضی معین گویند بدلیل که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که
 گوید که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که
 سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که
 کند که مال او تلف کرد و اگر اسباب بود هر بدین بدلیل که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که
 و بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که بدین سفری که

سفر

سفر کرد

سفر

سفر کرد

سفر

سفر

سفر

بود و از عیش و شادی و شمع بود و از حج اگر بدین که سکه بیکر و بدلیل بود که از شمع
 شمع شمع بود اگر بدین که سکه و از بیکر و بدلیل که او را از شمع که سکه اگر بدین که سکه
 او را و همان سکه او را شمع بدلیل که از شمع شمع کرد و خواطر او را گویند که جامه او را
 و بدلیل که در مالش نقصان بدید و اگر بدین که سکه و بدلیل که شمع و بدین که سکه و بدین که سکه
 کند اگر بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 کرد و بدلیل که شمع و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 کند و کار او را و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 که بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 بیکر و بدلیل بود که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 ظاهر اگر بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 چنان و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 از جمله عیش و شادی و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 در عیش و شادی و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 گویند که بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 بود و شمع و عیش و شادی و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 تنگ و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 بر خود میباید بدلیل که بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 مال و خواسته بود از عیش و شادی و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه
 قدر و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه و بدین که سکه

سفر

سفر

سفر

سفر

اگر بپند که کسی سکره نمیدارد دلیل که از سختی خوش گردان گشتن خوش شود کرد اگر بپند که
 سکره او بشکست یا ضایع شد دلیل که حرفی در ضایع کرد و بعضی آن عزیزان گویند که سکره در خوا
 بر سر و جبهه بود اول فرزند دوم عیال سیم دوستی و برادر بود و اگر سکره در خواب بپند که
 اگر بپند که سکره تو را بکشد و دلیل که کثیر از خویشی بخرد و اگر بپند که سکره او بشکست یا ضایع
 کرد دلیل که کثیر از او جدا شد کرد و در سختی شاق و غم بپند که سکره در خواب بر سر و جبهه بود
 اول زن دوم کثیر از سیم خادم چهارم توأم و پنجم صلاح حال ششم عمر بلند هفتم مال غنیمت
 هفتم سخن خوش و هفتم برادر از خیمه زنان سکه بر سر سبزه گوید که سکه بر در خواب چون شیر بود
 خوردن آن مال در روزی بود که نشاید شد و چون ترش بود دلیل که مال با غم و اندوه بدست
 آید اگر کشا گوید اگر بپند که سکه بر خواب بپند که اگر شیرین بود شایه بود اگر ترش بود بیماری و دراز
 کشد صلاح بد آنکه صلاح بنای از آن جنب بود و آن دلیل که بوی بد بود و در آن سبزه
 گوید اگر بپند که صلاح پوشیده بود و در میان ایشان بیکانه بود دلیل که کمال جمعی نان بجا
 نعره زنی و در آن کشد که بوی مکرر می توانستند نمایند و اگر آنکه در ایشان بود دلیل که در
 دامن آن مکرر می بوی نه که کمالی گوید اگر کسی خود را با صلاح و پشاهی می خورد و آنقدر
 پیران باشند دلیل هر دو شایه و نشان آید و کند که بپند که با صلاح بپند که آن داشت یا هر یک
 دلیل بود که خداوند جاه و دولت کرد و اگر بپند که از آن الهی که بدان جنب کنند ضایع کرد و دلیل
 که نقصان از آن بود اگر بپند که با کسی جنب کند و اگر بپند که در خواب بر سر و جبهه بود
 کند که با کسی جنب کند و اگر بپند که کسی را از دلیل کند که رانکس و از زبان کرد و اگر
 بپند که کسی را بر سر بزد دلیل کند که در سخن بخت گوید یا بهر باره بیغام اگر بپند که کسی در بخت
 بزد دلیل که رانکس و مضرت رساند جا و گوید اگر بپند که کسی را از سخن بزد و ندانند که در دلیل
 و بر از کسی مضرت رسد اگر بپند که در از ترسم جمع آمد دلیل کند که بزدان مال حرام جمع کند
 اگر بپند که بزد ترسم کرد که شایه سخن بهر دلیل که از وی مال و نعمه بداند آنکس سلسله شایه و
 اگر بپند که در حجب سگی را بر بپند که سخن بزدان گوید و در میان ایشان جدا افتد
 اگر بپند که سرش را بر بپند که سخن بزدان گوید و بزدان گوید که بپند که با بپند که بپند که بپند

سکینه

کلاه

کلاه

کلاه که آنکس مال نظامش قطع کرد و در سختی شاق و غم بپند که دلیل که صلاح در خواب بر سر و جبهه
 بود اول کلاه و سیم بزرگ سیم در دل چشام و کلاه بپند که با سیم ششم حصن حصین و صلاح
 بخواب بپند که پادشاهی بود و داد و در ضعف و زوال سلام این سبزه گوید اگر کسی خواب بپند که
 دوستی بر وی سلام میکرد دلیل که در سخن با وی صلح کند اگر بپند که کسی در خواب بر سر و جبهه
 دلیل که در سخن بر وی و دوستی و اشتیاق کند اگر بپند که بر سر و جبهه سلام کرد و هرگز آنکس را ندان
 بود دلیل که این که در از عذاب و عتاب و اگر بپند که بر سر و جبهه سلام کرد و در خواب بر سر و جبهه
 دلیل که در سخن بر وی و دوستی و اشتیاق کند اگر بپند که بر سر و جبهه سلام کرد و در خواب بر سر و جبهه
 و بخاره بوده باشد جواب سلام آنکس را داد دلیل که در میان ایشان جدائی افتد و در میان
 ایشان بخاره پدید آید یا شایه که گوید اگر بپند که در سخن بر وی سلام کرد و در خواب بر سر و جبهه
 کرد و اگر در سخن بر وی سلام کرد و در میان ایشان پدید آید که بپند که در خواب بر سر و جبهه
 دست چپ او دلیل بود که کلاه و عتاب و در سختی شاق و غم بپند که سلام داد و در خواب
 بر سر و جبهه بود و اگر بپند که در سخن بر وی سلام کرد و در میان ایشان پدید آید که بپند که در خواب
 که سلطان در سرانی یاد و سخنان یاد و در سخن بپند که دلیل بود که در سخن و مصیبت با اهل آن مقام و
 فقال ان اولك اذا دخلوا فترت اوله ها و اگر بپند که در سخن و مصیبت با اهل آن مقام و
 کند که حاجتی که دارد و اگر در سخن و مصیبت با اهل آن مقام و
 بپند که دلیل که سوختن شود و هند اگر بپند که سلطان جان می کند دلیل که دیوانه گردد و اگر بپند که
 سلطان از تخت اگر می چشاید یا بخت او بشکست یا بس و اگر بپند که با کسی جنب کند
 بسته یا او را آوری سر و چنانکه بپند که در میان بخت و دلیل که در میان بخت و او را آوری سر
 که سلطان شد و در سلطان او که بود دلیل که شرف و بزرگی باید بر زبان عدل و داد که
 کرده بود اگر بپند که سلطان بزد که باطلی که در دلیل که مال دنیا بر وی مزاح کرد و در سخن بپند که
 بود و اگر بپند که کسی سلطان را در خواب بپند که خود و شهر را بپند که دلیل که در سخن بپند که
 زیاد کرد و اگر سلطان را در خواب بپند که در سخن بپند که در سخن بپند که در سخن بپند که
 که کلاه او سبزه کرد و در سخن بپند که در سخن بپند که در سخن بپند که در سخن بپند که

حرف الشیخ

سلام

سلطان

سویخ

سید

کرم

گوید که سبب درخواست خوابیدن خواب بود و در شغل و مشغله که پادشاه سبب بخواب
 برفتند تا ویلش ملکت او بود و او که از کان بیدار نگار او بود اگر چه مشک بود و خوش است بود
 و هم از قیاس او که بیدار است و از او بخورد دلیل که بیدار است و او بخورد و او بود
 همه بود و در آن شغل که بود حضرت صادق فرمایند که دیدن سبب خواب بر هشت چیز بود
 اول و نند دوم متغیر سیم بیماری چهارم کینه پنج مال است ششم فرغانه و او دفع
 هفتم بیدار ششم خرابی هفتم حاضر سیم این سبب که بیدار است خواب مال حرام بود که در آن
 گوید که خوردن سیر و در خواب و در بیماری که بیدار بود که بیدار است و او دفع
 که بود حضرت صادق فرمایند که دیدن سیر و در خواب و در بیماری که بیدار بود که بیدار است و او دفع
 سخن ششم غم و اندوه چهارم که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار بود که بیدار است و او دفع
 از این هفت بیدار بود و سبب از آن هفت که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار بود که بیدار است و او دفع
 بیدار دلیل کند که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع
 گوید که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع
 خدا عادل بود و سبب از آن هفت که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع
 بیدار در فتنه و سبب از آن هفت که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع
 سبب از آن سبب که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع
 کند که در فتنه افتاد که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع
 اگر سبب چینه بخورد دلیل که مال حرام و پنج و سخن و بوی بد ستاورد و اگر بیدار است و او دفع
 سبب که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع
 بیدار که آن سبب خوردن است که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع
 که بخوردن آن است که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع
 هم بکار آن که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع
 معیشت که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع
 سبب که بیدار است و در خواب و در بیماری که بیدار است و او دفع

حرف السين

۵۵۹

میں

سلسلہ

۵۱

سید

سیمنا

سینم

سیمرغ

اگر بیند که سیمکه با آب آینه میخورد و لیل کرد با خورد حضرت صادق علیه السلام فرمود
 که بیند سیمکه در خواب بر سر و ده بود اول حال حرام و دوم سیم که نه و دیدن سیمکه
 بخواب لیل بر روی باشد که بر پیشانی جلالت کند سیم که دیدن سیم که خواب لیل
 بود ششمی برون بود با پادشاه ظاهر اگر در خواب ببیند که با سیم که و کوشش بود لیل بود که با
 دشمنی در افتاد که بیند که از سیم که بر او مدد لیل که بر دشمن ظاهر باشد دیدن سیم که خواب
 در سیم که و سیم که لیل تم و اندک بود و در کرم سیم که لیل در منفعت شادی بود اگر بیند
 که سیم که با بیکو بهر و شد لیل که شایسته است قولی که صفی الخاوا لست با و من هر چه
 گوید که در خواب ببیند که سیم که و جگر ای که و لیل کند که درم بخاوان پادشاه منفعت
 رسد حضرت صادق فرمود که دیدن سیم که در خواب بر چها و جبر بود اول ششمی برون بود که با
 سیم که سیم که غالب تمام شد و بلا سیم که این سیم که گوید که بیند که در معکس است سیم که
 بر گرفت و لیل که در تن بکارتی یافت که بیند که سیم که خورد و لیل که و زبان باشد که بیند
 که در ششمی سیم که شد لیل که زبان بر روی جا و در کشت سیم که این سیم که گوید که بیند که
 باشد که در خواب ببیند که در سیم که ای همان باینده و سیم که بود که بخورد آینه و سیم که
 طبعها مختلف بود این سیم که گوید که بر سیم که در سیم که در سیم که در خواب لیل بر روی
 راست بود و سیم که سیم که لیل بر روی روغ اگر بیند که سیم که و لیل که جبر بابانت
 و در پیش او بیند که در خواب با سیم که با شمشیر خود سیم که بیند که لیل بر روی مجموع بود
 اگر بیند که سیم که سیم که با شمشیر یا شمشیر سیم که بیند که سیم که بیند که سیم که بیند که سیم که
 خوش طبع باشد و اگر سیم که ماده بیند که لیل بر روی صاحب حال باشد که بیند که سیم که او را
 بگرفت و بر او و لیل که بر روی که سیم که گوید که بیند که سیم که ماده و بیکه لیل
 که در ششمی که بر روی که بیند که سیم که از دست او بر پد لیل که در زن و اطلاق گوید
 جا بر گوید که بیند که سیم که بخواب لیل پادشاهی بود که سیم که در خانه او و در ماده لیل که
 پادشاهی در خانه او و پادشاهی که بیند که سیم که اگر گرفت و لیل که در پناه پادشاه و در حضرت
 صادق فرمود که بیند که سیم که در خواب بر چها و جبر بود اول پادشاه و دوم سیم که بر روی که سیم که

حرف سیم

حرف ش

ش

ش

چهارم در صاحب سیم که این سیم که گوید که بیند که سیم که بخواب لیل که بر روی پادشاه
 مغالی من شمس الله صدق الله الام اگر در خواب ببیند که سیم که و لیل که لیل که
 او ساخر کرد که بیند که سیم که لیل که و در پیش خطی افتاد که بیند که سیم که
 او خطی سیم که نوشته بود لیل که خطی با وی که لیل که و اگر خطی با بیند که لیل که بیند که
 اند سیم که سیم که گوید که بیند که سیم که و سیم که و لیل که و او که بیند که
 که سیم که سیم که لیل که و ام بگذارد که بیند که سیم که و در چنانکه در زن
 نتواند لیل که که در سیم که و سیم که که در سیم که و سیم که و سیم که و سیم که و
 به هفت و بعد بود اول علم و حکم و دوم سخاوت سیم که میان چهارم که سیم که میان ششم که هفت
 بجای آینه علم حرف ششمین که کمال العجب شایخ این سیم که گوید که بیند که سیم که
 و خواب لیل که در میان و برادران و خویشان بود که بیند که شایخ شاد و خوشان بود و سیم که
 بود و لیل که خوشان و سیم که شاد و خوشان این بیند که لیل که خوشان و گویند که
 بیند که شایخ از رخت خود بر پد لیل که خوشی با او خود و و کند که بیند که شایخ از رخت
 او که شد و لیل که یکی از خوشان او بر پد که بیند که شایخ خرماد و سیم که لیل که در نزدی
 او و شایخ از این سیم که گوید که بیند که شاد و خوشان و لیل که بر روی پادشاه که شاد و
 از بهر او که بود و در داند از آن او سیم که لیل که بخواب لیل که عیشی کند یا سیم که در آن که بیند
 که بجای سیم که که بود و در داند از آن او سیم که لیل که بخواب لیل که عیشی کند یا سیم که در آن که بیند
 اگر بیند که شاد و خوشان و سیم که بخواب لیل که خطی افتاد که بیند که سیم که گوید که بیند که سیم که
 که ترده بود و لیل که در رازی عمر بود و هر چند که بیند که ناویل بهر بود جا بر گوید که بیند
 که شاد و خوشان که در بیند که لیل که در نزدی شاد و خوشان که بیند که لیل که عیشی
 باشد که سیم که یا گوید که بیند که لیل که عیشی بود که و در بیند که لیل که پادشاهی باشد که
 سفید بیند که لیل که و در حلال باشد حضرت صادق فرمود که بیند که شاد و خوشان و در خواب
 بر چهار و جبر بود اول علم و دوم سخاوت سیم که میان چهارم که سیم که میان ششم که هفت
 شادی و خواب لیل که عیشی بود که بیند که شایخ شاد و خوشان بود که بیند که سیم که

شستن

شش

شطح

شعر گفتن

شغال

شغالو

شکار

فرموده اند که آن ایمان جابر کو بدیده شدیم داشتن بخواب زکای که فسادین در آن بود
 دلیل بر نفی ایمان بود و در کاری که جز صلح بود دلیل بر نیاید ایمان بود شستن بگ
 شستن سر در خواب یا بجوی یا بآن موضع یا بآن و یا دلیل بر نیاید ایمان بود شستن بگ
 از اندک اگر بیدار بخوابد بچوبس دلیل بر خلاص کرد و اگر وام داد بیدار و امر گذارد کرد
 اگر بیماری بود شفا یا بیدار بچوبس کو بدیده کرد و خواب بیدار کرده خود را شستن دلیل بر شفا
 او از غیر بیدار بچوبس کو بدیده کرد و شستن در خواب خود را در آب و در چاه و در رود و در
 دریم حاشیای هم خلاص شدن از زندان هم بچوبس ایمنی از شستن شستن خود را در آب و در
 اندک و بیماری بود و دیدن دست و شستن در خواب و در چاه و در رود و در
 شفا از بیماری هم خلاص شدن از زندان هم بچوبس ایمنی از شستن شستن خود را در آب و در
 از ترس شستن و استن طحان شستن بخواب دلیل بر شادی بود اگر بیدار نشد و شستن داشت
 دلیل بر شستن کرد اگر بیدار نشد شستن بکس داد دلیل بر راحت بودی ساند جابر کو بدیده کرد
 شستن خام با چوبس بخواب و از آن جا نوری که گوشه او حل بود دلیل بر حل بود شطح
 دیدن شطح با چوبس بخواب دلیل بر ایمان و دروغ بود اگر بیدار شد شطح با چوبس بخواب
 کرد دلیل بر بیاطمینان بود که بیدار نشد و دروغ بود اگر بیدار شد شطح با چوبس بخواب
 و گویند که شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن
 باطل گویند و بگویند و الشراء بقیة العا و درین شاعر بخواب که مدح و غزل گویند باطل
 نوحه که بایستد اگر بوجد گویند دلیل بر دروغ بود شغال بن سهرین کو بدیده کرد بیدار شد شغال
 چنان کرد دلیل بر باخودیش از خصو کند اگر بیدار شد شغال خود را در دوی میا لید دلیل بر از کس
 شهادت اگر بیدار شد شغال از دوی کرد دلیل بر عاشق دوی کرد اگر بیدار شد شغال خود را
 دلیل بر از بیماری شفا یا بیدار کرد و ام دارد بگذارد و موی گوشه استخوان شغال دلیل بر مال باشد
 شغال او بدین شغال لوی در خواب دلیل بر بیماری بود اگر بیدار شد شغال او بوقت خود را
 در دخت جمع کرد دلیل بر آن بر دخی منفعت باید حضرت صادق فرماید که دیدن شغال او در خواب
 بر پنج وجه بود اول بیماری و دوم کینه و سوم صلح با مردم مال پنج منفعت شکار ابن سهرین گویند

اگر

خزانه

شکر گزنی

شکستن

شکر

شکینه

شکجه

شکوه

شکله

اگر بیدار شد شکار میکرد که سفند گویند باکا و کوهی یا کوهی که در خرد گوشت است بخورد دلیل بر منفعت
 بود و اینهمه کو بدیده کرد شکار را بدیدم که دلیل بر طلب نان بود حضرت صادق
 فرماید که دیدن شکار کردن در خواب بر پنج وجه بود اول شغل و دوم بیم و سوم
 منفعت چهارم فرزند پنج مال شکر کردن در خواب بیدار شد که شکر میکند دلیل بر بدین
 درین وقت و جادو یا دلی مال قوله تعالى شکرتم لأن یهدیکم شکستنی اگر بیدار شد اندامی از اندام
 او شکست دلیل بر آن بود و بسبب خوشی که بدیدان اندام شغل دارد و اگر بیدار شد چیزی از آلات
 مناهی شکست مانند چنگ و دیاب مثل اینها دلیل بر بدین بود بر چهر شکست باطل معتبر است بر چهر
 بود یا نیاله کو بدیده کرد شک از ظاهر باطن دلیل بر مال بود ابن سهرین گویند دلیل بر
 بود بر چهر کو بدیده دلیل بر خوشی است که بدیده کرد شکستن بکشد بود دلیل بر مال بود که
 کو شک بود دلیل بر نفی مال از فقر است بود اگر بیدار شد هر چه داشت برون آورد و شکست تا
 در شکست بخاد دلیل بر بزدلی است یا کو بدیده کرد از شکست فرزند برون آمد دلیل بر ارباب
 او فرزند یا بدیده اهل بدیدار شکسته بیدار کرد شک خود کو بدیده و ام دارد که اگر بیدار شد از
 شک خود موی لیل دلیل بر وام را بگذارد اگر بیدار شد سوراخی در شک داشت دلیل بر عیاش
 مال او بخورد حضرت صادق فرماید که دیدن شک در خواب بر چهار وجه بود اول اجمال
 و دوم نظام بیم عیش چنان فرزند شکست بدیده شکست چنانوی که گوشه او حل بود دلیل
 بر مال حلال بود اگر شکست را بر این سر کینه بدیده دلیل بر مال حرام کند اگر بیدار شد شکست بخاد
 بخورد دلیل بر منفعت بود شکست ابن سهرین گویند شکست در خواب دلیل بر بیماری یا بچوبس
 اگر بیدار شد و بیکر شکست کرد دلیل بر آنکه در دین مردم خود کند جابر کو بدیده کرد
 با دشنام او را شکست بیکر دلیل بر او را از باد شام معتبر است شکست و بیدار شد شکوه
 چون بوقت خود باشد شکست شکست و شکست دلیل بر عیسی بود و شکست و شکست
 در دهنهای دیگر دلیل بر چهرها لطیف است اگر بیدار شد شکوه را میباید دلیل بر مردم
 دانشا گویند شکست اگر بیدار شد اندامی از اندامها او شکست شد چنانکه نتوانست بر شکست
 خواست دلیل بر نوبه کینه سر بخورد از مردم با و زارد و اگر بخواب مردم معصم بدیده کرد

[illegible]

شاور

شالو مند

شمع

مردود

حال داد کرد بود و قاضی مصطفی که مرد دانشمندان شهر زاهد شوند و قاضی را عرضی
 و دانش بود و عرضی و دانش بسیار واقع شود و اگر در مجلسی بایستد سه شمع افروخته بیدند
 دلیل که مردان شهر بطاعت و عبادت مشغول شوند حضرت صادق علیه السلام فرمایند که دیدن شمع
 و خواب بر چنانچه وجه بود و اول پادشاه و دوم قاضی سیم خزن ندی چهارم عرضی ششم خزان
 و هفتم شمع و هشتم ساری هشتم شادی نهم علم دهم توانگری یازدهم عیش و زاری
 که در سیزدهم زن چهاردهم حیوان که بیدند و پندند شمار کردن اگر در خواب بیدند که با کسی
 میگرد و دلیل که در محنت افتد یا بگوید که هر شمار که آن آسان بود محنت کمتر بود و قاضی
 علیه السلام و حضرت قان بیان نمودند ان شاء الله تعالی ششمی دیدن شمع در خواب و نهم
 نش بود و یازدهم دلیل بر مال بود و فرمان دوائی و اگر در خواب بیدند که در دست
 داشت دلیل که او را بایستد که بیدند که شمشیر او در نیامد بشکست دلیل که فرزند او در شکم
 میبرد و اگر مردی بیدند که شمشیر بر هند داشت خواب که بر کسی نند دلیل که مرضی انداخته که
 کسی گوید و اگر بیدند که شمشیر بر کسی نند و کار کرد و دلیل که مضروب نشد و قطع کرد
 بیدند که شمشیر کردن حمایت داشت دلیل که او را بایستد که بیدند که اگر بیدند که شمشیر بر کسی
 نند و دلیل که نام مضروب است و کرد و اگر بیدند که شمشیر بر کسی نند و دلیل که او را نند
 کرد و اگر بیدند که شمشیر بر کسی نند دلیل که او را نند که در او بیدند که شمشیر بر کسی
 و دلیل که عرضی و او بود اگر بیدند که شمشیر بر کسی نند دلیل که او را نند که شمشیر
 شمشیر بر او بید دلیل که او را نند که شمشیر بر او بید دلیل که او را نند که شمشیر
 بایستد که بیدند که شمشیر بر او بید دلیل که او را نند که شمشیر بر او بید دلیل که او را نند
 دیدن شمع در خواب بر چرخ و وجه بود و اول خزان و دوم قاضی سیم خزن ندی چهارم عرضی ششم
 دلیل که شمشیر بر او بید دلیل که او را نند که شمشیر بر او بید دلیل که او را نند که شمشیر
 اگر بیدند که بوقت شنا کردن در آب صاف غرق شد دلیل که در غرق شدن غرق شد و اگر بیدند که
 اگر بیدند که در دست خفا اهلان کرد و در جاب گوید که بیدند که در غرق شد و در دلیل

حرف الشبر

شماره کریک

مفتی

مشاکری

شکوف
شیر

شعبه ۱۹

شیر

دو فرس

حرف التين
شجرت
شیشه

شہادت

مسابو

انکبوت

کشتی

وجه بود اول پادشاه و چون درین چهار ماه پنجاه و شش ظفر هفت استواری
 کارهاشها این سبب بود که بگوید اگر بخواهد بداند که در شهر کجاست که در شهر
 برسد اگر بداند که از شهر بیرون رفت باید که در شهر کجاست که در شهر
 شهری بیشتر در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 مسلمان بیشتر در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 دلیل که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 دوستی که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 بویاید که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 هندو که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 ظفر که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 ساوان که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 مدینه که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 دلیل که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 گوید که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 دلیل که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 این بود که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 شهر که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 بر این که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 بود که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 خود که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 پارا بود که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 بدید که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 نرسد آنجا که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر

بهند دلیل که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 حج گذارد که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 کرد که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 اگر خود را که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 دو فرزند که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 خود را که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 دلیل که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 شهر که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 شهرها که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 او بود که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 زخمی که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 شود که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 عم و اندک که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 غم بیشتر بود که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 بود که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 منفعت که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 تاویل که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 او جمع شد که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 که مال حرام با بد که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 و اگر مردی که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 دید که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر
 بود که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر کجاست که در شهر

کرد و اگر بیدار گشت بر بخورد و دلیل که از زنی منفعت را بداد اگر بیدار گشت بر پاشک خود و دلیل که بر
 دشمن چرخ کرد و جابر گوید اگر بیدار گشت بر بخورد و دلیل که مال دشمن را بداد اگر بیدار گشت بر
 پیل خود و دلیل که از زنی مال حاصل کند اگر بیدار گشت بر بخورد و دلیل که از زنی مال
 بداد اگر بیدار گشت بر بخورد و دلیل که چرخ کرد و اگر بیدار گشت بر بخورد و دلیل که چرخ کرد
 چنان کند که اگر بیدار گشت بر بخورد و دلیل که مال حلال حاصل کند حضرت صادق علیه السلام
 که در بعضی دو شیوه در خواب که کوشش در جام بود دلیل که غم و اندوه بود و اگر حلال بود
 و دلیل که باقی مال بود شیر ما بر سرین گوید که دیدن شیر و انکود دلیل منفعت بود و قول بعضی
 الناس و غیر بعضی که اگر بیدار گشت بر بخورد و دلیل که زنی منسوب بخود حضرت صادق
 علیه السلام بدیدن شیوه و خواب بر سر جبهه بود اول زن با جمال و دیگر کینه که سیم خادم شیطیح
 بداند که شیطیح را و ندید که بخورد آن دلیل بر مضرت باشد نقصان مال و بدیدن آن در
 خواب بخیری باشد دلیل بر مضرت کند حرف الاضاح که کامل التبعی جانی
 این سخن گوید که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که از کار و عاید باز کرد و اگر بیدار گشت بر
 کس و بصبایون بشنید دلیل که کس و از کار و عاید باز کرد و اگر بیدار گشت بر
 چیزی را بخورد که کس گوید که در خواب بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 از سر باز ماند جابر گوید که بخورد بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 سرین گوید که بدیدن صرافی کردن و دلیل بر عاید طامع بود و اگر در خواب بیدار گشت بر بخورد
 مستور بود دلیل که علم و حکم آموزد و اگر باز دکان بود از تجارت مال حاصل کند بر هم گوید که
 در خواب بیدار گشت بر بخورد و دلیل که امانت بگذارد و امانت بر دم نکرده و اگر در خواب
 تاویل بخواند این بود حضرت صادق علیه السلام فرمایند که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 گوید که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 سخن لطیف گوید که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 صانع و خواب بر سر جبهه بود اول سخن لطیف و دیگر مداد کردن سیم و کلام در جستن عفتا
 این سخن گوید که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر

شین
 شیطیح
 صافی
 صافی
 صافی
 صافی
 صافی
 صافی
 صافی
 صافی

رسد قوله تعالی یسئل العفو فی صیبت الخ ابرهیم گوید که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 بعد از باد شاه که نشاء کرد و صیبت بر سرین گوید که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 که اهل اند یا این شوند که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 اگر بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 آن در بود دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 صبر بر سرین گوید که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 باخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 کرد و کانی او بصلح بود و اگر با معضل صیبت باشد دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 که با باد شاه صیبت باشد دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 و دانش آموزد صیبت باشد دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 دلیل بخیری باشد از قبل باد شاه بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 مغرب باد شاه کرد و اگر بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 با باد گریه صیبت کرد و خواب بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 که صیبت بر هم از بر خواند دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 خواند دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 سیم فرزد و صیبت بر سرین گوید که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 نتواند دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 پیدا کند که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 خلافت بر سرین گوید که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 دلیل بخیری بود اگر بخورد بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر
 که از او کرد و اگر دام و بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر بخورد و دلیل که بیدار گشت بر

صبح
 صبر
 صیبت
 شین
 صافی
 صافی
 صافی
 صافی
 صافی
 صافی

که در صدقه دادن هر نوع که باشد لیل بر عادت و عیال او صدق است این سیرین گوید اگر بیدار
 که بر صراط ایستاده بود لیل که کارهای کج بدست او رسد کرد و ناله و گریه و صدای
 ابرهیم گوید اگر بیدار که از صراط بگذشت لیل که از ناله و گریه و صدای ابرهیم کرد اگر بیدار که از صراط
 بدو رخ افتاد لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت
 عمل صالح کند حضرت صادق علیه السلام فرمایند که دیدم صراط بخوابش چشم بود اول کار داشت
 دوم شوقی که بسم و تسبیح چاکم است از قبل پادشاه پیغمبر گناه شکم نفاق در دل اشق صفت
 دیدن صفت سیرین لیل بر ما دروید باشد اگر صفت سیرین خود او بیدار بود بیدار لیل بر ما دروید
 عمر بود بیدار و ما دروید اگر بیدار که صفت او را شد لیل بر ما دروید و ما دروید و صفت او را شد
 این سیرین گوید اگر بیدار که بر صراط ایستاده بود لیل که کارهای کج بدست او رسد کرد و ناله و گریه و صدای
 کرد و دو خانه کارش بعبادت بود جا بر گوید اگر بیدار که صلات بسیار دارد و لیل که صبح کند
 و گوید هر که بخواب صلات داد سنتی سؤل بجای آورده باشد صفت این سیرین گوید اگر
 بیدار که صفت او را شد لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت
 داد و لیل که مال خود بیکه دهد جا بر گوید لیل نفع اندک بود از دهی که بداند نفع
 بود چنانکه اگر بیدار که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 منفعت بود صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 اگر بیدار که با صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 دروغ گفتن تو بیکه حضرت صادق علیه السلام فرمایند که دیدن صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 خبر بگویم کلام باطل سیم شناع دنیا چهارم عیال او بیدار که صفت این سیرین گوید اگر دروید
 خواب بیدار که صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 اول شایان و این دویم خبر که سیم شایان و صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد

صراط
 صفت
 صلات
 صفت
 صفت
 صفت
 صفت
 صفت

خیر می نماید آنچه در صدقه دادن هر نوع که باشد لیل بر عادت و عیال او صدق است این سیرین گوید اگر بیدار
 که بر صراط ایستاده بود لیل که کارهای کج بدست او رسد کرد و ناله و گریه و صدای
 ابرهیم گوید اگر بیدار که از صراط بگذشت لیل که از ناله و گریه و صدای ابرهیم کرد اگر بیدار که از صراط
 بدو رخ افتاد لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت
 عمل صالح کند حضرت صادق علیه السلام فرمایند که دیدم صراط بخوابش چشم بود اول کار داشت
 دوم شوقی که بسم و تسبیح چاکم است از قبل پادشاه پیغمبر گناه شکم نفاق در دل اشق صفت
 دیدن صفت سیرین لیل بر ما دروید باشد اگر صفت سیرین خود او بیدار بود بیدار لیل بر ما دروید
 عمر بود بیدار و ما دروید اگر بیدار که صفت او را شد لیل بر ما دروید و ما دروید و صفت او را شد
 این سیرین گوید اگر بیدار که بر صراط ایستاده بود لیل که کارهای کج بدست او رسد کرد و ناله و گریه و صدای
 کرد و دو خانه کارش بعبادت بود جا بر گوید اگر بیدار که صلات بسیار دارد و لیل که صبح کند
 و گوید هر که بخواب صلات داد سنتی سؤل بجای آورده باشد صفت این سیرین گوید اگر
 بیدار که صفت او را شد لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت لیل که از صراط بگذشت
 داد و لیل که مال خود بیکه دهد جا بر گوید لیل نفع اندک بود از دهی که بداند نفع
 بود چنانکه اگر بیدار که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 منفعت بود صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 اگر بیدار که با صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 دروغ گفتن تو بیکه حضرت صادق علیه السلام فرمایند که دیدن صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 خبر بگویم کلام باطل سیم شناع دنیا چهارم عیال او بیدار که صفت این سیرین گوید اگر دروید
 خواب بیدار که صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 اول شایان و این دویم خبر که سیم شایان و صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد
 لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد لیل که از صفت او را شد

صورت
 صورت
 صورت
 صفت
 صفت
 صفت
 صفت
 صفت

ضعیف بپند لیل کردی ری سنگ کرد و اگر بپند که گردش ضعیف بود دلیل که امانت
مردم در کردن او باشد اگر دوش خود را ضعیف بپند لیل که گردش بخور کرد و اگر بازوی خود را
ضعیف بپند لیل که زخم بخور کرد بدیاچار او را در بازو ندان ضعیف کرد و اگر ساعده خود را
ضعیف بپند لیل که چاله خشر ضعیف کرد و اگر سینه خود را ضعیف بپند دلیل که راه
حناوت نگذارد اگر کش خود را ضعیف بپند لیل که پناه او ضعیف بود و اگر دل خود را ضعیف
بپند لیل که تدبیر و آگاهی او کم کرد و اگر سر بر ضعیف بپند لیل که مهرش از خوشایند
ضعیف حال کرد و اگر کمرش خود را ضعیف بپند لیل که عجبش و مستند کرد و ضیاع زینها
مطلبا و بود این سپهرن گوید اگر بپند که در زمین و ملک خود دهم بخت یا در غش میخانه دلیل
که معیشت ری فراخ کرد اگر بپند که ضیاع او در چار و رخ بود دلیل که در راه و در پیکر بود
جایز گوید اگر بپند که ضیاع خود را بفرخت دلیل که در درخت و درختان او بپند که ضیاع او را
سبل تران کرد دلیل که او را معتدلسد از قبل پادشاه و الله اعلم خراف الطاء شرک کل کامل
التعجب طایع این سپهرن گوید اگر بپند که پادشاه طایع بوی او و کشتن در و رخ نهاده بر کن
دلیل که جاه و دینش پایدار و پادشاه طایع طاعت از آنکس نهاده و پادشاه گوید اگر بپند که امیر
بازرگانی طایع بوی او دلیل که مال خود بوی بسازد و حسن صداقت فرماید که در بدین طایع
و در خواب بر سر و در بود اول جاه و دینش که در نیم خانه و داری سیم جمع کردن مال طاس بر سر و در بود
که دیدن طاس دلیل بر نریز و غلظت کار با کینه خود و سال اگر بپند که طایع داشت دلیل
که در خانه خانه بر با کینه که بخور اگر بپند که طاس زوی ضایع شده دلیل که از دین خوار
با کینه جدا کرد که گویا که بپند که طاس بر این اشته بخور و دلیل که از کینه فرزند او
و اگر بپند که طاس شکست و آب بماند دلیل که کینه میبرد و فرزندها ندانند و اگر بر بپند که طاس بماند
دلیل که کینه را بماند و فرزند میبرد و خشنود و فرماید دیدن طاس در خواب بر چپا و بر بود
اولی خانه و دینش که کینه که در نیم خانه و داری سیم جمع کردن مال طاس بر سر و در بود
و کار زار بود این سپهرن گوید اگر بپند که لیل بپند و بیل بود طاعتش این سپهرن گوید که دیدن
طاس در خواب دلیل بر پادشاه عجم بود اگر بپند که طاس در سوز داشت دلیل که از پادشاه عجم

ضباع

مستطاب

॥

طاس

طاعون

طافوس

مانع حاصل کند و اگر طایوس و سنی ماده بپزند لیل کردن خواهد رازا و فرزند آورد و مال
 کند آینه که گوید که دیدن طایوس بخواب لیل زن مفید باشد که گویند که طایوس با دین
 گفت لیل که لذت بسیار گویند که طایوس را خانه او برید لیل کردن را طلاق دهد بخاک
 گوید که گویند که طایوس را یک شعله لیل که در خمر را و شیره که بر سر حضرت صادق علیه السلام
 دیدن طایوس در و غیره بود اول پادشاه عجم در یک سال در طبخانی این سبزی گوید که
 بخواب بپزند که طبخانی میکرد اگر این می چخت خوش طعم بود لیل سفعت بود از پادشاه و اگر این
 می چخت بد طعم و ناخوش بود تا ویل بخلافت این بود طبق این سبزی گوید که دیدن طبق و خوا
 د لیل را حادی بود که بوف کار سازد اگر بپزند که طبقی نیز لیل داشت لیل که حادی بنکوبد
 کند اگر بپزند که طبقی از وی ضایع شد لیل که خدمتکار از وی جدا کرد و به هم گوید که گویند
 که طبقی او در اشرفان و لیل که خادم یا کزن او بعد که طاعون گرفتار شوند حضرت صادق علیه السلام
 که دیدن طبق و خواب بر چنانچه بود اول خادم مجلس و نیم کتک سیم هدایت تمام فاش
 طاعت دیدن طبق بخواب لیل خادم بود این سبزی گوید که لیل هر روزی خواج و در او بود اگر
 بپزند که طبقی بپزند لیل که زن خادم را بری کند و دیدن طبق بخواب بر سر جاده بود اول زن
 خادم و نیم کتک سیم مقصد از زنان طبق دیدن طبق بخواب لیل بر سختی و دفع بود گویند که
 با طبق و نای نص میکرد و لیل که کاری کند با سفعت حضرت صادق علیه السلام گویند که طبق
 نیز لیل که کاری باطل کند طبیب این سبزی گوید که گویند که طبیب بیماری را علاج کرد
 دلیل بود که یکی از اوزاره فقیر را به صلاح آورد و اگر بیماری آنکس زیاد شود تا ویل بخلافت
 این بود اینهم گوید که گویند که طبیب بیماری را آورد و اذناغ بود لیل که علم گوید که
 بعلم او کار کند و اگر اذناغ شود تا ویل بخلافت این بود و طبیبی کردن در خواب مردم
 مسلح را دلیل و راه آخری کند مردم مفسد دلیل بر صلاح تن و کعب عیث بود طعام را با
 گوید که طعام که بخواب بخورون بهتر تر و دشوار تر بود تا ویل بخلافت خوش است بعضی لیل
 بر رخ و اندک کند هر طعام که در خوردن ترش بود دلیل بیماری بود و طعام سبزی
 بخواب لیل و عیش خوش بود جگر گوید که گویند که هر طعام که در خانه داشت بخورد

حرف الطاء

طباخی

طبّق

طائف

طیب

طعام

عطای بوی دارد لیل که عطارد سده است اما شوی بر چه گوید که بدید که که عطایون داد و
 بگویند شکر گفت لیل بر باقی مال بود و دست نشانی اگر شکر بکنند بخلاف این بود عطو
 بوی خوش بود اگر بدید که با خود بوی خوش داشت بدید که عالم بود لیل که مردم از علم از
 برند اگر انجور را توان که بدید لیل که مردم را از مال و فایده و سود و خسر صاف تر نماید که
 دیدن عطارد خواب بریز و جلد بود از آن شای نیکو و بیم سخن خوش شنید سیم علم نافع حکیم
 طبع نیکو و عیال ششم مردمی که هم وقت سخن با هنر هفت هشتم دین پاک هم خبری خوش از
 شنیدن عطای که گویا این سپهر گوید که بدید که خواب که عطاری میکرد لیل که مردم شکو
 ان گویند که بدید که با عطارد دست است نشان شد لیل که مردم در سخاوت نام دارد بر دست
 کردن این سپهر گوید که در خواب بدید که عطس کرد و دلخیزد که لیل که از بزرگی حاجتش
 روا کرد که بدید که خواب چهار بود لیل که محتاج کرد و بدید که بوی عطس بود
 بیک بود که بدید که عطس بسیار داد لیل که مرادش بدین شادی را بدید که هم گوید که بدید که جو
 عطس را در بعضی از خون روان کرد بدید که لیل که در حق او سخن نشت گویند که بدید که جو
 داد جنبه از بعضی از بزرگان مدد لیل که حقیقی او را فرزند می دهد جابر گوید که بدید که عطس
 وان در خواب لیل بر مانی بود که استا بدید که عقل کرد و خواب بدید که عقل او بصورت
 بود چنانکه گوید که سر عقل توام و بدید که دانند که عقل است و بدید که خواب اهل بود لیل
 که او را با پسر پادشاه عجب اند و از وی منفعت با بدید که گوید که در خواب عقل خود را چنین
 بدید که گفتند لیل که توان کرد و در عجز جای بدید که ایال گوید که اگر در خواب عقل و جان
 خود را بصورتی بدید که جفتی دانند که ایشانند و ایشان نیز گویند که ما عقل جان توام
 دولت سخن اتصال مساعد و کرد و جابر گوید که بدید که عقل جان دلیل را در و بدید که باشد
 اگر ندید باشند غایب لیل که ایشان را باز بدید که اگر ایشان مرد باشند لیل که در عاقل
 او ایشان رسید بود حضرت شافعی فرماید که بدید که عقل در خواب به چنانچه بود اول
 بخند دولت دوم مادر و بدید سیم پادشاه و فرزند او چهارم مال فراوان با بدید عقوبت
 گوید که در خواب بدید که عقوبت است لیل که از بزرگی منفعت با بدید که بدید که عقوبت از وی

عطر

عطاری
کرین
عطرین

عقل

عقیق

صانع کرد بدید که بخلاف این بود و اگر بدید که عقیق بخور داشت لیل که بدید که وقتان
 مال باید علق اگر بدید که علق بخور داشت لیل که مال و نعمتی حاصل کند که بدید که
 علق بر اثر نهاد و لیل که بدید که علقا مال باید علم بخور بدید که لیل که مردمی از انوار
 یا امای باز آنگار یا تو انگری یا سخن که بدید که علم داشت لیل که از این مردم که نفس کریم
 منفعت با بدید که بدید که علم بهفتاد و ضایع شد تا ویش بخلاف این بود که مانی گوید که بدید
 علم بخور بدید که بدید که پادشاه علی بوی داد لیل که بدید که بود خاصه
 علم را سفید با سیم بدید که جابر گوید که بدید که علی سفید بزرگ داشت لیل که بود که با تو
 صحیح را و از وی منفعت با بدید که بدید که علی سفید داشت لیل که قاضی با خطب کرد و حضرت
 حلقه فرماید که بدید که علم بخور بر چهار و هر بود اول و ششم و سیم و چهارم و بدید که
 بنگر احوال علم کرد که بدید که علم بخور بدید که عمارت مسجد با خانقاه یا مدرسه میکرد و لیل
 که صلح بین خود بود و این چنینان که بدید که نفس خراب عمارت میکرد و مثل خانه و درگاه
 و مانند آنها فایده اینها بیانی بود حضرت صفان فرماید که بدید که عمارت کرد و خواب به چنان
 وجه بود اول صلح اینها بیانی و دوم خبر بر که سیم کامرانی چهارم کشا پسر کار هاست عاری
 این سپهر گوید که بدید که در عمارت نشسته بود و ان عمارت را بر سر پا داشت برشته بودند و بدید
 و لیل که بدید که ان عمارت بخور داشت لیل که ان عمارت بخور داشت لیل که ان عمارت بخور داشت
 فرماید بدید که عمارت بخور داشت لیل که ان عمارت بخور داشت لیل که ان عمارت بخور داشت
 بچه و فاش ششم و لایه هفتم و سیم نام بشر عمو این سپهر گوید که بدید که عمو بخور داشت لیل
 بر مردمی بود راست در سینه بعضی گویند که لیل که سخن سخن بود که بدید که عمو بخور داشت
 و لیل که سخن سخن با نکر بگوید که عمو بخور داشت لیل که ان عمارت بخور داشت لیل که ان عمارت بخور داشت
 بدید که عمو و ضایع شد تا ویش بخلاف این بود حضرت شافعی فرماید که بدید که عمو بخور داشت
 سر و جبه بود اول مردی را شنیده سیم پنجهای سخن سیم و ششم و هفتم و زاده عمارت بدید که عمارت
 خواب مال بود که بدید که عتاب بگوید که لیل که رخت بوی رساند که بدید که عتاب
 و بخور و لیل که بدید که مال باید جابر گوید که در خواب بدید که عتاب از او و خجسته کرد

علق
علم

عمارین

عمار

عمو

عتاب

من

غرف شد

غزاکری

غسل کریں

عُل

بروز

غلاف

علام

غالبی کری

غنية

غوص

غوی بد

印

فانظر

قال

بروز

فالوکه

فلسفه

فراخی

فراشه

فنج

حضرت صادق علیه السلام فرمود که در این فال که من بخواب بر سر چاه بود اول ظهر را غنیمت بر من
دویم بر احدی شدیم و او را حاجات فالوده این سیرین گوید اگر ببیند که لقمه فالوده خورد و شب
که سخن خوش گوید اگر ببیند که فالوده بود هر کس که خوابد و شب که از بر وی کاری بگوید حضرت
صافه از ما یاد که در یک فالوده بر چاه و جگر بود اول سخن خوش و دوم مالی که بر چاه حاصل کند
سیرین کاری بگوید که کاری که بداند و بداند این سیرین گوید اگر کسی در خواب ببیند که در
نشدید و آمد و لیل که در شمع و در آنکه ظاهر کرد و اگر ببیند که در شمع و مقامی نایل شد و لیل
که اهل اند بار بخدا ما ذکرند حضرت صفای از ما یاد که اگر در خواب یکی از ما چهره ببیند لیل که
دوران موضع خندید و یاد داشت تا یکی و دوم از شمع و سیرین بامداد که در چاه و اشیاء
ششم غنیمت باران بوقت هشتم بر کند و در چاه تا سیرین بر سر چاه و مقامی نایل شد و لیل که
و سیرین از چاه این سیرین گوید اگر در خواب ببیند که آن مقامی نایل شد و مقامی نایل شد و لیل که
بشارت که از راه کرد و از غنیمت کرد و خواب ببیند که خانه را در کان فراموش شد و لیل که در وقت
بروی فراموش کرد و اگر ببیند که مقامی در شمع شد و لیل که در وقت که در وقت که در وقت که
در آن فراموش شدن چهره که آنکه در شمع لیل که در شمع که در شمع که در شمع که در شمع که
فراموش کرد و لیل بود بر زمانه که از برای مردم زن خواهد که ببیند که فراموش میگردید لیل که از
بهر خود یا از بهر دیگران زن خواهد فرج کرد و خواب ببیند که در چاه و زمان فراموش شد و لیل
که خواب و در سیرین که اگر ببیند که کسی بادی بجا معتمد لیل که حاجتش از وی بخواورد و اگر در وقت
و خواب ببیند که ایشان را بکفر بود و لیل که ایشان زن بگوید شوند و هر کس که بگوید که زن بود
خواب ببیند که فرج از او آید و با سیرین بود و لیل که از مرد هانا امید که در گریه ببیند که فرج
نش از لیل بود و لیل بود که آن مرد لوطی بود اگر فرج خود را بر بیدار ببیند لیل که در شمع که
ظفر بیدار گوید اگر در شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که او را در ختری بیدار گوید
که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که در ختری او را بکار اگر ببیند که در فرج او ماهی سیرین آمد
و لیل که در ختری او را بکار اگر ببیند که ماهی سیرین آمد و لیل که در ختری او را بکار اگر ببیند که
اگر ببیند که نان سیرین آمد و لیل که مفلس کرد و اگر در وقت که بیدار که از فرج او ماهی سیرین آمد

حرف الفا

فرجی

فرزند

فرعون

فرعون

فرخند

در شوم او را دوست او را اگر ببیند که از فرج و خون سیرین آمد و لیل که در حال خشن و
با او سیرین گوید اگر در خواب ببیند که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که در حال خشن و
اگر ببیند که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
و اشیاء که گوید که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
شخصی فرج او را بیدار لیل که از آنکه متغیر ببیند که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که
که سیرین فرزند آنکه کن کرد و اگر ببیند که فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
فرجی خندید و در لیل که سیرین و در حضرت صافه از ما یاد که اگر ببیند که از فرج او ماهی سیرین آمد
مرد اوید با گوهر سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
که فرجی فراموش کرد و پاکیزه پوشیده و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
بخلاف این بود این سیرین گوید که دیدن فرجی و سیرین گوید که در میان بود و در
پادشاه را بیدار شد و فرجی مرد بخوابید و لیل که در شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
بر وقت بن بود و جگر گوید که ببیند که فرجی نو پاکیزه پوشیده بود و لیل که در شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
بود اگر ببیند که فرجی سیرین پوشیده بود و لیل که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
فرزند این سیرین گوید که ببیند که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
کرد اگر ببیند که او را سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
او را بهریم گوید که ببیند که طفل را جانی افکند و بولد او باز یافت و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
نادر و سیرین گوید که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
یک روز سیرین فرزند آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
این سیرین گوید که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
بعد که ماهی گفتند که نان دشمن لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
گفت که میان در میان لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
مال خود را نگاه او را داد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد
که حال خود فرخند این سیرین گوید که ببیند که ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد و لیل که از شمع که از فرج او ماهی سیرین آمد

[illegible]

المطبعة

فقط

فتاویٰ رضویہ

قصہ

نقصه

قضدک

قطائف

قطران

قَفَايَ

که با کسی خصوصه کند و زبان یا بد یا بخیر گوید اگر بد بگوید و بدش بقفا آید بود دلیل که منافق بود
فقتن این سهری گوید اگر ببیند که فتنی داشت دلیل که در جای تنگ نمی نازد و در میان گویند
که در زندانی است اگر ببیند که فتنی بکند دلیل که از زندان خلاص کرد و در حدیث صفای و فایده
که در بدین فتن در خواب بر سر و کمره بود اول زندان بودیم چنانکه است خاد فتنه این سهری گوید
اگر در خواب ببیند که فتنی بکند دلیل که کارها بر وی کشاده گردد و ممکن که چنگ کند اگر ببیند که
فتنی نشویند که شود دلیل که کارش بتانی و باید حضرت صفای و فایده که در بدین فتن در خواب
بر پنج وجه بود اول ساحتی دارد و نیم جیب نیم شغری چنانکه در نیم اعتقاد کردن بر مصلحتی گویند
چونند قلعه میداند قلعه بخواب در حق دال گفته شد قلعه معبران داد و تا قبل قلم خلافت
این سهری گوید که در بدین قلم خواب بتاویل امر حوائج و حقیقتها و اقبال و لوح جابر گوید که در
قلم خواب بتاویل فرشته است که بعضی از حقیقتها کار کند اگر در خواب قلم بداند آن صورتی
هست باینکه دلیل که او دایما شاهی عاقل کا دافنا و مراد خود بسیار بد و نیک و در عالم و ما
بی طردن اگر در خواب ببیند که قلم را بدست گرفت دلیل که از دین نوری اید عالم و عاقل اگر
ببیند که قلم چیزی نوشت دلیل که عالم آموزد و مال حاصل کند عالم با تمام عالم الانسان عالم
بعلیم حضرت صفای و فایده که در بدین قلم خواب بر پنج وجه بود اول امر حقیقتی و دوم فرشته
سهری توانی که هر کس حقیقت کردارها بخیم و نه اند و عالم و امیران عربی حاکم گویند در روح و عا
بعضی گفته ایم فقیه این سهری گوید که در بدین گوشت فقیه که با بختی باشد بیشتر بود و کثرت
و هر چند غم قلم در خواب خوشتر بدیند منفعتش بیشتر بود اگر ببیند که قلم از گوشت کا و مرغی خورد
و دلیل که آن سال از ترس این کرد و اگر قلم از گوشت مرغ خورد ببیند منفعت آن کمتر بود اگر ببیند
که قلم از گوشت اسه خورد دلیل که از پادشاه منفعت بسیار گویند که قلم از گوشت ماهی خورد
دلیل که از سفر مال حاصل کند اگر ببیند که قلم از گوشت است خورد دلیل که از دین و مال حاصل
اگر ببیند که قلم از گوشت ماهی خورد و اگر گوشت ماهی خورد دلیل که مال حلال
خورد و اگر از گوشت حرام و باقی بود که گوشت ماهی خورد دلیل که مال حرام بود و جمع اینها
گویند که در بدین جمع خواب دلیل عظام بود و اگر اینها گویند که جمع بسیار داشت دلیل که عظام

فشیخ

بشکند اگر بیدار که جامه از شستن سفید شده لیل که توبه نصوح کند اگر بخلاف آن بیدار
 و لیل که بپوشد و نگاه بود جایر گوید که بیدار که از خواب و لیل بر روی بود که بر شش اشک
 و خیران رود و خواب بیدار حضرت شاق که میاید که دیدن که از خواب و لیل بر روی بود که بر
 از لیل بر روی بیدار یعنی گویند شستن جامه و خواب و لیل که از غم بر شستن جامه و خواب
 جامه و بال شویید که از دنیا این سپهرین گویند که بیدار که کار دنیا میگرد و لیل که کار آخرت
 و نقصان بود که بیدار که کار آخرت کرد و لیل که کار آخرت کرد و راست بود که بیدار که کار
 دنیا را و راست شده بود و لیل که اجلش نزدیک بود اگر بخلاف این بیدار که لیل که عمرش را
 بود حضرت صادق علیه السلام میگوید که اگر کار دنیا را و بر نیاید بخت بنویسد که کاروان این سپهرین
 گویند که کسی بیدار خواب که با کاروانی در راه بود و اهل کاروان مسلح بودند و لیل که
 صلاح بود و نه اگر میبیدار بودند و لیل که در راه بود و اهل کاروان مسلح بودند و لیل که
 کاروان بخانه خود میرفت و لیل که راهی میگذارد و اگر بخلاف این بیدار که لیل که
 کاروان بیدار که با کاروان سواره میرفت و بر یک تمام داشتند و لیل که بغی تمام حاصل کنند
 کاروان این سپهرین گویند که کسی بیدار که در راه بود و اهل کاروان مسلح بودند و لیل که
 مکرسان را و توفیق بود که اب بیدار شده بود و انچه بیدار آمد و روان شد که
 تا و بیلان بیکار که بیدار که از کاروان بیدار و ان شد و لیل که مال بیکار جمع
 کند اگر بیدار که در کاروان بیدار و لیل که بیکار که از کاروان بیدار و ان شد و لیل که
 کاروان بیدار که با کاروان خود بیکار که با کاروان بیدار که با کاروان بیدار که با کاروان
 بخواب چون خوردنی روی بود و لیل که از سفر و روی حلال با بیدار که با کاروان بیدار
 و لیل که با کاروانی بود و بیدار که با کاروان بیدار که با کاروان بیدار که با کاروان
 کاسه سپهرین و چون خوردنی روی بود و لیل که از سفر و روی حلال با بیدار که با کاروان
 روی لیل که بر روی شمع زده بود و کاسه بیکار که بیدار که با کاروان بیدار که با کاروان
 در کاسه چیزی خوش بود و در بخور و لیل که بیکار که با کاروان بیدار که با کاروان
 بود و بیدار که کاسه لیل که بر روی و مانده که و مغاسی بود که بیدار که با کاروان

کاسه بنی

کاسه

کاسه

کاسه

کاسه

اگر بیدار که

اگر بیدار که کاغذ سفید بیکار که داشت و لیل که بیدار که مال بیدار که بیدار که کاغذ
 او و ابله ناد و با سوخت و لیل که بیدار که مال بیدار که بیدار که کاغذ
 بیدار که داشت و لیل که در علم و فضل شستن که حضرت شاق که میاید که دیدن که از خواب و لیل
 و بیدار که از مال حلال و زیم که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 شیرین خورد و لیل که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 گویند که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 اگر بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 و لیل که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 و بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 که مانی گویند که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 اگر بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 و بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 پادشاه بود و لیل که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 و گوشت و دانه که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 را میبیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 حضرت افتاد این سپهرین گویند که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 در افسال فراتنی بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 مال بود و بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 که مال او زیاد شود که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 البت بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 اگر بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 کاوی بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که
 و لیل که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که بیدار که

حرف
 کاهو
 کاهو
 کاهو

[illegible]

کافی

کاوش

کاف و چشم

کافرنہا۔

کتابخانه

کیشد

75

کبوتر

12

داشتند دلیل که از آن زمان منعقد میابد و بعضی گویند دلیل هم بود و بدین نان جا بر کوید آورد
خواب بیند که کبوتری اشفت دلیل که خالید از سفر باز آید اگر بیند که کبوتری در خانه او بر سر
دلیل بود اگر بیند که کبوتری در خانه داشت دلیل که او در زندان است یا باشد یعنی گویند
که مال تمام حاصل کند و بهترین کبوتر در خواب غنیمت می بود و اگر زنی کبوتر بیند دلیل که شغلی
کند دختران آورد و دیدن کبوتر بازی در خواب دلیل که کاری باطل کند و کبوتر خانه دلیل بر
حق بود حضرت صفای فرمایند که دیدن کبوتر در خواب پنج وجه بود اول زن در تنه کشیدن
مال چهارم نامه که در غایت برسد پنجم زیادت گویند که دیدن هر کبوتری در خواب دلیل بر صد
درم بود که بوی سگ کتاب است برین کوید اگر کسی در خواب بیند که کتاب بخواند دلیل که راه
یون کشند و کارهای است بر وجه کشاده کرد و اگر بیند که کتاب بخواند و حدیث بخواند دلیل که مقرب
پادشاه گردد اگر بیند که کتاب ختم بخواند دلیل که از آن کار بی باز آید و اگر بیند که اصول بخواند
دلیل که بکاری مشغول گردد و نماید یعنی باید که بیند که کتاب قصص بخواند دلیل که قصه آلبا
و اولیا بر حق بود اگر بیند که کتاب ملوک بخواند دلیل بر آنست که بود اگر بیند که حکم بخواند دلیل
که زن خواند اگر بیند که بخواند دلیل که بشغل بیانی مشغول گردد اگر بر صوم کوید اگر بیند که
کتاب شعر بخواند دلیل که کاری کند مردم و او ملاست کنند اگر بیند که کتاب ختم بخواند دلیل
که هر دو آنرا هم کند و اگر انسان و مضامین بخواند غنیمت مردم کند و سوار گردد و کتاب
ازین سبعین گوید که دیدن کمان در خواب مال حلال بود اما منعقد او کمتر از پنجاه بود چنانکه در
حرف بابیان کردیم و پوشید چانه کمان دلیل بر آنست که بیند که ختم کمان بخواند دلیل که
تمام حاصل کند گفت و اینان گوید که دیدن کتب خواب دلیل بر آنست که مردم بود و زین
چنان که بیند که کتفا و قوی بود و دست دلیل بر بادق بنشاند و بود و اگر خلاف این بیند
دلیل که مردم در گردن او بود و بعضی گویند که در خواب بر کف خود می بیند دلیل که از آنجا
که خبرها و اعمال یاد کشد این سیر بر کوید که دیدن کمان در خواب دلیل بر آنست که بزرگان
بجای ایشانند حضرت صفای فرمایند که دیدن کمان در خواب سر و جد بود و اول فضل مال و بیم
نفع آنراست سیم کاری خیر یا منفعتی که این سیر بر کوید که دیدن وی در خواب جنک حضور بود

مر

کتاب

کمان

کف

کثیراً

三

اگر دید که هیچ مزاحمت بشا و پیل نگویند کمالی اگر بن این سپهرین گوید که کمالی کردن در خواب
 دلیل که کارهای بی بود و در او بودن در کارها که بدان که نبود و اگر در خواب ببیند که کمال
 کرد و در او وی و بر چشمها نافع بود دلیل که کبر امان را و او باید دانوی مردم مضاعف باشد
 اگر در او وی و بر چشمها نافع نبود و تا پیل بخلاف این بود که کمالی کردن این سپهرین گوید که اگر در خواب
 ببیند که کمالی نمیکرد و مردم را در چیزی میدادند دلیل که چیزی در یک بود و اگر در خواب ببیند که
 از درها چیزی میخواست و میدادند دلیل که کارهای بیست کرد و حضرت شایق هم میباید کرد
 که اگر کردن در خواب بر عین واقع بود و اول خبر دیگر که در مردم مضاعف است عین چهارم عرض خواهد کرد
 این سپهرین گوید که اگر ببیند که در خانه او که در دست بود بود دلیل که جاه نقش افزون کرد
 و اگر بر این خبر از این دلیل غایب بود اگر ببیند که از او که در خواب ببیند که شایق است
 ببیند بوی باز و صد اگر فاسق ببیند تصویر که جای که ببیند که کمالی چشم داشت خود
 دلیل که حاجتش را و اگر در و توفیق طاعت یا بد حضرت شایق هم میباید دیدن که در خواب
 وجه بود و اول خبر چهارم که در خواب ببیند که نظام کارها که این سپهرین گوید که دیدن که چوای بلبل
 مال را خواست بود اگر ببیند که کارش کریم و درم و دران بود دلیل که مال باید و اگر ببیند که
 برین کار شایق بود دلیل که مال را میباید جای که ببیند که کرد و داشت همه را و امر او در دست
 دلیل که مال جمع کرد و اول خبر پنجم که در خواب ببیند که از او که در خواب ببیند که شایق است
 خواب دلیل هر روزی بود که در میان مردم فتنه افتاد و کریم این سپهرین گوید که دیدن که بوی
 دلیل هر روزی مضاعف نبود اگر ببیند که در خواب از او که در خواب ببیند که در خواب ببیند که
 کریم از خانه او چیزی خورد دلیل که در خواب از او که در خواب ببیند که کریم را و کمالی دلیل که
 در و ان بکشید از خانه کریم گوید که ببیند که کریم را و کمالی دلیل که در خواب ببیند که مال
 در و فتنه اندا که بعد از صبح کریم را در خواب ببیند دلیل که شش روزی که در خواب ببیند که
 و میباید دیدن که در خواب ببیند که بود اول خبر ششم که در خواب ببیند که شایق است
 جنگ خستو کردن که مرتبه چهارم بود که تاه و او را بعد از سی و هفت گویند بوشیدن در خواب
 دلیل فتنه بود این سپهرین گوید که اگر ببیند که کریم را و کمالی دلیل که از غم هر که

کتابخانه

کتابت کرد

کدو

55

کریا پس

کتاب

کرتہ

صبر

سبب پندیدن دلیل که او را از عالمی توفیق بود و اگر در پندیدن دلیل که چهار کور را که بود و بدین واسطه
بود اگر سرخ پندیدن شریف بسیار مشغول کرد و بر هر یک کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
بود دلیل بر آن بود اما در این وضع بود اگر پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
حضرت صادق علیه السلام فرمودند که در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
نظام کارها که در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
دلیل که پندیدن که ان مال حاصل کند اگر پندیدن که ان مال در زمین که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
پوشیده بود در آن موضع که مردم انجا نداشتند که پندیدن که ان مال در زمین که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
روزی دیگر کرد و دلیل که او را دعوت بود و مسدود حضرت صادق علیه السلام فرمودند که در خواب پندیدن که کور و در خواب
سروچه بود او را که در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
دلیل امانت بود و محل دین اگر پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
نگه داشتن و اگر کور خود را ضعیف پندیدن تا و بیل بخلاف این بود اگر پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
او حلقه شد بود دلیل که کور و کوفه مال نداده باشد قوله نعم سبط فون ما تلوا ابروهم الفقه
این سخن که پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
باری و کردن داشت و بنزد و هر چه در آن بار و بنزد و پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
عمر و در آن بر هر یک کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
کردن خود را که پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
داشت دلیل که او را در شود اگر کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
اندا که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
کردن پنج وجه بود او را که پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
از سخن کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
روزی که کند و هر چند که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب
کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب پندیدن که کور و در خواب

عرف الكفاف

کری

کریم

کریکند

جاه و دولت بود اگر بیند که کردن بندگان داشته لیل که در علو کامل کرد و حضرت صادق
فرمایند که در بدن کردن بندگان خواب پریش و جه بود اول حج اسلام و دوم ده گناه است خصوص
چهارم اسانت پنجم به الحاح ششم گزند کردن زدن ابن سبیرین گوید اگر بیند که او را کردن
و می شناسد چنانست که بیند بندگان بود ازاد کرد که او بسیار بود و شفا یابد اگر اوام دارد بود
و اهل گذارد کرد و حج اسلام کند اگر کاری بیند مسلمان شود اگر بیند که در وقت
کردن روزه می شناسد چنانست که لیل که آن چیزها که گفتیم که از کردن روزه راند و می شناسد
فی الحقیقه لیل کردن روزه در خواب و ایشان را نیکو بود و توانگران و با بکره و انبیا
گویند که در بدن کردن روزه در خواب لیل بر مال نهائی بود که بسیار هزینه کند اگر که روزه و روزه
لیل که آن سال نهان کرده باشد باز بخوبی بگوید اگر در خواب بیند که روزه بخوابد
کوشش او حلال بود دلیل بر مال حلال بود و اگر کوشش او حرام بود دلیل بر مال حرام بود
و بعضی گویند بیدار کردن روزه بخواب لیل حرام بود و کردن ابن سبیرین گوید اگر در خواب بیند
که برکردن روزه نشسته بود و کردن میرفت دلیل بر شرف و بزرگی بود اگر بیند که یادش آید
بوی او دلیل که از یاد شاه بزرگی یابد حضرت صادق فرمایند که بدن کردن خواب پریش
و چه بود اول دعا و دوم زکات سیم ریش چاهم بزرگی پنجم هفت ششم خرم هفتم رخت
هشتم اسانی کادها کرستی ابن سبیرین گوید اگر در خواب بیند که روزه بخوابد دلیل بر بزرگی
سبیری بود که رستی سبیری بزرگی از شکی بود اگر در خواب بیند که رسته بود و چیزی ندانست
که بخورد دلیل بر حسن بود و اگر گوید اگر در خواب بیند که رسته بود و مصیبت بود اگر بیند که رسته
بود و چیزی نخورد چنانکه سیر شد دلیل که از انکه او مدد کند حضرت صادق فرمایند که
کرستی در خواب چنانچه بود اول نذر است و سیم حسن سیم کاه چنانکه طبع داشت نه
که می آن سبیرین گوید که در بدن کردن روزه بخواب لیل علم بود اگر هم گوید که در بدن کردن روزه
لیل احاطت بود و در آن حقیقتا حاکم گویند و دلیل بر خواب لیل بر مای طبع باز داشت
مکالم یا با شاه عادی بود و حضرت صادق فرمایند که در بدن کردن روزه بخواب شش روزه بود
عدل و سیم روزه شرف چنانکه رتبت پنجم و زکات ششم بلند می شد و خدا را بخوابد

کرم

کونکے

۵۵

کرک و س

کرسنگ

کڑھی

که در آسمان بر کرسی نشسته بود و دلیل که کارش بالا ببرد بجهاد هاست که در دنیا خالی است
و ملزم بود اما او در آن گرفتار است اما دلیل آن بود و هر چنانکه در او بیند بزم از کوه
که حق این سپهرین گوید که در خواب یکبار که در خواب بود دلیل آنکه در خواب
و بعضی گویند که اگر در خواب بود دلیل آنکه در خواب بود که این سپهرین گوید که
بند که کند او را باید دلیل که در خواب و اطاعت هدا گویند که کند را بکش که گوشت او را
بخورد و دلیل که بعضی از آن میراث باید حضرت صادق علیه السلام گویند که در خواب بود
بود از آنکه در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
این سپهرین گوید که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
استخوان در گوشت او همین دلیل بود که اگر در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
کار را اعتماد کند که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
سخن بپند بست که کار او بیشتر بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
ماند که این سپهرین گوید که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
تر صد که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
پیش او بگر و بخاد دلیل که آنکه محتاج او شود که مان گوید که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
خواب بپند که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
بود و دلیل آن در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
و ستکاری بود و بعضی گویند که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
فرعون میکر بخفت بعد از فرعون و ستکاری یافت و بر وی ظفر یافت جابو گوید که در خواب بود
خواب بپند که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
دیدن که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود
که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود که در خواب بود

کریک

کریں

کرک

کرکس

کے

کرف

کرم

کریچین

کریپت

خود بر وی حجت کند و کاهان او را بپا مرد از بد که سبک است اشک از چشم او می آمد
 و دلیل بر این بود و اگر دید که سبک است خون بجای اشک آمد دلیل که از کادی گذشته
 حیرت و حیرت و ندانست خود و حقیقت صفاقه فرمایند که بگردید بعد از آن چنانکه
 دلیل که اجلش تر به بل بود بود قوی الهی اینها ضحاک یکی فاشه و امانت واجب است بگو
 دیدن دلیل و دلش بود این سبک بر کوبیده دیدن کوی بخواب دلیل بر اینها می بود
 نامرادی و بدین در دنیا نوله نعم حکم عینی فرمایند چون اینهم کوبیده دیدن که
 بخواب دلیل بر اینها بود بستن کارها اگر کوی بدینکه شنوا شد دلیل که کارها بسته
 بر روی کشان کرد و در عالم صفت صفاقه فرمایند که دیدن کوی بخواب چنانچه بود
 در روی و بر بنای سبک و اندک چنانکه کاهان این سبک بر کوبیده دیدن کوی بخواب
 دلیل بر اینها می ماند بود و بعضی کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن
 که سبک بر کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 که کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 و بر دم داد دلیل که از ان مال منفعت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 دلیل بر اینها می ماند بود که کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده
 چنانکه حکمین کرد و کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 که کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 که در متن باز نواند که حقیقت صفاقه فرمایند که دیدن کوبیده و خواب بر وجه بود
 و سخن و قیام حاسد سبک چنان که کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده
 خود بر زمین بستند و هر کوی زخم او خورد و هلاک کرد این سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 در خواب دلیل بر اینها می ماند بود و اندک و شقی صفت بود که کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده
 دلیل که از دشمن چنانکه بدینکه کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 دشمن این کرد که کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 و بخواب دلیل که عینی بوی سبک بر کوبیده دیدن که کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده

کری

کریکین

کریه

کریه خواب

کریه

بود و نه و اگر شریعت نبود دلیل عم بود و نه و تران بود که بگوشت بخت باشند که بدین
 سبک بر کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 بوی سبک بر کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 دلیل که در انسال و در اجنه بستن کوبیده و در کاهان و جند کاهان و در خواب دلیل بر اینها می ماند
 بود حقیقت صفاقه فرمایند که دیدن کوبیده و در خواب چنانچه بود اول ضریح و در ششم
 خضو جهادم نفس مال بجا کشی که فتن این سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 و او را بدین دلیل که حالت سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 بگو که کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 بنا شد کشت زرع این سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 با فتن و زری حلال بود و کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 بدینکه در میان پیش کاهان بخت می انداخت و باز جمع کرد و دلیل که نفع فرزان بابا کوبیده
 که از این کشت چیزی حاصل شد دلیل که نفع فرزان بابا کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 که از پادشاه نفع بابا کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 کشت دلیل که منفعت کاهان سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 سبک بر کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 دیدن کشت زرع و خواب بر پنج رجه بود اول و زری حلال و در منفعت سبک بر کوبیده
 عرق چنانچه معیشت کشت از این سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 بر وجه ندمی بود که کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 کوبیده نشسته و مصیبت بود که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 بدینکه در میان کشت از این سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 افتاده بود و در خواب دلیل که نفع فرزان بابا کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 بر زبان بدینکه بود و کشت کاهان و نفع فرزان بابا کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده
 و خوشتر رسید و در وقت خود دلیل منفعت بود و چون نارسید و سبک بر کوبیده دیدن که سبک بر کوبیده

کریکین

کشتی کرفتن

کشت زرع

کشت ازاد

کشتن

[illegible]

کشتن

کشی

کشف

الواسطی

او آمده دلیل که او را باز اهل محبت اند اگر ببیند که گوشه کشف خود دلیل که بعد از آن علم
امور حضرت صادق فرماید که دیدن کشف در خواب هر چه بود از راهی عالم و دیر مدتی
زاهد سیم مردی صنایع کشاکش با سپهرین گوید که ببیند که غنائی بنفشه کشکاب گردود
و میخورد دلیل که سال علا ایابد و از عمر و هدا کر بیند که توان خود تاویل بخلازان بود
کشتر این سپهرین گوید که ببیند که کشمش داشت و میخورد دلیل که جقدان مشقه باید که ببیند که
کشمر یکس داد دلیل که داعشی نوی ساند ایرهم کویدا که در خواب ببیند که کشمش شجره و خانه
بود دلیل که مال تمام حاصل کند حضرت صادق فرماید که دیدن کشمش در خواب بر سر وجه بود
منفرد و دم مال حلالیم که به معیت که بدید زبانیال گوید که در خواب ببیند که کعب بسیار
داشت دلیل علم بود که ببیند که کعب پای در شک دلیل که جزند شیر بد باغی گرفتار کرد
کعبتین این سپهرین گوید که در خواب ببیند که کعبتین بازی کرد و قرار ماخذ دلیل که یعنی بیا
کرد و مادر جلوف اند جایر گوید که ببیند که کعبتین بازی کرد دلیل خصوص بود حضرت صادق فرما
که دیدن کعبتین بخواب پیچیده بود اول مقام دویم زن سیم فرزندان مال بیست گفتگو قریح
و کوعا علی بابا کا سادهاقا کعب این سپهرین گوید که دیدن کعب در خواب خطبه بود و اناس که کعب
قبل او بود ظاهر زیاد و نصفه که ببیند دلیل خلیفه بود که ببیند که طوان کعبه بود دلیل
بر صلاح دیوبور و از خلیفه ناید باید که ببیند که ارام بسته بود و روی در کعبه داشت
دلیل بر زیادی سلاح او بود که ببیند که سری او کعبه بود و مردم احادیث یاریت میکنند
دلیل که اسلحه مردم کنند حرمت باید جایر گوید که برادر شاه در خواب کعبه رفت دلیل که از
جانب صفحا نیز فیکش زیاد کرد که ببیند که کعبه بینا و دلیل که حال خلیفه ستاره کرد و اگر
ببیند که در کعبه یاد کرد دلیل که از خلفا کاش نبکو کرد و بر هم گوید که ببیند که در کعبه بود
دلیل که از شیعیان شماری بر کرد و من جمله کان امنا که ببیند که دوی حجرا لاسوناه دلیل که
حج بگذارد که ببیند که مرهام کعبه بود دلیل که ببیند بلعد حب و حضرت صادق فرمای
دیدن کعبه در خواب پناه وجه بود از خلیفه دویم امام ستم ایمان میکارا یعنی کعبه این سپهرین
گوید که دیدن کعبه در خواب دلیل که تزیینت ملی بود اگر ببیند که کعبه را رخاوار

کتاب

کشمش

کعبیہ

کعبہ

کعبہ

بہندہ

بالبحر

کفتا

کفجه
کفجه اش
کفش

کفها

کفش را
کفن

کلاب

بسته بود دلیل که زنی زشت بخوابد و در قیود کفزار و خواب هیچ نباشد کفزار
سپهرین گوید اگر در خواب ببیند که کفجه یا کینه داشته دلیل که خوار و مصلح بود و اگر کفزار
شکست یا کینه ببیند تاویل بخلاف این بود کفجه اش را بن سپهرین گوید اگر پادشاه کفزار
در خواب ببیند دلیل بر مردی بود و اگر قاضی کفجه اش را در خواب ببیند ناسبا و بود
هر که چنان بود که کفجه اش ببیند در خواب دلیل بر خدنگار خانه بود کفش این سپهرین گوید
که دیدن کفش در خواب آن بود اگر ببیند که کفش نو و پای کرد دلیل که زنی بخوابد یا کفش
بختم اگر در خواب کفش خود را ببیند دلیل که آن زن توانگر بود و اگر کفش را ببیند دلیل
که آن زن مستور بود و اگر کفش را ببیند دلیل که آن زن مشغول و معاش بود و اگر زرد
ببیند دلیل که آن زن بیمار است یا کوفه بود حضرت صادق علیه السلام دیدن کفش در خواب هفت وجه
بود اول آن در و نیم خادم سیم کینه یا نیم تمام تو نیم معیش ششم مال هفتم سفر و دیدن کفش
در خواب دلیل بر مردی بود که میراث ختم کند یا این سپهرین گوید که ببیند که کفها بر می
سود دلیل که از خودشان مفارقت کند نیز گویند در اینجا مردی بود اگر ببیند که کفها
خسته بود دلیل که آن سفر باز ماند اگر کفها خود را کشاد ببیند قوی دلیل فراخ دست
بود و اگر بخلاف این ببیند دلیل تنگ دستی بود حضرت صادق علیه السلام دیدن کفش در خواب
شش وجه بود اول فراخ دستی و نیم مال سیم ریاست چهارم فرزند نیم دلیری ششم زنی
خواستن بچرام کفش را از سپهرین گوید که دیدن کفش در خواب دلیل منفعت بود از بزرگی
کفش این سپهرین گوید اگر در خواب ببیند که آن بر مرده کفش می کشد و انگشت معروف بود دلیل
رجوع و باز آمدن اگر ببیند که کفش از مرده می کشد دلیل که در دنیا طریقی مرد جوید اگر ببیند که
از مرده کان کفش می کشد دلیل که از مرده مال حرام بدست آورد و اگر ببیند که معنی بود منافق
باشد دلیل بر کلاب این سپهرین گوید که دیدن کلاب در خواب دلیل تنگ دستی بود آنکه
مردم او را شا گویند اگر ببیند که کلاب بر کسی ریخت دلیل تنگ دستی آنکس بود اگر ببیند که
کلاب خود را دلیل شکم کرد و جابر گوید اگر ببیند که کلاب بر کسی ریخت دلیل تنگ دستی آنکس
بود جابر گوید اگر ببیند که کلاب بر کسی ریخت دلیل که ببیند کوفی مشهور کرد اگر ببیند عالم

کلاب
کلاغ
کلاه

بود دلیل که مردم از علم اینهمه باشند کلاب مرغی و صید او در خواب دلیل بر مردی
بیدار و بیغایه بود اگر ببیند که کلاب دایکت که کشت را بخورد دلیل که دشمنی افش
کند مال او بستاند کلاغ این سپهرین گوید که دیدن کلاغ دلیل بر مردی فاسق بود و دیگر
اگر ببیند که کلاغی دلیل با چپ بر روی صحنه کشا بر هم گوید اگر ببیند که کلاغی فکار کرد
که بجمله ما مردم دایکت اندا کلاغ را دید که آن شاخ او از داد و بانگ کرد دلیل که زخمه از
سفر بود کلاه این سپهرین گوید که دیدن کلاه بخواب دلیل غر جابو و نیکه دقیقه کلاه اگر
ببیند که کلاه او کوفه بر سر داشته دلیل که عمل بود آن پادشاه دایکت که گوید اگر
ببیند که کلاه او در سر داشته دلیل بر خیرین بود اگر ببیند که کلاه او بر سر داشته دلیل بر
دلیل که از خود را از مردم پنهان کند اگر ببیند که کلاه او بر سر داشته دلیل بر خیرین بود
اگر ببیند که کلاه او در سر داشته دلیل بر مان بود اگر کلاه او از مردی دیدن دلیل که بر
کرد اگر کلاه او اهلیت ببیند دلیل که او ناپادشاه فوت یابد بر هم گوید اگر ببیند که کلاه
چوبین در سر داشته دلیل که خود را در پیش مردم عزیز پندارد و سخن با محال گوید جابر
گوید اگر ببیند که کلاه تابستان در سر داشته دلیل که کام دل یابد و اگر بخلاف این
ببیند دلیل که برادر بر سر دارد هم گوید اگر در خواب ببیند که کلاه او شیار بر سر داشته
در سر دارد است دلیل باشد دلیل منفعت بود اگر ببیند که کلاه او بر سر داشته دلیل که در حق
افتد اگر ببیند که کلاه او بر سر گرفته شد دلیل که از نگاه ببیند اگر کلاه او بر سر داشته دلیل
که مرتبه او زیاد کرد و اگر کفن ببیند بخلاف این باشد اگر ببیند که کلاه او سفید بر سر داشته
دلیل بر پاک بود و اگر سبید بر طاعت گذار باشد اگر سبج بود نقصان و جابو بود
اگر زرد بود بها باشد اگر سیاه ببیند کسی نایک بود اما دلیل آنکه در سید اوی داشته باشد
اگر ببیند که کلاه او در سر داشته دلیل که بطلد و دقیقه کلاه بر زنی یابد اگر کلاه
در افتاد دلیل که پادشاه مال او را مصادق کند بسا اند حضرت صادق علیه السلام فرمایند که
کلاه در خواب بر شش وجه بود اول لایق نیم ریاست سیم بزرگی نیم عزیزی نیم
مقدار شش ضربه دیدن کلاه در خواب دلیل بر مردی کاروان بود که خلد بر آن کند

کمان

کانکر

کامران خدای

کتابخانه

55

۱۵۵

کشت

کند

حلّال

کتاب

گفتند

with

5.

بجاء

کتابهای

۵۰

مقدم

کنده
کنده
کنکر
کُک
کنه

کھڑا
کوارش
کوال

کتابخانه

کفر

کونینا

کونز

جو بیوہ

کُتُوبُ

بد شوای خلاصی ایضا بر غیم گوید اگر بیدار گوید بکنند لیل که با دم چله کند اگر بیدار گوید
 که بخت و بیدار نشود اما مدد لیل که در کاری با مدد خلاصی نباید که اگر خواب سیرین گوید
 اگر در خواب بیدار گوید از سالان داشت لیل که کسری حاصل کند اگر از سن سفید از وی
 بیدار لیل بر جامه بود اگر بیدار گوید از کوزه این خورد و لیل که با کسری جمع کرد و جامه بیدار گوید که
 کوزه بکنند لیل که کسری بر بیدار گوید کوزه و در خواب لیل مال و نعمت بود اگر بیدار گوید
 درین با سیرین است لیل که مال تمام حاصل کند و اگر همین بیدار لیل بر مال اندازد بود
 که با مدد حضرت شاقی و خیایه که بیدار گوید در خواب بر وجه بود از کسری و در خواب سیرین
 کسری چنان تمام تواند درین چیم صلاح تن شمع عرق و از هفت مال هشت خرد بکشد تمام مرآت
 از خفا نان و دیدن کسری از سیرین و بیدار لیل که از زاده مال دار بود و کوسا از این سیرین بود
 اگر بیدار گوید کوسا نداشت لیل که او را پس آید و او را مدد بیدار بخورد و با هم گوید که
 بیدار گوید کوسا در خانه او آمد شد و بیدار لیل که بیدار گوید کوسا نداشت لیل
 که با مدد شاه بوند و بیدار گوید که با بیدار گوید کوسا او بود و لیل که بیدار گوید
 اگر بیدار گوید کوسا را بکشد و از کسری و بخورد و لیل که مرآت فرزند خورد و اگر بیدار گوید
 کوسا نداشت لیل که فرزند او با و ساز و خورد و اگر کوسا نداشت لیل که بیدار گوید
 او توان کرد و شود و اگر کوسا نداشت لیل که بیدار گوید که بیدار گوید و اگر در خواب بیدار گوید
 و از بیدار و قوی بیدار لیل که فرزند او در دست و سکو حال بود اگر بیدار گوید کوسا نداشت لیل
 تا و بیدار لیل که بیدار گوید کوسا نداشت لیل که بیدار گوید کوسا نداشت لیل که بیدار گوید
 اگر بیدار گوید کوسا نداشت لیل که بیدار گوید کوسا نداشت لیل که بیدار گوید کوسا نداشت لیل
 و داشت که ملل داشت لیل که بیدار گوید کوسا نداشت لیل که بیدار گوید کوسا نداشت لیل
 و لیل که بیدار گوید کوسا نداشت لیل که بیدار گوید کوسا نداشت لیل که بیدار گوید کوسا نداشت لیل
 بخورد و اگر هم گوید که در خواب بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید

لور

کوسا

کوسا

که بعد هر بیتی ساز و کوبید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 قول تمام فلان لیل که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 و بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 حضرت شاقی و خیایه که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 مال الحرام در بازار و این چیم چار و ستغنه بافتن کوسا بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 چند که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 بخورد و لیل که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 بود و با هم گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 است خورد و لیل که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 اگر بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 اندازد بود اگر بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 لیل مال بود اگر بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 کجاست خورد و لیل که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 کوش و بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 اگر بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 که مال بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 کوش خرد و لیل که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 که مال بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 خورد و لیل که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 اگر کوش سخی اید خورد و لیل که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید
 که مال بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید که بیدار گوید

کوش

کوش

دیدن آنها بخواب لیل بر فراغت و خوش بود اگر بیند که لیل های او نبودند لیل بر نفسا مال
 بود و نیز گویند که لیل بر اگر بیند که لیل های او نبودند لیل بر نفسا مال بود و نیز گویند که لیل بر
 گویند که لیل بر اگر بیند که لیل های او نبودند لیل بر نفسا مال بود و نیز گویند که لیل بر
 کرد لیل که کارش بسته کرد و اگر لیل بر بیند که خالی است از لیل بر غرقا بود و اگر این
 خواب بر امری بیند لیل که مالش زبانه کرد و اگر بیند که لیل بر او سرخ بود لیل که سرخ و اگر
 اگر بیند که لیل بر بیند با سینه لیل که از هر دو شش او خورد و اگر لیل بر او وضع بیند
 و لیل که علی که در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با لیل بر بیند و لیل بر بیند
 و نیز بود که لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 و لیل که کینه و دشمنی و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 بود جا بر گویند که لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 زن توانگر و بار مسافر اگر سرخ بیند زن او مطرب و دست بود و اگر سینه بیند زن او عالم بود
 اگر زن در بیند زن او بیمار بود و اگر ملون بیند زن او فریده بود حضرت شاکر فرمود که
 خواب بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 گویند که لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 اگر بیند که لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 سفری که لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 اگر بیند که لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 خواب بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 این سیر بر گویند که لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 میل بر بیند لیل که با شاهان طاعت مضرب سد جا و گویند که لیل بر بیند و لیل بر بیند
 و با نسی علی او که لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند
 لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند و لیل بر بیند

لخاف

لرنبدا

لکن

لشکر

لح

ملح دوم سبیل سیم با درجه چهارم خصوصیت پنجم لعل این سیر بر گویند که لعل در خواب
 زن بود صاحب حال اگر در خواب بیند که لعل داشت و لعل که زن بر زن بخوابد
 یا کینه صاحب حال که لعل داشت و لعل که زن بر زن بخوابد یا کینه صاحب حال که لعل داشت
 داشت و لعل که زن بر زن بخوابد یا کینه صاحب حال که لعل داشت و لعل که زن بر زن بخوابد
 زن توانگر بخوابد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که لعل در خواب
 دوم کینه سیم لغز چهارم و نیز لعل است و این سیر بر گویند که لعل در خواب
 در خواب شش وجه بود اول مخ خوش و دوم مال سیم فرزند هم دام و سوم پنجم و ششم
 غلام لعلی این سیر بر گویند که لعل در خواب لعل بر زن بود و لعل که زن بر زن بخوابد
 و یا به نیت گویند که لعل داشت و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 بکشد لیل که در غم و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 این حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که لعل در خواب لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 یا در شاه صغیر سیم یا سبیل چهارم و نیز لعل است و این سیر بر گویند که لعل در خواب
 لغز شش وجه بود و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 بود جا بر گویند که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 او خوش بود و لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 بود و لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 رویش از هله لغز که شد و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 لغز و در خواب بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 در این ایام و لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 بر زن بود و لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 بسیار بگویند که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 بد بود جا بر گویند که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود
 بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که لعل در خواب لعل بر زن بود و لعل که لعل بر زن بود

لخاف

لعلی

لعلی

لعلی

لعلی

لکھنؤ

لَوِيَّا

لوح محفوظ

نور

111

لوید

نیمو

حرف
م

مازُو

مارچون

ماست

شود و بدید شود اگر زنی آب تن ببندد که ببرد و او را ببینند و دلیل که او را ببیند اگر ببیند که
ببرد و او را ببینند و بر جان نهادن تا بویل نیکو بود اگر دقتش کرد و بدید و در مرد و زن که
اگر ببیند که مرد و زن باشد دلیل که حالش نیکو بود و خاصه در مرد اگر زنی را ببیند
و زن را در مرد ببیند بخلاف این بود اگر زن خواب بدید مرد خود را با جماعتی که در خواب
دلیل که کاش ساخته و دقتش زیاد کرد و اگر زن مرد خود را در خواب ببیند دلیل که در
کمر درد اگر ببیند مرد خود را ببیند دلیل که از غم برسد اگر زنی ببیند که پسرم را و زن را بشد
دلیل که غایتش از سفر باز دارد اگر ببیند که مرد و زن باشد که دلیل که زن را و مسلمان کنان
سبب این که بدید اگر کسی مرد را ببیند و او هر سال که تو مرد بودی و کو بدید که زن زنده ام دلیل که
احوال مرد در این جهان نیکو بود و حقان وی خوش بود و قولی که لا تسبیح الله من فشا الله
سبیل الله امثال اقبل احب الله و تم حضرت صادق علیه السلام که اگر ببیند که مرد و او را در کمال
کرم و دلیل باشد دستش بود اگر مرد را از اهل خود شادمانه ببیند تا و بیل بخلاف این بود اگر
ببیند که مرد از اهل او یا وی منظره کرد یا تو از وی بگریزید دلیل که در صیغه کرم بود و شجاعت
بنا برده باشد اگر ببیند که خندان پیش او آمد دلیل که کافرمه بود و قولی که لا تسبیح الله
اسودت وجهی الخ اگر ببیند که مرد در غم از آن بود دلیل که آن مرد در دنیا استغنا نبیند
کرم باشد مرد را چیزی را و نالنا که کوید اگر کسی ببیند که مرد و او را چیزی را و از امتناع و بنا
دلیل منفعت بود و از این که امید ندارد اگر ببیند که مرد چیزی خوردنی بی داد دلیل که در
حلال باید این سبب این که بدید اگر ببیند که جاهل خود ببرد و داد دلیل که از غم بود اگر ببیند که
مرد قرآن بود یا کتاب فند دلیل که بر وفق یا غرض طاعت بود اگر ببیند که تمام صفر رخت
دلیل که از آن نفع جامه کران کرد و مرد منالیند است سبب این که بدید اگر در خواب مرد و نالنا از آن ببیند
دلیل که آن مرد به کرم دارد بود و در دنیا اگر ببیند که مرد و در دوزخ می آید دلیل که در دنیا با
مردم تکیه کرده باشد اگر ببیند که مرد از دوزخ چشم می آید دلیل که در دنیا بجا آمد مردم نگاه
کرده بود اگر ببیند که از دوزخ می آید دلیل که عیب مردم شنوده باشد اگر ببیند که از دوزخ
فدنان می آید دلیل که شکر بسیار ببرد که گفته باشد اگر او بیله منالیند دلیل که با آن بزرگتر

672

بود باشد اگر از درو شکم پیدا کرد دلیل که حرام خورده باشد جدا بر گوشت که پدید آمد مرده
 از دره پیش منیا بدلیل که زن نابینا کرده باشد باید و خود ایشان بدین کرده باشد
 بحاجت حضرت صادق قمری جدا اگر گوشت پدید آمد مرده بحاجت کوفه و این معنی از وی جدا شد
 دلیل تخلف بود و اگر از وی جدا شد بدو اگر پدید آمد باز مرده بحاجت کوفه دلیل که از
 رو آورد اگر پدید آمد با ما و یا خواهر خود کرده بود و بدی حجامت کرده دلیل که از مال مرده
 چیزی بودی جدا اگر پدید آمد مرده و این شون بوسه داد دلیل که زن خواهد و برادرها برسد
 از پس مرده شکم ابرهیم گوید اگر پدید آمد از پس مرده مثل اگر از مرده مصلی بود دلیل که راه
 او گزیده اگر مصلی بود دلیل که پشیمان شود و شفا یابد مرده جامه پوشیده آن سبزه بر گوشت
 پدید آمد مرده جامه پشیمان پوشیده بود دلیل که با ایمان از دنیا افتد باشد اگر مرده و یا با
 جامه اسفند پدید آمد دلیل که در آخر حال او نیکو بود اگر مرده و یا جامه شایسته پدید آمد
 این بود و جامه زرد و کبود دلیل مصلی بود اگر پدید آمد مرده و یا جامه پوشانید دلیل که از
 زن دلیل بود تا و یا کفن مرده ابرهیم گوید اگر پدید آمد کفن مرده معترف بکند دلیل که در دنیا
 طبق حق از مرده جدا کرده باشد یا کفن مرده و اگر مانع از مال او کرد دلیل که خواست تا کفن مرده
 را بکند مرده و او را کور نهد دلیل از مرده بیرون بود اگر پدید آمد مرده و اگر کفن کرده دلیل
 که از خودشان مرده بکند و اگر کفن کند حضرت صادق قمری جدا که پدید آمد مرده و در خواب مرده
 بود از مال و ستم ظاهر شد مشکل ستم خویش اگر پدید آمد مرده زن شد معترف بود
 عمل بود و اگر پادشاهی خواب پدید آمد دلیل که علم و حکمت آموزد و از مشکلی که طبع بود بود باز
 باید فقه نعم فامانه الله مائة عام غم بعثت من نکوش این سبزه گوید اگر پدید آمد مرده نکوش
 پوشیده دلیل که او را پسری باید عالم و دانا اگر پدید آمد مرده نکوش مرده بود و بنا و پیل بود
 مرغ ابرهیم گوید بر چینه که در خواب مرغ و از بزرگتر پدید آمد پدید آمد و اینجه
 طلبه عظیم تر بود و اگر پدید آمد مرغان بسیار و در جای ناله کند دلیل که مصیبت پیدا کرد
 اگر پدید آمد مرغ داشت دلیل که مرده نبود ابرهیم گوید اگر در خواب پدید آمد مرغ ناام
 سخن گفتن دلیل که گاردش پدید آمد اگر پدید آمد مرغ باز نکوش تا اقدام او در دوزخ بود

مجموعہ

میرزا جانا
میوشید

قانون کهن
مرغی

مرکز فنکون

مصنف

مرغاب

مرکم

مرغاب

مرکم

که مال از وی بزد و بداند جا بر کوبد که دیدن خورشید و خواب لیل هر می بخاس بود
اگر بیند که مرغان مختلف در شهری جمع شده بودند لیل که لشکر بیگانگان را رسد اگر بیند که مرغ
چشم او را بکشد لیل که درین بر او تپا کرده اگر بیند که خون مرغ خود بر نفثه آلوده مرغانی این
سیرین کوبد که دیدن مرغاب و خواب بخت از مرغان دیگر بود اگر بیند که مرغاب است لیل مال
بود و بیکام دل برسد اگر بیند که مرغابی را بکشد لیل نزدیکی بود و استخوان و پیرا و راه خواب
دیدن هر بین لیل بود جا بر کوبد اگر بیند که مرغابی داشت لیل که او را از زندان بدست صاف
فرماند که دیدن مرغاب و خواب بخت بود اول مال و دوم بخت که بیست چهارم فرمان بود
یافتن مرکم این سیرین کوبد که بیند که مرده جامه سبیل یا سبز داشت لیل عیش خوش بود و اگر
جامه گاه و نوبت داشتند و بیل بخلاف این بود اگر بیند که جامه گاه داشتند لیل صیبر بود
و دیدن جامه گاه و نوبت بود مرغاب عیش و فریاد بود مرغاب این سیرین کوبد که دیدن مرغاب
بخت لیل بر اسلام بود اگر بیند که در مرغابی بود و نداشت که مال داشت لیل که بداد
پاک بود و اگر آن مرغاب از آن دیگری بود و او تماشا میکرد لیل که با پارسان و وزیران گنجینه
داد و اگر بیند که در مرغاب خود میبخت لیل که عیش و فریاد بود و عاقبتش بخوبی بود و اگر
کوبد که دیدن مرغاب و خواب لیل نزدیکی بود اگر بیند که در مرغابی سیرین بود و کلها شکفته
بود و بخت خود و آب گاه و نوبت لیل که مرگ او بشاقت بود اگر بیند که کل در میان سیرین شده لیل
که او را با بر روی صحنه امثال که از خدمت و حشم و دو مانده اگر بیند که در آن مرغاب کوفته اند بود لیل
که پادشاه و امال بیجا که اگر بیند که در آن مرغاب کاوان و خان بودند لیل که لشکر شاه بیوفایان
اگر بیند که در مرغاب کل در میان جمع کرد لیل که مال شخصی حاصل کند جا بر کوبد که دیدن مرغاب
و خواب لیل زن بود اگر بیند که در مرغابی سیرین شده لیل که زن سیرین بخواند اگر مرغاب
سیرین و نوا و ملخلاف بن بود و حقیقت حقیقت فرمانی که دیدن مرغاب و خواب بخت شکفته بود
اول که بن و دوم عفا و سیم معیشت نظام کا و چهارم پادشاه سیرین بود که شمشیر و منقعه و خنجر
زن هفتم مراد یافتن مرکم این سیرین کوبد که بیند که مرهم بر اندام زدن نماد لیل صلاح بر آن
بود اگر بیند که مرهم خورد لیل که بی حرام خورد و اگر بیند که مرهم بر دم نداد لیل که مرند

مرکم را

مرم و راه و رساند مرغان و بداند نشان کوبد که دیدن مرغاب و خواب لیل هر می بخاس بود
بود با فرزند کشتن این سیرین کوبد که دیدن مرغاب و خواب لیل هر می بخاس بود با کشتن
خوبی کوبد که مرغان و بداند نشان داشت لیل که بقدر آن مال حاصل کند و بعضی کوبد که
مرغان و بداند نشان کوبد که بیند لیل بر شخص علم و حکم بود و نیز کوبد که در آن و در خان بود اگر
دخان خود بیند که عقد مرغان و بداند نشان آمد لیل که شخصی علم و حکم کوبد که بیند که
مرغان و بداند نشان کوبد که علم و حکم را بپوشانند باقران را فراموش کند اگر بیند که بیای هرگز
میست و لیل که علم و حکم بکشد و موز که سزاواران ساختند اگر در خواب بیند که مرغان و بداند نشان
داشت لیل هر می بخاس بود و مال او بود و امر حکم کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان داشت لیل که
خوبی را بداند نشان کوبد که لیل که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان
قران داد و زی و کرد و اندک بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
از مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
از مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
دست پیشتاد و شکست لیل که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
و حکم و پیش ناوا بکوبد اگر بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
بود اگر بیند که از مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
سیرین بود اگر بیند که عقد مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
تجمل مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
که مصالح و بار سبب بود از علم و حکم و حضرت صفات و نماید دیدن مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
و هر بود اول قران و دوم حکم سیم مال چهارم و نیز خوب و بیست کثیر انصاف جمال ششم و نیز
مرکم این سیرین کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
هفت کوبد که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
کسی خصی کوبد که بیند که خان و خان بن و سیرین و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که
دیدن مرگان و چشم و خواب لیل هر می بخاس بود اگر بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که بیند که مرغان و بداند نشان کوبد که

مرکم

مین بود اگر بیند که در کاز چشم و می چیدد لیل که بیجا کرد و حضرت صاف فرمایند دیدن مکران
و خواب چنانچه بود اول فکر داشتن پس در نیم دست سیم مال چنان خری مرقه ها این سیم
کویند و دیدن مرقه ها در خواب چون روشن بود و چون در وی بنیاد لیل منفذ است اگر
توشت و تلخوش بیند لیل فضا و بیخ بود هوس این سیم بن گوید اگر بیند که سر داشت و داشت
که ملک است لیل که بقدر آن مال با بدایر هم گوید که دیگر در نیم سیم و اختصار در خواب
دلیل بخار خاوند و پخته بلین چراغ و غیره مانند لیل که خدای خان بود اگر بیند که بیدار
و ضامنیکر و لیل که کادی مشکل بر ستارگش که در بعضی کویند مال لیل بدست آورد
مستی این سیم بن گوید بیند که خواب لیل به مال حرام بود و کاهل نمازی تو که تو با آنها
لکن من انما الاتقوا الصلوة و انما سکاوی جا که بدیدن مستی در خواب چون ان شرب بود
نرس بود بقدر آن سیم مستی صاف فرمایند که دیدن مستی در خواب چنانچه بود اول
مال حرام و نیم توانی سیم نقص مال و نیم سیم بقدر مستی سیم بن گوید که دیگر
سیم بن خواب با دان او لیل که مردی عالم بود که مرد پیش او بنده از بهر صلاح دین اگر بیند که
سیم بن با کرد و لیل که با مسلمانان بنی کند جا که گوید که دیدن بنانه دادن سیم بن خواب لیل
دین خواستن بود اگر بیند که سیم بن با کرد و لیل که رفتن دین او بخواند اگر بیند که چراغ سیم بن
لیل که در کار دین او و در وقتنا ظاهر کرد اگر بیند که چراغ سیم بن بکشد لیل که در دین او
ابر هم گوید اگر بیند که در سیم بن با کرد و لیل که رسیدن بود اگر بیند که در وی خواب
در سیم بن شد لیل که مال خود را دان سیم بن نه کند مرادش حاصل کرد اگر بیند که
سیم بن خواب شد لیل که عالی از انجا ببرد اگر کسی بیند که جای که ملک بود سیم بن که بد
لیل شرفی بر نیک بود در دین اگر بیند که با تو سیم بن نه لیل که رفت بخواند جا که گوید
اگر بیند که در سیم بن با کند یا بدیدن رفت و لیل که از هر ترسها این کرد و مرادهای بنی
و اخروی حاصل کند حضرت صاف فرمایند که دیدن سیم بن خواب و ازده و جبر بود اول
پادشاه و نیم قاضی سیم بن عالمی را که چنان رفتن سیم بن امام ششم مجروح خط هفتم شود
نیم نیم نام بنکو یا زهم خبر برکت و از ده زن بنکو سیم بن که در این سیم بن کو با کرد

در خواب بیند که سیم بن که لیل که او از زندگی اید عالم مردم متابعت او کند اگر بیند که
سیم بن مرقه کرد و لیل که از سفر مال حاصل کند و کارش نظام کرد و سیم بن مرقه بود
سیم بن کویند که دیدن سیم بن خواب لیل مال حلال بود اگر بیند که سیم بن داشت و بخود و لیل
که بقدر آن مال با بدیدن سیم بن که کار و خواب لیل هر یک سال بود و خبر برکت و دیگر
سیم بن حرا تو که که کوشش حلال شد لیل مال حلال بود حضرت صاف فرمایند که دیگر
در خواب چنانچه بود اول مال حلال و نیم گواهی دادن راست سیم بن عالم داشت چنانچه معیشت
بنکو سیم بن که این سیم بن گوید اگر بیند که سیم بن بود و دیگر یا به مسلمان شد لیل که
کار او مستقیم کرد اگر بیند که کارش شد لیل که در دین او افتاد اگر بیند که در دست کاری
او مسلمان شد لیل که یکی از عشق باز او و سیم بن این سیم بن گوید که در دین متاورد
خواب لیل بود بر مردی که بکارها مردم پیوندد اگر بیند که چیزی سیم بن با کرد و لیل که
کار بر آید خود جمع کند اگر بیند که سیم بن اوضاع شد و با لیل حلال این بود حضرت صاف
فرمایند که دیدن سیم بن خواب چنانچه بود اول مردی بزرگ و نیم مردی که با مردم عمل
سیم بن امری بزرگ سیم بن مضر و کارها سیم بن این سیم بن گوید اگر بیند که سیم بن سیم بن لیل
که مال خود را بجز صفت کند که در آن توانی بنیاد جا که گوید که بیند که در دینهای خود را
مستو کرد و لیل که با هر خویشان خود احسان کند مشرق این سیم بن گوید اگر بیند که سیم بن
مشرق شد لیل که دشمنی با وی حمله کند اگر بیند که سیم بن مشرق شد لیل که معتدل
پادشاه کرد اگر بیند که او از مشرق مغرب کرد و لیل که در دین او اگر بیند که بکار دین صلاح
مشرق شد لیل که بکار دین او مشرق شد لیل که مشرق بود مشرق این سیم بن گوید
که دیدن مشرق خواب لیل بر ملک عالم راست بر آمدن انخاب لیل جلالت و لی بود
فر و دفع انخاب بخلاف این بود اگر بیند که مشرق رخا بنکو بود و لیل که حاجتش را کرد
و اگر مشرق را جای بد بیند بخلاف مشرق سیم بن کویند که دیدن مشرق خواب با لیل
چندان بنکو بنیاد شد زیرا که مشرق و دفع انخاب مشرق کویند که بکار آمدن انخاب لیل
او بنکو بود مشرق این سیم بن گوید اگر مشرق بیند که مسلمان شد لیل که در سیم بن که

مسکه

مسکه

مسکه

مسکه

مشرق

مشرق

مغرب

مشرق

بیند که مشرقی سوی قبله نماز کرد باشد که خطعا لی کند از دلبلی که صلا ان شو و بقیه نشن یاد کرد
 خیر الله نور النور والافضون کشفه عنها مضجعا المصباحا حضرت صفات
 فرمایند اگر کسی در خواب مشرق را بیند و بیدار شود و دلیل طالب علم کرد و در حق
 ظفر یابد و اگر مشهور بنود دلیل که با مردم بد مذبح سجده و او و بدنام کرد و مشعل باز این ستر
 کوید اگر بیند که مشعل باز شد بود دلیل که کارها باطل کند اگر بیند که در مشعل باز نگاه
 کرد دلیل که بکاری بد افتد مشاک این سبب کوید اگر بیند که مشعل باشد دلیل که مردم او دانشا
 کوید اگر بیند که مشعل سو دلیل که بنگونی پاک کند که قدر ان نداند اگر بیند که مشعل سو
 میاید دلیل که با خلق احکام کند جا کوید اگر بیند که مشعل فاضل برین آورد دلیل که رفت
 تو اگر بخیر آمد اگر بیند که عالیه و دلیل که عیش یابد کرد اگر با درکان بود و ما نشن یابد کرد
 حضرت صفات فرمایند بدین مشعل در خواب شش وجه بود اولین درجه سیم عیش خوش چاک
 کبریک پنجم مال شش پنجم خوش مشاک این سبب کوید که بدین مشعل اب و در خواب دلیل
 سفر بود اگر بیند که مشعل بود دلیل که سفر رود و مال تمام حاصل کند اگر مشعل کس بیند
 بخلاف این بود اگر بیند که در مشعل سو را خج بود دلیل که زبان بود از سفر که مانی کوید اگر بیند
 که مشعل اب و نشن از ان مردم میاید دلیل که با مردم لست کنند و اگر اب مردم ندادند دلیل
 بخلاف این بود حضرت صفات فرمایند که بدین مشعل در خواب سه وجه بود اول سفر دوم مال
 سیم زندگانی و حضرت صفات از ان سبب کوید که بدین مشعل خواند دلیل که علم و حکمت بود
 اگر بیند که قرآن بخواند و دوی نکا میگرد دلیل که علم و حکمت آموزد اگر بیند که مشعل در خواب
 که طالب علم کرد اگر بیند که مشعل باقی سوخت و دلیل که در راه بود اگر بیند که دلیل که در راه
 بیند که مشعل کشا و بر سر نهاد یابد دلیل که میاید دلیل که و الی شهر کرد اگر بیند که در راه
 مشعل سو خورد دلیل که قرآن بخواند اگر بیند که در راه مشعل سو خورد دلیل که در راه
 نکند اگر بیند که قرآن بخواند میگرد دلیل که در کاری شریع کند که انکارنا و دانی بود
 بیند که مشعل سو خورد چون بنگا و هیچ نشنیده بود دلیل که در دنیا باغ و استن باشد اگر
 بیند که مشعل سو خورد دلیل که کاری خیر کند جا کوید اگر کوید بیند که در راه بود و قرآن

مشعل
 مشک

مشاک

مشعل

میخاند دلیل که معاشری بسبب قرآن بود اگر بیند که کسی مشعل را از وی بگریه دلیل که
 علم با او مشر کند اگر بیند که مشعل جایز باشد دلیل که او هم خوشی این کرد حضرت صفات
 فرمایند که بدین مشعل در خواب پنج وجه بود اول علم دوم میراث سیم امانت چهارم رزق
 حلال پنجم مال دله مصطلکی این سبب کوید اگر کوید بیند که مصطلکی میخاید دلیل که کسی
 گفتگو کند اگر بیند که مصطلکی باشد دلیل که بدین صورت بود مصطلکی صورت دیگر اگر بیند که
 صورت جانور میگرد دلیل که بر خدا شهادت و دغ کوید حرام و احلال اند جا کوید اگر بیند
 که صورت آدمی یا چیزی دیگر میگرد دلیل که بدین مذبح بود و در بدین صورت دیگر و در خواب
 باشد دلیل که این سبب کوید بدین مطبخ بخواب دلیل که در خانه بود اگر بیند که در خانه خود
 مطبخ ساخت و کل و خشت دلیل که در آفرین دین او حاصل کرد و اگر ان کج و باور ساخت دلیل
 که ان دن بدین باشد اگر اند که ان مطبخ ملک او نبود دلیل که خبر و شتران بخواند مطبخ بان
 کرد و مطبخ این سبب کوید اگر کسی در خواب بیند که مطبخ از برای میاید و بیخت و ان کوید
 بود دلیل که مسلم را در خواب بود اگر موافق بود بخلاف این بود مایه هم کوید اگر بیند که مطبخ
 دلی که بدین مطبخ این سبب کوید اگر بیند که مطبخ کرد و در مطبخ دلیل که بچه حاضر آمد
 و بدین مطبخ کرد و خبری نباشد معیار این سبب کوید که بدین مشعل در خواب دلیل که در مطبخ
 و مشعل بود زیرا که اینها خداوند کرد و در او بدین ایشان دلیل که در مشعل بود و معیار
 این سبب کوید اگر در خواب بیند که معیار و برای و در مشعل معیار دلیل که از مردم منفعت
 اگر بیند که ان معیار چیزی یکس فرسید دلیل که بدین در مشعل منفعت بود اگر بیند که معیار
 خود دلیل که ان پادشاه منفعت باشد معیار این سبب کوید اگر بیند که معیار از مردم منفعت
 کرد و نیکانی و دود و اگر بخلاف این بیند دلیل که زندگانی او کوتاه بود جا کوید اگر بیند
 که معیار او بسازد بود و طعام هم میگرد دلیل که در راه نشن از بیاید این کرد و اگر خلا
 این بیند دلیل که در راه نشن از بیاید گوید باشد حضرت صفات فرمایند که بدین معیار
 در خواب شش وجه بود اول حرام دوم صناعت سیم معیار نا خوش چهارم در نا خوش زندگانی
 کاری که ان را حلال بدین معیار این سبب کوید اگر کوید بیند که از کاری معیار شد دلیل

مشعل

مشعل

مشعل

مشعل

مشعل

مشعل

مشعل

مشعل

مشعل

منبر

منجھ مسئلہ

منجوق

منديل

مفتوحه

کتابخانه

منقار

میں

محل

مهرنایان

22

که بقدر آن مال حاصل کند بدو شایسته صد جا بر گوید که بدین ماطف حساب بخواب
 و دلیل آن در صفت بود و ماطف و شایسته لیل بر صفت انداخته بود و صفت ماطف را شایسته نامید
 کرد بدین ماطف بخواب سر وجه بود اول سخن بشوید و در مال جلال سیم معیت یافتن بر سر
 گوید بدین ماطف بخواب لیل آن بود با کبریا که گوید بدین ماطف بخواب و لیل آن در ماطف
 و صد و با کبریا که گوید بدین ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 بدین ماطف بخواب این بود که بدین ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 بدین ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 که نان و از اسل برید بود و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 شکاف بود و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 و خواب برین وجه بود اول سخن بشوید و در مال جلال سیم معیت یافتن بر سر
 این سخن گوید که بدین ماطف بخواب لیل آن بود با کبریا که گوید بدین ماطف بخواب و لیل آن در ماطف
 ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 در اول و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 محمد و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 بود اما در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 مانند این لیل در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 و شایسته و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 پوشیده بشود و اگر نام داشت بدین لیل که سخن شایسته بود و بهیم گوید که در خواب بدین
 نام سر بر ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 که هر از نام برداشت بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 عمر او بود و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 باد شاه نام بود و در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب

ناف

ناقص

نام کز ایند

نامه

بود و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 حضرت صفاتی که در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 نوشته بود و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 بود و اگر نام داشت بدین لیل که سخن شایسته بود و بهیم گوید که در خواب بدین
 حلال بود و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 بدین که در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 بود و اگر نام داشت بدین لیل که سخن شایسته بود و بهیم گوید که در خواب بدین
 عیش و عشرت بود و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 گوید بدین ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 و نان برین و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 که مایه نان داشت و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 دینه و گوید بدین ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 کردن معیت بود و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 مال حلال بود و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 و اگر نام داشت بدین لیل که سخن شایسته بود و بهیم گوید که در خواب بدین
 ناودان از جانی برآمد و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 ناودان برین و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 این ناودانها و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 بر این ناودانها و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 سر برین گوید که در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 که نام داشت و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب
 از ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب و لیل آن در ماطف بخواب

حرف الف
ناها

ناقص
نام

نبات

نوائیل
تولید

خاصیت

نری با خن
تخوی
نری بان

وہاں سے

نرم
نم
نم
نم
نم
نم
نم

وہاں سے

نقط
نقطہ

نقصان
نکار

نکبہ

منظ

[illegible]

نملک

مملوك

Ge 595

ایمده ابراهیم ابراهیم کورقم

الحياض



انجمن دار

اول

一

—

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some minor creases and discoloration, characteristic of old paper. A vertical line is visible on the left edge, possibly indicating the binding or gutter of the book.

1



سوفیہ

سپ

سوگند همی خورد دلیل که بدست از کارای نیلک و دیبا امانت گذارد یا کوالی بر است و هک
با خبر آن کند از آنچه بر سر آمدن کرد و اگر ببیند که سوگند بدفع خورد دلیل که حقش را با آن
بود و از غر و زجر و محظاتی بفرم مانند مکر بفرم کند و بجدایت باز کرد و تارسته کرد و اگر ببیند
که سوگند خورد دلیل که در و ام غرق کرد و در غروب بان افتاد و قبل پادشاه گرفتار کوبد
اگر ببیند که سوگند داشت بخورد بفرم باید که نازگاه رسته کرد و اگر ببیند که سوگند به
دروغ خورد دلیل که دین او تباه کرد و در دروغ و عفا دش خلل افتد و قول رفته و محققون عیال
الکذب هم بعلنی جابر گوید اگر سوگند بر است خورد و از آن هیچ مضرت نباشد و منفعت
ببند و اگر بخلاف این ببند بدو سود سوراخ این سپهر گوید اگر ببیند که در کوه و سوراخ بود
و در آن کوه سوراخ درون شده دلیل بود که از زانو پادشاه آگاه بود اگر ببیند که چیزی اول
سوراخ سپهر آورد دلیل که از پادشاه عطا یا بدید یا بفرستاد و در آن آوده بود و اگر ببیند
که در زمین سوراخ شد کسی از زانو آگاه کرد و اگر ببیند که در اندام وی سوراخ بود و از
آن خون همی نشت بر او زانی و زلسل جابر گوید اگر ببیند که در شکم او سوراخ بود دلیل بود
که از عیال خود نا امید کرد و اگر ببیند که در تن سوراخ میکرد دلیل بود که در مسلمانی پایدار
بود اگر ببیند که درختی سوراخ میکرد تا دانه بشوید بخلاف این بود و مغیران گویند که بقدر آن
درمانش زیان افتد حکایت درخت است که در می بخورند مثل لوبون و امده گفت باسر المؤمن
بجوابی دیدم که از سوراخی کوچک کاری بر داشت بیرون امده هر چند خواست که باز بجای رود
نتوانست فرمود بداند که آن سوراخ در تن است چون سخن گفت شود باز بجای خود برنگردد و
در حق موم در باب امر دنیا که سبب این سپهر گویند که چون سبب بخواب سپهر بود
دلیل فرزند بود و چون سرخ بود منفعت از پادشاه بود و چون سفید بود منفعت از نازک
بود و چون زرد بود بطن و زرد دلیل بخواب بود اگر ببیند که سبب سفید را بدین فرم کرد
بود که با کسی که مشرکند و از او جدا شود اگر ببیند که سبب سرخ از درختی پدید میخورد
دلیل که از درختی آید که مان گوید که سبب خواب بخواب بود از غایبی یا از کسی که دور بود
و اگر در خواب دین سبب ترش بود خبر ناخوش شوند و اگر شیرین بود خوش شوند و اگر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

